



polity

جامعہ شناسی

سیاسی چیست؟

الیزابت اس. کلمنز

مترجم: شیرین کریمی

جامعه‌شناسی سیاسی چیست؟

جامعه‌شناسی سیاسی چیست؟

نویسنده: الیزابت اس. کلمنز

مترجم: شیرین کریمی

انتشارات زندگی روزانه

جامعه شناسی سیاسی چیست؟



الیزابت اس. کلمنز (۱۹۵۸-)

یادداشت مترجم

الیزابت اس. کلمنز (متولد ۱۹۵۸) جامعه‌شناس آمریکایی و استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه‌های آریزونا و شیکاگو است. او در دانشگاه‌های هاروارد و شیکاگو تحصیل کرده و در مطالعاتش به نقش جنبش‌های اجتماعی و سازمان‌ها در تغییرات سیاسی و نیز به توسعهٔ سیاسی در ایالات متحد آمریکا می‌پردازد. کلمنز از سال ۱۹۹۸ تا امروز سردبیر چند مجله در حوزهٔ جامعه‌شناسی سیاسی بوده و از سال ۲۰۱۶ سردبیر مجلهٔ جامعه‌شناسی آمریکا است.

نخستین کتاب کلمنز با عنوان *لابی مردم: خلاقیت سازمانی و برآمدن سیاست گروه ذینفع در ایالات متحد ۱۸۹۰-۱۹۲۵*^۱، جایزهٔ بهترین کتاب را در بخش جامعه‌شناسی سازمان در سال ۱۹۹۸ و همچنین در بخش جامعه‌شناسی سیاسی در سال ۱۹۹۹ از آن خود کرد. کلمنز در این کتاب استدلال می‌کند که از اواخر قرن نوزدهم سیاست آمریکا از نظامی با محوریت سازمان‌های احزاب سیاسی و انتخابات به نظامی با محوریت گروه‌های ذینفع تبدیل شده است. مطالعات کلمنز در لابی مردم نوعی بحث و گفت‌وگو با نظریه‌های بنیادین جامعه‌شناختی است و بر نوآوری سازمانی تمرکز دارد.

کلمنز در سال ۲۰۲۰ هدایای مدنی: اراده‌گرایی و ساخت دولت-ملت آمریکا^۲ را منتشر کرد. او در این کتاب مضمون‌های تنش‌آمیز اما پر قدرت لیبرالیسم را در توسعهٔ فرهنگ سیاسی و حکمرانی آمریکا نشان می‌دهد و نیز رابطهٔ جامعهٔ مدنی با دولت را بررسی می‌کند. کلمنز در مقام جامعه‌شناس سیاسی معتقد است که سیاست را نمی‌توان فقط با بررسی نهادهای رسمی مثل ریاست‌جمهوری، دادگاه‌ها و کنگره درک کرد، بلکه سیاست را باید در زندگی اجتماعی، محل کار و از طریق سازمان‌ها، انجمن‌ها و فعالیت‌هایی که اغلب به چشم فعالیت‌های خصوصی به آنها نگریسته می‌شود درک کرد.

کتاب *جامعه‌شناسی سیاسی چیست؟*^۳، که اینک ترجمهٔ آن را در اختیار دارید، در سال ۲۰۱۶ در نشر پالیتی^۴ منتشر شد. کلمنز در این کتاب متنی صریح و الهام‌بخش برای دانشجویان در تمام سطوح تحصیلی نوشته است. به تعبیر رُز دلر^۵ منتقد، کلمنز در این کتاب «جامعه‌شناسی سیاسی را همچون چهرهٔ انسانی سیاست ترسیم می‌کند.» کلمنز در این کتاب از مفاهیم، نظریه‌ها و مکاتب فکری اصلی در حکم زمینه‌ای برای کارش استفاده می‌کند و با تکیه به بنیان‌های علم سیاست به حوزهٔ جامعه‌شناسی سیاسی می‌پردازد. کلمنز سیاست را، علاوه بر نهادهای رسمی سیاسی، در روابط میان مردم، اعضای خانواده‌ها، رویدادهای زندگی، مسائل

اقتصادی و نیز در معماری و بناهای تاریخی می‌بیند. به زعم کلمنز جامعه‌شناسی سیاسی نحوه شکل‌گیری فرایندهای اجتماعی را درون نهادهای سیاسی رسمی و نیز انواع بسیاری از سیاست‌های اجرایی را در محیط‌های خارج از ترتیبات به رسمیت شناخته شده حاکم بررسی می‌کند و اینها شامل سیاست‌های درونی خانوادگی و نیز انجمن‌های مدنی و شبکه‌های اجتماعی می‌شود که حافظ جنبش‌های اجتماعی و کارزارهای سیاسی است و از مرزهای نهادهای سیاسی رسمی عبور می‌کند.

ترجمه این کتاب برای مترجم در ادامه چالش‌ها و دغدغه‌های فکری مربوط به حوزه جامعه‌شناسی سیاسی در ایران است. به زعم مترجم مکتوبات موجود در این حوزه، با وجود تمام ارزش‌های تحقیقی و فکری‌شان، اغلب متونی پرشاخ و برگ و ناروشن است و با نوشتن اطلاعات اضافی و ورود به مباحث مربوط به نظریه‌های جامعه‌شناسی نوعی سردرگمی در دانشجویان و علاقمندان به جامعه‌شناسی سیاسی ایجاد می‌کند. کلمنز بی آنکه درازنویسی کند می‌رود سر اصل مطلب و در متنی دقیق و صریح دیدگاهی به خواننده ارائه می‌دهد که می‌توان از آن برای فهم جامعه‌شناسی سیاسی و تحلیل جامعه‌شناختی سیاست در جامعه بهره برد. روشن است که دعوی من در مقام مترجم این نیست که این کتاب بهترین کتاب منتشر شده در این حوزه است، بلکه نگاهم بر وجه تمایز این اثر با آثاری است که در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی نوشته و منتشر شده است و نیز تأکیدم بر اهمیت این کتاب در درک این حوزه است؛ کتاب علاوه بر دقت، صراحت بیان و کفایت قلم نویسنده، از سوی ناشری گزیده‌کار و نام‌آور منتشر شده و بدین اعتبار، نه فقط برای دانشجویان علوم انسانی و به طور خاص دانشجویان رشته جامعه‌شناسی، بلکه برای تمام متخصصان، دانشجویان و علاقمندان به این حوزه کاربردی است و در نوع خود اثری انتقادی است که می‌تواند منبعی آموزشی برای نحوه هم‌اندیشی با متفکران بزرگ قرن بیستم نیز باشد.

در طول ترجمه این کتاب از راهنمایی و همفکری دوستانی بهره بردم، پرویز صداقت، کیوان مهتدی و احمدرضا آزمون در معادل‌یابی چند اصطلاح مرا یاری کردند و به لطف آن‌ها متن ویراسته‌تر شد، صمیمانه از آن‌ها سپاسگزارم. مسئولیت کاستی‌های باقی‌مانده بر عهده مترجم است.

شیرین کریمی، پاییز ۱۴۰۰

سپاسگزاری

از ریچارد لاکمن، آن شولا اورلاف و جاناتان اسکرت برای گفت‌وگوهای سازنده دربارهٔ قالب این پروژه سپاسگزارم. دانشجویان «جامعه‌شناسی سیاسی» در پاییز ۲۰۱۴ اولین مخاطبان این پروژه بودند که بحث‌های چالش‌برانگیزی طرح کردند؛ جفری پارکر و جی آن وان در بحث‌های کلاس بر آنچه مؤثر و آنچه غیرمؤثر بود نظارتی دقیق داشتند. همکاران و دانشجویان تحصیلات تکمیلی در کارگاه سیاست/تاریخ/جامعه در دانشگاه شیکاگو دربارهٔ چارچوب مفهومی کتاب نقدهای ارزشمند و سازنده‌ای ارائه دادند، در این حین موهبت یک سال بورس تحصیلی در مرکز مطالعات پیشرفته در علوم رفتاری فرصت و همراهان خوبی را برای بازبینی پیش‌نویس، دور از فشار وظایف روزمره، فراهم آورد. نسخهٔ نهایی از نظرات دو منتقد ناشناس و نیز خوانش عمیق و تأمل‌برانگیز سدریک د لئون بهرمند شد.

الیزابت اس. کلمنز

مقدمه

جامعه‌شناسی سیاسی با رشته‌ای کامل که به علوم سیاسی اختصاص داده شده است، چه تفاوتی دارد؟ در این واقعیت که بسیاری از دانشمندان علوم سیاسی — از جمله آن‌ها که در هاروارد، دانشگاه تگزاس، جورج‌تاون و مدرسه اقتصاد لندن حضور دارند — در عمل در دپارتمان‌های حکمرانی^۶ تدریس می‌کنند، می‌توان سرنخی یافت. اما با اینکه مرز مشخصی میان علوم سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی نیست، علوم سیاسی بیشتر بر نهادهای رسمی و کنش‌های حکومتی^۷ متمرکز است. از سوی دیگر، جامعه‌شناسی سیاسی میدان دید را گسترش می‌دهد تا سیاست‌هایی را که در سایر محیط‌های اجتماعی — خانواده، محل کار و انجمن‌های مدنی — روی می‌دهد بکاود و نیز راه‌هایی را بررسی کند که در آن مناسبات و مظاهر اجتماعی الگوهای مشارکت سیاسی و توزیع قدرت سیاسی را شکل می‌دهد. چطور رأی‌دهی بر اساس طبقه، جنسیت، قومیت، نژاد، تحصیلات یا مذهب متفاوت می‌شود؟ چه افرادی با احتمال بیشتری قدرت سیاسی را به کار می‌گیرند؟ و با چه اهدافی؟ این تمرکز قابل بسط ناشی از درکی خاص از امر سیاسی — یا، چه بسا دقیق‌تر، امر «سیاسی‌شده»^۸ (فریزر ۱۹۹۰: ۲۰۴) — است که با مناسبات موجود درون یا میان حوزه‌های زیست اجتماعی مغایر است. در محل کار یا در خانواده سیاست وقتی می‌تواند روی دهد که روال‌های جاافتاده، اهداف بدیهی انگاشته‌شده، یا مناسبات اقتدار پذیرفته‌شده مختل و محل نزاع واقع شوند. همچنین سیاست می‌تواند میان حوزه‌های زیست اجتماعی روی دهد، مثلاً وقتی زنان متأهل وارد کار مزدبگیری شوند، این پرسش پیش می‌آید که دستمزد آن‌ها را چگونه باید تعیین کرد، آیا بر مبنای قواعد پذیرفته‌شده در محیط‌های کاری باشد که طبق آن کارگر مالک نیروی کار خود است یا بر مبنای هنجارهای حاکم بر زندگی خانوادگی در قرن نوزدهم که طبق آن شوهران مدعی مالکیت بر بخش عمده دارایی‌های همسرانشان بودند. در محدوده‌های نهادهای سیاسی مستقر صورتی حاد از سیاست در جریان است، صورتی که در آن محروم‌شده‌ها به دنبال دسترسی به فرصت‌ها و امتیازات هستند و تثبیت‌شدگان به دنبال حفظ مزایای خود. از نظر جامعه‌شناسان هرگاه مردم پیوندهایی میان زندگینامه شخصی و تاریخ یا مشکلات شخصی و مسائل عمومی درمی‌یابند سیاست به جریان می‌افتد، سی رایت میلز^۹ این ارتباطات را هسته «تخیل جامعه‌شناختی»^{۱۰} می‌داند (۱۹۵۶: ۶).

سیاست، در این مفهوم جامعه‌شناختی گسترده، ممکن است در نهایت در نهادهایی اجرا شود که به لحاظ رسمی «سیاسی» نامیده می‌شود و عموماً مکان‌ها و مواقعی

—همچون دادگاه‌ها، مجلس قانونگذاری و انتخابات— قلمداد می‌شوند که در آن باید دربارهٔ مسائل مهم قانون، سیاستگذاری^{۱۱} و (سازوکارهای) توزیع تصمیم‌گیری شود.

اما آن نهادهایی که اغلب تصور می‌شود در بناهای مرمزآمیز سفید جای گرفته یا توافق‌های رسمی در آن صورت می‌گیرد نیز موضوع تحلیل جامعه‌شناختی است. چنین نهادهایی تحقق محض طرح‌های نظریه‌پردازان سیاسی یا مؤسسان قانون اساسی نیست، بلکه پدیده‌آمده نظام‌های مناسبات اجتماعی و مفاهیم فرهنگی‌اند که خود آنها نیز اغلب از سایر حوزه‌های زیست اجتماعی استخراج شده‌اند. به این سبب، جامعه‌شناسی سیاسی فقط از چگونگی کار نهادها نمی‌پرسد، بلکه چگونگی ساخت‌یابی آن نهادها، چستی پیامدها و چستی توان بالقوه آنها برای تخییر و تحول معنادار را نیز به پرسش می‌کشد.

این پرسش‌ها برنامه‌ای قابل گسترش برای جامعه‌شناسی سیاسی پی‌ریزی می‌کند، پس خوب است با یقین حاصل کردن دربارهٔ مجموعه‌ای بنیادین از مفاهیم و رویه‌های تحلیلی آغاز کنیم. در فصل ۱ بررسی می‌شود که چطور پویایی‌های قفس‌کشی اجتماعی^{۱۲} و انسداد اجتماعی^{۱۳} کمک می‌کند دربارهٔ پیدایش دولت‌ها و نیز تضاد میان مناسبات حکمرانی مستقیم و غیرمستقیم^{۱۴} بیندیشیم. نظر به اینکه انواع متمایز نهادهای سیاسی از ترکیب‌های گوناگون شبکه‌های اجتماعی پدید آمده، چارچوب‌های متفاوتی برای کنش سیاسی پدیدار می‌شود. اینها شرایطی را فراهم می‌سازد که در آن افراد تصمیم می‌گیرند مشارکت کنند، به اقتدار تن در دهند، یا در مخالفت با آن بسیج شوند. اثرات تمام این تصمیم‌ها نیز، به نوبهٔ خود، در قانون، سیاستگذاری و کردوکارهایی تجسم می‌یابد که شکل برساختن نفس‌های سیاسی^{۱۵}، منافع و ایدئولوژی‌ها را تعیین می‌کند و از این راه ساختاربخش دور بعدی کنش سیاسی می‌شود.

تقابل میان اشکال مستقیم و غیرمستقیم حکمرانی تفاوت‌های اصلی میان دو صورت سیاسی مسلط بر بخش عمدهٔ تاریخ سیاسی جهان را روشن می‌سازد: امپراتوری‌ها و دولت-ملت‌ها. همان‌طور که در فصل ۲ به تفصیل شرح داده می‌شود، تفاوت‌ها میان این دو نوع نظم سیاسی پرسش‌هایی را دربارهٔ دلیل وجود اشکال گوناگون دولت‌ها پیش می‌کشد. هویت‌های فرهنگی مشترک در برخی از موارد با نظم سیاسی منطبق است و در برخی دیگر نیست. همچنین این تحلیل با تمرکز بر مرکزیت هویت مشترک در هیئت یک «مردم»^{۱۶} به عنوان وجه تمایز امپراتوری‌ها و دولت-ملت‌ها نشان می‌دهد که فرهنگ چطور درون دولت-ملت‌ها

نقش‌آفرینی می‌کند، آن هم از راه الگوهای اعتقادی، کردوکارهای انضباطی و برساختن سوژه‌های سیاسی، که امکان دارد کمتر یا بیشتر پذیرای حاکمیت متمرکز باشند.

اگرچه برخی از دگرگونی‌های سیاسی محصول تنش‌های درون نظام‌های امپراتوری یا فراملی^{۱۷} بوده‌اند، اما سایر دگرگونی‌ها متأثر از مناسبات سلطه، حذف و بهره‌کشی درون نظم‌های سیاسی به نسبت محدود بوده‌اند. در فصل ۳ به پویایی‌های تغییرات سیاسی پرداخته شده و بر جامعه‌شناسی انقلاب و مسئله‌ای تمرکز می‌شود که برینگتون مور^{۱۸} (۱۹۶۶) آن را طرح کرد، مسئله این بود که چه چیزی برخی از کشورها را به سوی دموکراسی یا دیکتاتوری سوق داد. پیش از پرداختن به مسیر اول برای بررسی گسترده سیاست‌های دموکراتیک، فصل ۳ با در نظر گرفتن بدیل توتالیتار در حکم نظام مناسبات اجتماعی و صورت‌های سازمانی خاتمه می‌یابد.

در فصل‌های ۴ و ۵ میدان دید آشکارا محدود می‌شود و بر پویایی‌های سیاسی درون واحدهای سیاسی دموکراتیک مدرن تمرکز می‌شود. جامعه‌شناسان سیاسی از دو مسیر مخالف به مسائل مشارکت دموکراتیک و «دولت دموکراتیک»^{۱۹} روی آورده‌اند. پژوهش‌ها درباره اجتماعی‌شدن و مشارکت سیاسی اغلب با فرد آغاز می‌شد تا نتایج کلی در حکم تجمیع اولویت‌ها، تصمیم‌ها و کنش‌های شمار زیادی از شهروندان درک شود. در فصل ۴ این مباحث مورد ملاحظه قرار گرفته و بررسی می‌شود که چطور بسترها و مناسبات اجتماعی در الگوهای «از پایین به بالا»، که رفتار فردی را «ورودی» و سیاستگذاری را «خروجی» در نظر می‌گیرد، ادغام می‌شود. سپس در فصل ۵ نظرگاه معکوس می‌شود و مباحثی ارائه می‌شود که تحلیل را با کیفیت و سازمان «دولت»^{۲۰} آغاز می‌کند. مناسبات متغیر میان «دولت و جامعه»، از جمله سیاستگذاری‌هایی که حدود و هیئت انتخاب‌کننده^{۲۱} را تعیین می‌کند و بازخوردهای سیاستگذاری‌ای که بر ترجیحات فردی اثر می‌گذارد، بیانگر رهیافت‌های مهم به روش‌هایی است که در آن «سیاستگذاری سیاست را شکل می‌دهد».

به مجردی که یک واحد سیاسی^{۲۲} دموکراتیک — یا حتی به نسبت دموکراتیک — ساخت یابد، گروه مخالف می‌تواند از مجاری سیاسی بسیج شود. اما نهادهای رسمی نمی‌تواند همیشه جلوی اعتراض را بگیرد و به نارضایتی‌ها رسیدگی کند. در موارد بسیار مردم تصمیم می‌گیرند شکایات‌شان را پیگیری کرده و مطالبات‌شان را خارج از مجاری سیاست نهادی، از راه جنبش‌های اجتماعی و سایر برنامه‌های تغییر اجتماعی پیش ببرند. در فصل ۶ مباحث اصلی در این ادبیات مرور

می‌شود و نیز بررسی می‌شود که این مباحث چطور فهم ما را از اجتماعی‌شدن سیاسی یا تأثیر زندگی‌نامه‌ای^{۲۳} مشارکت در جنبش و نیز روندهای تغییر رژیم گسترش می‌دهد، این فصل از مضامین بحث پیشین دربارهٔ جامعه‌شناسی انقلاب استفاده می‌کند.

تغییر سیاسی می‌تواند از راه‌های بسیاری به دموکراسی یا دیکتاتوری یا سایر روش‌های از پیش‌آشنای سازماندهی قدرت منتهی شود. قرن‌ها، امپراتوری و دولت-ملت از الگوی نظم سیاسی تقویت‌شده و گاه بی‌ثبات‌شدهٔ یکدیگر پدیدار گشته‌اند. در فصل ۷ راه‌های ممکن جدید تغییر سیاسی ناشی از تعامل تحولات ملی و فراملی مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. برخی از مفسران ادعا کرده‌اند که جهانی‌سازی^{۲۴} به شکلی بنیادین درهای قفس‌های اجتماعی‌ای را که به نام دولت-ملت می‌شناسیم می‌گشاید-یا چه‌بسا از نو مقیاس‌بندی می‌کند. چنین فرایندهایی تا چه حد ناتوانی دولت-ملت‌ها را در مدیریت منازعات و انتقادات سیاسی پدیدار یا تشدید کرده است؟ کی و کجا کنشگران سیاسی توانسته‌اند اشکال جدیدی از نظم‌دهی سیاسی را، حتی ناقص و نیمه‌کاره، ایجاد کنند، آن هم با استفاده از داده‌های اجتماعی که خلاقانه از نو هدف‌گذاری و از نو ترکیب شده است؟ برای پاسخ‌دادن به چنین پرسش‌هایی دربارهٔ آیندهٔ احتمالی نظم سیاسی باید به گذشتهٔ آن نظر کرد، یعنی به زمان پیدایش صورت‌های ماندگار قدرت سازمان‌یافته.

فصل یک: قدرت و سیاست

کم‌وبیش به هر جای جهان که سفر کنید و در بسیاری از مکان‌های دیدنی عالم، آثار فیزیکی بر جای مانده از نظم‌های سیاسی را خواهید دید که مدت‌هاست از بین رفته‌اند: قلعه‌ها در امتداد رود راین، دیوار بزرگ چین، مجموعه‌های معابد عظیم آمریکای مرکزی، آفریقای شمالی و آسیای جنوب شرقی، یا حتی مجموعه انبارهای غله دیواره‌سنگی در فلات بادخیز آمریکای جنوب غربی. هر یک از این مکان‌ها تجسم‌بخش برخی از روش‌های تقویت‌کننده توان انسان برای کنترل محیط خود، برای تولید کالاهای اشتراکی، و کم‌وبیش همیشه، برای سلطه برخی بر دیگران‌اند.

قلعه‌های اروپایی همزمان مراکز فعالیت اقتصادی، «کرسی‌های» قدرت وصل‌کننده سلسله‌های خاندانی به حکمرانی مشروع و به رسمیت‌شناخته‌شده و منابع نظامی بود که حوزه‌ای امن و قابل بهره‌برداری از کل مناطق اطراف را مهیا می‌ساخت. اقتدار سیاسی رسمی حاکمی که چنین قلعه‌ای را در اختیار داشت در شبکه گسترده‌ای از فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی و نیز در مجموعه‌های مشترکی از مفاهیم مذهبی و فرهنگی ریشه داشت. هرچند این امر، به شیوه‌های بسیار متفاوت، در مورد امپراتورهایی که دیوار بزرگ را بنا کردند، کشیش‌هایی که آن معابد را اداره می‌کردند یا رهبران به رسمیت‌شناخته‌شده در گروه‌های کوچک محلی که فقط چند قرن با امرار معاش از راه شکار و گردآوری فاصله داشتند نیز صادق بود.

هر مکان مشخصی تقریباً با انباشت لایه‌هایی از روش‌های مختلف سازماندهی قدرت بر روی هم شکل گرفته است. اگر بنا باشد از آن انبارهای سنگی ناصاف غله در کنج جنوب غربی یوتا شروع کنیم، نقطه عزیمت‌مان مکانی است که به دست جوامع گوناگون بومی آمریکایی سامان یافت، سپس ایالات متحد با شکست مکزیک (که پیش‌تر مستعمره اسپانیا بود) مدعی مالکیت بر آنجا شد، بعد مورمون‌ها در آنجا یک تئوکراسی^{۲۵} بنا نهادند؛ هرچند بعدها ناچار شدند به منظور پیوستن به ایالات متحد خواسته‌های کنگره آمریکا را اجابت کنند و قوانین خودشان را تغییر دهند. با چرخش دایره‌وار ساعتگرد در فور کورنرز^{۲۶} — که با زوایای قائمه روی نقشه هزاران مایل به سمت شرق واشینگتن دی‌سی، با مرز شرقی-غربی ترسیم شده و نشان‌دهنده مصالحه‌ای امیدبخش میان ایالت‌های برده‌دار و ایالت‌های آزاد در مجلس قانونگذاری ملی است، از میان اتراق‌گاه‌های قبایل امروزی گذر می‌کنیم که هم دارای موجودیت‌های خودمختارند و هم تابع دولت فدرال‌اند، و از ویرانه‌های

درهٔ چاکو^{۲۷} در قلب یک نظام عظیم منطقه‌ای مربوط به هزار سال پیش یا کهن‌تر، و نیز از میان مناطقی عبور می‌کنیم که با جنگ از اسپانیا، و با جنگ‌های بیشتر یا با خریدن از مکزیکی مستقل گرفته شده‌اند. هر یک از این مسیرها، به‌نوبهٔ خود، با نظام‌های تجارت، قوانین مربوط به مالکیت اموال، کردوکارهای معنوی و نظام‌های خانوادگی شکل جدیدی از نظم سیاسی را ایجاد کرده‌اند.

کما بیش برای هر بخش از جهان می‌توان از راه باستان‌شناسی قدرت سیروساحت پیچیدهٔ مشابهی را در پیش گرفت. پادشاهی انگلستان درست چنین چیزی است: ائتلاف پادشاهی‌های مجزای انگلستان، ولز، بعدها اسکاتلند و سپس بخشی از ایرلند که روزگاری به‌دست پادشاهان دیگری اداره می‌شد. ایتالیا و آلمان هر دو دولت-ملت‌های مدرنی‌اند که از تنوع شگفت‌انگیزی از شاهزاده‌نشین‌ها، دوک‌نشین‌ها، شهرهای آزاد و انواع دیگری از نظم‌های سیاسی، که کاربرد معمول‌شان را از دست داده‌اند، ساخت یافته‌اند. هندوستان مدرن، پاکستان و بنگلادش سرزمین‌هایی را در بر می‌گرفتند که جداگانه در اختیار خاندان‌های بسیار زیادی قرار داشتند، امپراتوری بریتانیا آنها را تجمیع و ابتدا به دو و بعد به سه دولت-ملت مستقل تقسیم کرد. در این میراث‌های برجای‌مانده از گذشته و نیز در هر نظام معاصر قدرت سیاسی با پایگاه‌های نظامی، حصارهای مرزی و ایستگاه‌های بازرسی، موزه‌های ملی و بناهای یادبود، مناطق تجارت آزاد و تعرفه‌های گمرکی ساختاردهندهٔ روابط اقتصادی بین‌المللی و حامی صنایع داخلی، روش‌های متعددی مشهود است که با آن قدرت به شکل اجتماعی سازمان‌دهی شده است.

سازمان‌دهی قدرت با مکان‌ها، بناها، و فرایندهایی که به طور معمول آنها را «سیاسی» می‌نامیم، صورت می‌گیرد و با پشتیبانی آنها عمل می‌کند: بناهای عظیم حکومتی، نشست‌های کنگره یا پارلمان، مناظره‌های انتخاباتی و کردوکارهای رأی‌گیری. دانشمندان علوم سیاسی اغلب با پرسش‌هایی دربارهٔ عملکردها و پیامدهای مؤلفه‌های حکومت رسمی (مثل قوای مقننه، مجریه و قضائیه) آغاز می‌کنند، و جامعه‌شناسان سیاسی با پرسش‌هایی آغاز می‌کنند دربارهٔ اینکه چرا سازمان‌یابی قدرت به این شیوه انجام شده است و نه شیوه‌های دیگر، پرسش‌هایی که برای اندیشیدن دربارهٔ نسبت سیاست رسمی با کشمکش‌های اقتصادی، باورهای مذهبی، کردوکارهای خانوادگی و طیف گسترده‌ای از هویت‌های اجتماعی معمولاً مستلزم گسترش میدان دید است. قلعه، دیوار بزرگ، مجموعه‌های معابد و انبارهای غله، هر کدام نمایانگر یک شیوه متمایز برای بنا نهادن نظم سیاسی بر اساس عناصر زیست اجتماعی است.

تنوعی که در این مکان‌ها و بخش‌های مختلف وجود دارد زمینه پرسش اصلی جامعه‌شناسی سیاسی را فراهم می‌کند: چطور می‌توان پیدایش، بازتولید و تحول اشکال گوناگون نظم‌دهی سیاسی را توضیح داد؟ جامعه‌شناسی سیاسی در گستره وسیعی از زمینه‌های جغرافیایی و تاریخی با این مسائل دست‌وپنجه نرم می‌کند، از روابط صمیمی گرفته، که به سیاست خانواده شکل می‌دهد، تا مقیاس‌های جغرافیای سیاسی جنگ و تجارت. نخستین پیش‌نیاز فراهم آوردن سودمندترین جعبه‌ابزار مفهومی است. و برای شروع هیچ مفهومی مهم‌تر از مفهوم قدرت^{۲۸} نیست.

فهم قدرت

ماکس وبر^{۲۹} (۱۸۶۴-۱۹۲۰)، نظریه‌پرداز اجتماعی آلمانی، برای جامعه‌شناسان سیاسی تعریفی کلاسیک از قدرت (یا در اصل (به زبان آلمانی) ماخت^{۳۰}) ارائه می‌دهد. به‌زعم وبر قدرت «امکانی است که یک کنشگر در رابطه‌ای اجتماعی در موقعیتی قرار می‌گیرد که با وجود مقاومت اراده خود را تحقق می‌بخشد، صرف‌نظر از اینکه این امکان بر چه مبنایی استوار است» (وبر ۱۹۷۸ (۱۹۱۸-۲۰): ۵۸). در نگاه اول، به نظر می‌رسد این تعریف چندان مؤثر نیست. مثل این است که برای فهم کلمه‌ای که سال‌ها در گفت‌وگوها به کار می‌بردیم به فرهنگ لغت رجوع کنیم و به تعریف برسیم که تردید ما را به شکلی دیگر بیان می‌کند. اما از منظری دیگر به این تعریف بنگریم و بپرسیم که این تعریف چه مفروضی دارد و چه شرایطی باید وجود داشته باشد تا «قدرت» امکان‌پذیر شود، آن وقت است که می‌توان پرسش‌های جالب‌تری را طرح کرد.

اول، توجه داشته باشید که اعمال قدرت نیاز به ناهمسانی و تمایز ترجیحات دارد. «اراده یک کنشگر باید متمایز از اراده کنشگر دیگر باشد. به‌زعم وبر در یک کندو یا «انبوهه»^{۳۱} که کنشگران متعدد به‌مثابه یک تن عمل می‌کنند، و غرایز، خواسته‌ها و اهداف راهبردی مشابهی دارند هیچ قدرتی وجود ندارد. این تصور تداعی‌گر مفهوم امیل دورکیم^{۳۲} (۱۸۵۷-۱۹۱۷) از «همبستگی مکانیکی»^{۳۳} است، مفهومی که برآمده از شمار معینی از سطوح آگاهی است که در تمامی اعضای یک جامعه مشترک است» (۱۹۶۴ (۱۹۳۳): ۱۰۹). به گفته دورکیم در صور ابتدایی جامعه بشری، که با تقسیم کار پیشرفته با تخصص‌گرایی فعالیت‌ها و روابط وابسته متقابل میان اعضا متمایز نشده بود، این شکل از همبستگی بارزتر بود. فرایندهای تفکیک اقتصادی و اجتماعی که از نظر بنیان‌گذاران نظریه جامعه‌شناسی نقش محوری در تحلیل مدرنیته داشت، در تحلیل شرایط اعمال و نهادینه شدن قدرت هم راهگشا

است. همان‌طور که الکسی دو توکویل^{۳۴} (۱۸۰۵-۵۹) در دیپاچه متن کلاسیکش، دموکراسی در آمریکا، اشاره می‌کند، می‌توان به قرن‌ها تاریخ اروپا نگرست و ظهور اختلاف‌ها میان کشیشان و پادشاهان و پیدایش دادگستری و طبقه بازرگانان را صرفاً در حکم تکثیر «راه‌های جدید قدرت» از نظر گذراند (۲۰۰۴: ۴).

دوم، اعمال قدرت به توزیع نابرابر منابع یا توانایی تأثیرگذاری بر دیگران «با وجود مقاومت» بستگی دارد. در جهانی اجتماعی که در آن تمام کنشگران از اساس با هم برابرند، رشته‌ای از تضادهای یک‌به‌یک می‌تواند رتبه‌بندی یا «سلسله‌مراتبی»^{۳۵} را ایجاد کند فقط به این خاطر که مناسبات سلطه در برخوردهای بعدی برعکس شود. از این رو همان‌طور که نظریه‌پردازان کلاسیک سیاسی و اجتماعی — از جان لاک^{۳۶} تا کارل مارکس^{۳۷} — اغلب با به‌پرسش‌کشیدن ریشه‌های مالکیت آغاز می‌کنند، جامعه‌شناسی سیاسی ذی‌صلاح نیز بایست به مسئله سرچشمه‌های نابرابری عمیق و پایدار به‌مثابه واسطه‌ای برای سلطه بر دیگران بپردازد.

سوم، تعریف وبر از قدرت متضمن این فرض است که کسانی که قدرت بر آنها اعمال می‌شود راه فراری ندارند. وقتی کنشگر دیگری اراده‌اش را به آنها تحمیل می‌کند آنها باید بمانند و بپذیرند. ژان ژاک روسو^{۳۸} (۱۷۱۲-۷۸) نظریه‌پردازان سیاسی متقدم مدرن را که می‌کوشیدند اقتدار سیاسی را از نابرابری‌های طبیعی میان افراد استنتاج کنند به چالش کشید، روسو اذعان کرد که فرد «ممکن است میوه‌هایی را که دیگری جمع‌آوری کرده بود، حیوانی را که دیگری شکار کرده بود، یا غاری را که دیگری برای سرپناه انتخاب کرده بود تصاحب کند؛ اما او چگونه می‌توانست فرمان‌برداری را تحمیل کند؟ و میان انسان‌هایی که چیزی نداشتند چه وابستگی‌هایی می‌توانست وجود داشته باشد؟» روسو تصور کرد خود در اختیار چنین فردی قرار گرفته است و بعد نوشت «او پیش از آنکه به خواب فرو رود باید مرا محکم ببندد، وگرنه بی‌تردید توی سرش می‌زنم یا فرار می‌کنم... کافی است با کوچکترین صدایی سرش را برگرداند تا بی‌درنگ بیست قدم دور و در جنگل گم‌و‌گور شوم و غلوزنجیرهایم گشوده شود، او دیگر هرگز مرا نخواهد دید» (۱۹۵۹: ۳-۲۳۲). هم نزد وبر هم روسو، آن لحظه که فرد زیر بار سلطه نمی‌رود و به جنگل، یا به آن سوی بلندی‌های بادخیز، یا به سرزمین‌های آن سوی دیوار بزرگ می‌گریزد، قدرت به پایان می‌رسد.

این سه شرط برای قدرت — دست‌کم آنطور که وبر آن را فهمیده بود — زمانی فراهم می‌شود که نوع خاصی از نظم اجتماعی برقرار باشد، نظامی که ترکیبی باشد از تمایزهای اجتماعی (هم به لحاظ تقسیم کار و هم مفاهیم فرهنگی افراد متفاوت با خواست آزاد^{۳۹})، الگوهای به نسبت پایدار نابرابری یا رتبه اجتماعی، و مرز مشخص میان عضویت در آن نظم و جهان نامعلوم خارج از آن گروه اجتماعی بنیادی (مثل جنگل‌ها، تپه‌ها و صحراها). این مرزبندی در بسیاری از گروه‌بندی‌های اجتماعی اولیه ملموس و مشخص نبود و با مزایای ماندن در جایگاه بخشی از آن جمع، به جای به تنهایی بیرون آمدن از آن جمع، ایجاد می‌شد. آن انبارهای سنگی غله در جنوب یوتا نمایانگر نوعی فناوری برای ذخیره غذا بود که به شکلی راهبردی در جوار چشمه‌ها و در مکان‌هایی بنا شده که می‌شد از آن در برابر انسان‌ها و حیوان‌های غارتگر دفاع کرد. ترک گروه کنترل‌کننده چنین مکان‌هایی برابر بود با پذیرش اتکای کامل فرد به خود برای بقا. اما بهرمندی از مزایای تولیدات جمعی همچون غذای ذخیره‌شده، دسترسی به آب و حدی از امنیت مستلزم تبعیت اراده فرد از اراده دیگران بود. به این ترتیب، هر نوع وابستگی به همکاری با دیگران یا حمایت‌شدن از سوی دیگران هزینه خروج را بالا می‌برد و فرصتی برای اعمال قدرت فراهم می‌سازد. تشکیلات دیرپای قدرت وابسته به چیزی است که مایکل مان^{۴۰} جامعه‌شناس (۱۹۸۶) نامش را «قفس اجتماعی»^{۴۱} می‌نهد.

قفس‌های اجتماعی و انسداد اجتماعی

وقتی درباره قلعه‌های مستحکم و شهرهای برج‌و بارودار می‌اندیشیم «قفس اجتماعی» توصیف درخوری به نظر می‌آید. اما این مفهوم در چه معنایی می‌تواند بنیان جامع‌تری برای جامعه‌شناسی سیاسی فراهم سازد؟ به تعبیر مان، قفس اجتماعی «بازداری انسان‌ها پشت مرزهای معلوم، معین و محدود ارضی و اجتماعی» است (۱۹۸۶: ۳۸). این نوع بازداری، در مهم‌ترین اشکال تاریخی‌اش، از طریق تشریفات آیینی محافظی در برابر عدم قطعیت ایجاد کرده است، از طریق نوشتن و سایر کردوکارهای فرهنگی مربوط به خاطره و یادآوری محافظی در برابر گذر زمان بر ساخته است و از طریق تراکم افراد در شهرها و قصبه‌ها محافظی در برابر جهان خارج ساخته است. گزارش‌های باستان‌شناسی با ردیابی پیشاتاریخ دیرین قدرت از انقلاب نوسنگی (پیدایش کشاورزی و اهلی‌کردن حیوانات) و در سکونت‌گاه‌های بدوی، شواهد قابل توجهی را در میان اشیای مدفون گوناگون و مصنوعات آیینی درباره نابرابری یا جوامع «رتبه‌بندی‌شده»^{۴۲} ارائه می‌دهد. اما لازمه تبدیل نابرابری به «قفس اجتماعی»، «تبدیل اقتدار موقت به قدرت اجباری

دائمی» است (۱۹۸۶: ۱۰۰). بررسی و خوانش مان از ادبیات پژوهشی در این زمینه نشان می‌دهد که این امر فقط وقتی محقق می‌گردد که اشکال گسترده‌تری از تقسیم کار، مهم‌تر از همه نظام‌های آبیاری و توزیع نابرابر محصولات این نوع تقسیم کار، ایجاد شود.

تصور کنید در چنین جامعه‌ای وقتی کسی سهم کمتری نسبت به دیگران به‌دست می‌آورد ممکن است چه پیش آید. نظر به اینکه روسو می‌توانست خود را تصور کند که به سر کسی که اسیرش کرده ضربه‌ای می‌زند و به‌سوی جنگل فرار می‌کند، با این انتخاب مواجه می‌شوید که یا سهم کمتری را از محصول بردارید یا هر سهمی را رها و سکونت‌گاه را ترک کنید و تک‌وتنها روانه تپه‌ها و دشت‌ها شوید. در سال ۱۹۸۹ دگراندیشان در آلمان شرقی مجبور بودند به انتخابی مشابه، هرچند با خصوصیات متفاوت، دست بزنند (بنگرید به فصل ۳): ماندن در جایی که شبکه‌های اجتماعی داشتند و وعده‌هایی برای خدمات عمومی داده شده بود یا تلاش برای رفتن به اروپای غربی و پذیرفتن خطرهای آینده‌ای بسیار نامعلوم. محدود بر ساختن زندگی ما به‌دست قفس‌های اجتماعی و درون قفس‌های اجتماعی درون‌مایه رمان‌های ویران‌شهری^{۴۳} است. وقتی برق قطع می‌شود، وقتی اجرای قانون با شکست مواجه می‌شود، وقتی محموله‌های غذا در قفسه‌های فروشگاه نباشد، درمی‌یابیم که چقدر کیفیت زندگی فردی ما به شبکه‌های پیچیده وابسته به هم متکی است. همانطور که این رمان‌های تاریک آینده احتمالی را نشان می‌دهد مزایای مشارکت در تقسیم کار پیشرفته‌تر هزینه فرار را بالاتر می‌برد. پرسش روسو را به یاد آورید: «میان انسان‌هایی که مایملکی ندارند، چه پیوندهای همبستگی می‌تواند وجود داشته باشد؟» تلاش‌های جمعی در تولید و پیوندهای ناشی از وابستگی شرایط را برای مناسبات دیرپای قدرت فراهم می‌سازد.

ساخت نظام‌های دیرپای قدرت آسان یا خودبه‌خودی نبود. در نبود نابرابری‌های شدید در دارایی و منابع (از جمله قوت جسمانی افراد)، هر کس که امکان داشت حاکم مطلق شود با اتحاد دو یا چند نفر که زیر بار او نمی‌رفتند سرنگون می‌شد. گروهی که تصمیم می‌گرفتند، به جای ماندن زیر سلطه دیگران، به‌سوی تپه‌ماهورها بروند، می‌توانستند همان مهارت‌ها و ابزارهایی را که برای اشکال ابتدایی کشاورزی یا مصنوعات دستی توسعه یافته بود با خود انتقال دهند. از این رو، به‌گفته مان، مناسبات پایدار قدرت اغلب در مکان‌هایی ظهور می‌یافت که در آن به طور خاص مزایای همکاری‌های مداوم زیاد بود یا هزینه‌های خروج فوق‌العاده هول‌آور بود. دره‌رودهایی مثل نیل و سند در مجاور صحراها یا

کوهستان‌ها نمونه‌هایی بوم‌شناختی است که پیش از هر چیز «انسدادِ راه فرار» را ممکن ساخت (مان ۱۹۸۶: ۷۵).

البته انسداد کامل تقریباً ناممکن است. همان درّه‌رودهایی که هزینه خروج را بالا می‌برد گذرگاه‌هایی برای عبور هم بود، و مراکز سکونت‌گاهی را در معرض مهاجرت، داد و ستد، مُد و جنگ قرار می‌داد. اما تغییرات در هزینه‌های «خروج» (مفهومی که در همین فصل به آن می‌پردازیم) فرصت‌های در حال تغییری را برای تقویتِ نظم‌دهی‌ها بر مبنای قدرت فراهم می‌ساخت.

وقتی آن راه‌های فرار کمتر در دسترس باشد، پویایی‌های جدید ایجاد می‌شود. آنان که از راه اعمال قدرت از تقسیم کار نفع می‌برند، ممکن است برای حفظِ منافع‌شان سازمان یابند. به همین ترتیب، آنان که از مزایا بی‌بهره‌اند — یا سهم کمتری از محصول نصیب‌شان می‌شود — ممکن است برای تغییر توزیع مزایا با یکدیگر حرف بزنند، گرد هم جمع شوند و شاخ و شانه بکشند. این فرایندها نشان‌دهنده مفهوم بنیادین دیگری در جامعه‌شناسی سیاسی است: انسداد اجتماعی. چارلز تیلی^{۴۴} (۱۹۲۹-۲۰۰۸)، جامعه‌شناس، در شرح پیدایشِ نظام‌های «نابرابرِ دیرپا» به وبر ارجاع می‌دهد: «پیدایش آنچه (وبر)^{۴۵} «انسداد اجتماعی» می‌نامید باعث شد تا قدرتمندان بر تلاش‌هایشان جهتِ محروم‌سازیِ افرادِ کمتر قدرتمند از تمامی مزایای تشکیلاتِ اقتصادیِ مشترک بیفزایند و در عین حال به زیردستان امکان می‌داد در جهت کسب مزایایی که از آنها دریغ شده بود به سازماندهی خود بپردازند» (۱۹۹۸: ۶-۷). با عمل کردن بر اساسِ اصلِ «دشمنِ دشمنِ من دوست من است» (تعبیری از آنچه جامعه‌شناسان آن را «هم‌ارزی ساختاری»^{۴۶} می‌نامند) کسانی که در مناسباتِ بهره‌برداری توفیق نمی‌یابند انگیزه‌ای بالقوه برای پیوستن به یکدیگر با هدف تغییر شرایطِ تقسیم کار پیدا می‌کنند.

نخبگان ممکن است برای حفظ یا حتی افزایش مزایای خود فرمی اجتماعی بسازند که ما آن را به نام «دولت»^{۴۷} می‌شناسیم: «دولت مجموعه تفکیک یافته‌ای از نهادها و پرسنل است که تجسم مرکزیت هستند، به این معنا که روابط سیاسی از درون آن‌ها به بیرون انتشار می‌یابد، آن هم برای پوشش‌دادن و کنترل سرزمینی که قلمرو مشخصی دارد و دولت درجاتی از اقتدار را در آن اعمال می‌کند، قاعده‌گذاری می‌کند و همه اینها به پشتوانه نوعی خشونت فیزیکی سازمان‌یافته صورت می‌گیرد» (مان ۱۹۸۶: ۳۷). به مجرد اینکه ترتیبات جدید توانایی برخی را برای بهره‌کشی از دیگران و سلطه بر دیگران افزایش می‌دهد، سلسله‌مراتب اجتماعی شدیدتر و، بالقوه، استوارتر می‌شود. همان‌طور که نخبگان سهم بیشتری از ظرفیت جمعی جوامع‌شان را تحت کنترل خود درمی‌آورند، ممکن است از آن برای گسترش دامنه تسلط‌شان استفاده کنند و روستاها و مناطق جدیدی را به نظام قدرت سازمان‌یافته وارد کنند (تیلی ۱۹۹۲: ۲۴-۵).

نتیجه عمل جمعی برای حفظ، افزایش یا اعتراض به تقسیم کار موجود یا توزیع منافع تا حد زیادی به شبکه‌های اجتماعی موجود برای بسیج بستگی دارد. «انسداد اجتماعی» به راه‌های بسیاری اشاره دارد که در آن شبکه‌ها و پیوندهای اجتماعی در سازماندهی قدرت مشارکت می‌کند. در نخستین تلاش‌ها برای دولت‌سازی پیوندهای خویشاوندی یا خانوادگی اهمیت ویژه‌ای داشته است (آدامز ۱۹۹۴). خاندان‌های قدرتمند ممکن بود مجبور شوند پسران و دختران‌شان را به ازدواج سایر دودمان‌های مقتدر درآورند. این پیوند خانواده‌ها و منافع ناشی از ثروت یا منزلت موجب نوعی انباشت قدرت می‌شود که میان نسل‌ها بازتولید می‌شود. ممکن است از کردوکارهای مذهبی مشترک یا پیشینه‌های قومی برای تعیین دستیابی به مشاغل خاص یا کارهای معتبر یا محکوم‌کردن دیگران به انجام کارهایی با کمترین پاداش استفاده شود. همان‌طور که تیلی اشاره می‌کند چه‌بسا این نابرابری‌ها در کامل‌ترین معنا تجسم یابد. در اواخر قرن هجدهم در تمام ارتش و نیروی دریایی بریتانیا افسران هم به لحاظ بدنی و هم با اونیفرم‌ها و مدال‌های افتخار متمایز می‌شدند: «یک افسر مبتدی عادی ده اینچ بلندتر از یک تفنگدار تازه استخدام‌شده بود» (۱۹۹۸: ۲). مطالعات جوامع مدرن نشان داده که درآمد بیشتر با قدوقامت، زیبایی، دندان‌های صاف و مرتب، لباس‌های خوب و مدارک معتبر از دانشگاه‌های برتر مرتبط است و تمام این ویژگی‌های فردی می‌تواند با درآمد بالاتر خانواده بهبود یابد. حتی در دموکراسی‌های انتخاباتی غیرمستقیم^{۴۸} پیوندهای خانوادگی می‌تواند مزیتی سیاسی باشد، نکته‌ای که نه فقط برای آمریکایی‌ها در دوران کلینتون‌ها و

بوش‌ها عیان بود، بلکه در سلسله نِهرو و گاندی‌ها در مقام رهبران حزب کنگره در هند یا در انتقال رهبری حزب جبهه ملی فرانسه از پدر به دختر هم هویدا بود. کسانی که به گروه‌های اجتماعی ممتاز تعلق دارند با این روش و با روش‌های بسیاری همواره راه‌های جدیدی را برای حفظ مزایای خود و اطمینان از انتقال آن به فرزندان و نوه‌هایشان پیدا می‌کنند.

انسداد اجتماعی ممکن است به صورت تشکیل گروهی کوچک، با پشتیبانی و یاری متقابل کسانی که رابطه خویشاوندی یا مکانی دارند و در کردوکارهای اجتماعی یا باورهای مذهبی مشترک‌اند، آغاز شود. این ساختارهای بنیادین «ما و آنها»، که بر اساس وابستگی متقابل تقسیم کار یا دفاع دوسویه ایجاد شده، بعد می‌تواند در سلسله‌های دیرپاتر کاملاً متفاوت تجمیع شود: متمدن و بربر، مؤمن و کافر، نژادها و اقوام متمایز (وبر ۱۹۷۸ (۱۹۱۸-۱۹۲۰): ۳۸۵-۹۸). لنگرگاه این اسنادهای تفاوت گروهی ممکن است در ادراک تفاوت فیزیولوژیکی — مثل مدل مو یا ریش یا رنگ پوست — قرار داشته باشد، ولی ویژگی‌هایی مانند «نژاد» فقط وقتی «یک گروه» را می‌سازد که به طور سوژکتیو (ذهنی) به مثابه یک ویژگی مشترک درک شود: این امر فقط وقتی اتفاق می‌افتد که نوعی همسایگی یا مجاورت صرف افرادی که به لحاظ نژاد متفاوت‌اند مبنای عمل (بیشتر عمل سیاسی) مشترک باشد، یا به عکس، وقتی اتفاق می‌افتد که برخی از تجربه‌های مشترک اعضای یک نژاد به برخی خصومت‌ها علیه اعضای یک گروه آشکارا متفاوت ربط داشته باشد» (وبر ۱۹۷۸ (۱۹۱۸-۱۹۲۰): ۳۸۵). از این رو نژاد، قومیت یا هر هویت قطعی دیگری نباید در حکم منشأ تضاد از پیش موجود فهم شود — چه برسد به این که ازلی یا طبیعی درک شود — بلکه باید به مثابه هویت‌هایی فهم شود که از راه فرایندهای کشمکش و رقابت «به وقوع می‌پیوندند». در برخی از زمینه‌ها، هویت‌های متقاطع^{۴۹} ممکن است موجب تجربه‌های متمایز «اینترسکشنالیته»^{۵۰} شود (کوهن ۱۹۹۹؛ مک‌کال ۲۰۰۵)، آن هم در حالی که سایر تلاقی‌گاه‌های گروه‌های هویتی ممکن است چارچوبی برای ایجاد اتحاد و ائتلاف فراهم سازد (هنری و روخاس ۲۰۱۵؛ یونگ و همکاران ۲۰۱۴).

در سلسله‌های خویشاوندی، قومیتی، مذهبی یا طبقاتی این نوع فرایندهای انسداد فرصت‌های جدیدی برای اعمال و انباشت قدرت ایجاد کرده، و در اختیار کسانی قرار می‌دهند که می‌توانند شبکه‌هایی بسازند که از مرزهای اجتماعی عبور کرده و در تلاقی‌گاه انواع گوناگون هویت و وفاداری در جایگاه «کارگزاران»^{۵۱} عمل کنند. جان پِجت^{۵۲} و کریستوفر آنسل^{۵۳} (۱۹۹۳) در روایتی کلاسیک دربارهٔ پیدایش

سلسله‌مراتب قدرت برآمده از شبکه‌های هم‌پوشان نشان دادند که چطور یکی از بزرگان دوره رنسانس فلورانس — کوزیمو دِ مدیچی^{۵۴} — در تلاقی‌گاه شبکه‌هایی قرار گرفت که مبتنی بودند بر مناسبات ازدواج، اقامت در یک محل، روابط بدهکار-بستانکار و حمایت‌های سیاسی. کوزیمو با قرارگرفتن در تلاقی‌گاه‌های کلیدی در مناسباتی که سامان‌بخش زندگی روزانه بیشتر نخبگان فلورانس بود شکلی متمایز از نفوذ را به‌دست آورد و از آن بهره برد: «کنترل زمانی اتفاق می‌افتد که تعاملات مسدودشده دیگران باعث ایجاد جریانی از رفتارهای جمعی می‌شود که فقط به نفع فرد تمام می‌شود» بی آنکه آن فرد نیاز داشته باشد درگیر سلطه آشکار یا بسیج برای پیش‌برد منافع شخصی خود شود (۱۹۹۳: ۱۲۵۹). بینشی مشابه، با اینکه بر مفروضات نظری متفاوتی استوار است، بر تحلیل پیر بوردیو^{۵۵} (۱۹۳۰-۲۰۰۲) درباره پیدایش دولت اثر گذاشته است. تحلیل بوردیو قدرت دولت را «در برابر میدان‌های مختلف و انواع گوناگون و مشخصی از سرمایه و به‌خصوص درجات تبدیل میان آنها (و از این رو در برابر مناسبات نیرو میان دارندگان مربوطه)» برجسته می‌سازد (۱۹۹۴: ۴). اگر جامعه ترکیبی از شبکه‌ها یا میدان‌های چندگانه تلقی شود، پس کنترل تلاقی‌گاه‌ها و هم‌پوشانی‌ها منبع مهمی برای قدرت است.

«انسداد اجتماعی»، علاوه بر اینکه همچون سازوکاری برای تثبیت نخبگان و کنترل از طریق کارگزاران عمل می‌کند، می‌تواند چاره‌ای برای مبارزه با نظام‌های نابرابری باشد. کسانی که وضعیتی نامطلوب دارند اغلب درمی‌یابند که تجربه مشترک‌شان می‌تواند به بسیج منجر شود، به‌خصوص وقتی که این تجربه مشترک با باورهای مذهبی مشترک یا خصوصیات جسمی یا محیط‌های شغلی مرتبط باشد.

دهقانان با به‌کارگرفتن آنچه جیمز اسکات^{۵۶} (۱۹۸۷)، دانشمند علوم سیاسی، آن را «سلاح ضعیفان»^{۵۷} توصیف کرده، می‌توانند به اقتدار قدرتمندان اعتراض کنند، آن را براندازند و حتی تا سر حد بسیج شورش‌ها پیش روند. کارل مارکس (۱۸۱۸-۸۳) فرایندی مرتبط را در جوامع صنعتی نشان داد؛ فرایندی که به موجب آن تجربه‌های مشترک استثمار در کارخانه‌های بزرگ قرن نوزدهم بریتانیا، کارخانه‌هایی که از حیث بزرگی در تاریخ بی‌سابقه بود، می‌توانست کارگران را برانگیزد تا یکدیگر را همچون اعضای یک گروه بشناسند، گروهی که وجه مشترک‌شان استثمارشدن از سوی کارفرمایان‌شان بود. مارکس پیش‌بینی کرد که این شکل‌گیری هویت گروهی بر مبنای موقعیت مشترک اعضای گروه در یک تقسیم کار صنعتی می‌تواند محرک تحول کارگران از «طبقه‌ای در خود» (هم‌ارزی ساختاری بدون هویت مشترک یا

کنش جمعی) به «طبقه‌ای برای خود» باشد. به این ترتیب، حتی «فقیرسازی»^{۵۸} مشترک کارگران صنعتی کم‌دستمزد و غیرماهر می‌توانست منبع جدیدی را برای قدرت تنازع‌آمیز ایجاد کند، آن هم در شکل هویتی مشترک، نارضایتی‌ها و ظرفیت کنش جمعی (تاكر ۱۹۷۸: ۴۷۳-۸۳).

مفاهیم قفس‌کشی اجتماعی و انسداد اجتماعی بنیانی برای رویکرد جامعه‌شناختی نسبت به مطالعه سیاست فراهم می‌سازد. این مفاهیم روشن می‌سازد که چطور پیکربندی‌های مناسبات اجتماعی باعث برساختن نظم‌های اجتماعی مرزبندی‌شده و ایجاد الگوهای تشکیل گروه می‌شود و به تضاد میان گروه‌ها دامن می‌زند. اما در جهانی که مشخصه‌اش نابرابری و انسداد اجتماعی است، انتظار داریم شاهد تضاد دائمی و رقابت باشیم نه زندگی سیاسی معمولی، آرام، بدیهی و حتی بی‌هیجان که ویژگی زمان‌ها و مکان‌های بسیاری است. برای تبیین این مسئله که چرا با وجود تفاوت‌ها و نابرابری‌ها، تضادی وجود ندارد، باید مفهوم قدرت را بسط دهیم و وارد جزئیات آن شویم.

ابعاد قدرت

نظریهٔ مارکس پیش‌بینی می‌کند که تجربه‌های مشترکِ استثمار منجر به تشکیل گروه (انسداد اجتماعی و پیدایش هویتی مشترک) و سپس کنش سیاسی جمعی می‌شود. اما تحمیل قدرت بر دیگران اغلب بدون به کارگیری سیاست، در معنای بحث یا تضاد بر سر نظم‌دهی قدرت، عمل می‌کند. در یک قوم‌نگاری سیاسی، که اینک کلاسیک به شمار می‌آید، جان گاونتا^{۵۹} یکی از این موارد را تحلیل کرده است. او با دیدن تنگ‌دستی و فلاکت شدیدِ کارگران معدن زغال‌سنگ در آپالاچیا از این متحیر شده بود که چرا این همه تجربهٔ مشترکِ استثمار از سوی قدرتمندان، بسیج سیاسی قابل توجهی ایجاد نکرده است: «چرا در رابطه‌ای اجتماعی که استیلای نخبه بر غیرنخبه در آن وجود دارد، مبارزه در نمی‌گیرد؟ در شرایط خاص محرومیت اجتماعی چه چیزی مانع بروز مسائل، بیانِ نارضایتی‌ها و تشخیصِ منافع می‌شود؟» (گاونتا ۱۹۸۰: ۴).

این پرسش‌ها باعث شد گاونتا از تعریف وبر از قدرت فراتر رود، در تعریف وبر از قدرت فرض بر این است که دو کنشگر در رابطه‌ای مستقیم با یکدیگر قرار می‌گیرند. نزد وبر اراده‌ها متفاوت است. یک کنشگر موفق می‌شود کنشگر دیگر را «با وجودِ مقاومت» زیرِ نفوذ قرار دهد. اما در مواردی ممکن است نفوذِ مستقیم لازم نباشد. سطح یا «چهره» دوم قدرت زمانی نمایان می‌شود که اعمالِ قدرت در وهلهٔ اول به صورت کنترل‌کردنِ مدخل ورود به تصمیم‌گیری یا بحث سیاسی درآید (بکراش و باراتز ۱۹۶۲؛ لوکش ۱۹۷۴). پس ممکن است فرد آتنی، به‌خصوص فرد آتنی متمول یا متنفذ قدرت را در معنای وبری، معنای اول، نسبت به شهروندی کم‌برخوردارتر به کار گیرد، اما هر دو شهروند با هم قدرت را در معنای دوم نسبت به زنان و بردگان و بیگانگان، که از شرکت در تبادُل نظرهای سیاسی منع شده بودند، به کار گیرند. مدخل ورود به امور سیاسی ممکن است با توجه به مسائل نیز کنترل شود. اوایل قرن نوزدهم اکثریت‌های متوالی درکنگرهٔ ایالات متحد آمریکا «قاعدهٔ منع مذاکرات»^{۶۰} را وضع کردند که مانع رسیدگیِ قانونی به بسیاری از دادخواست‌های لغو برده‌داری می‌شد که از سوی شهروندان ارائه شده بود. در دهه‌های پس از جنگ داخلی آمریکا، رهبران احزاب دموکرات و جمهوری‌خواه، هر دو، کوشیدند مسائل مربوط به حق رأی زنان و میانه‌روی در مصرف مشروبات الکلی را از برنامه‌های حزب خارج کنند، زیرا می‌ترسیدند آن مسائل ائتلاف‌های فرامنطقه‌ای مختلف را، که احزاب به آنها وابسته بود، به هم بزنند. در نظام‌های سیاسی‌ای که به طور فزاینده پیچیده می‌شوند، برای اینکه نیازی به اعمال نفوذ

مستقیم بر شخصی دیگر نباشد، ممکن است (اکثریت اعضای کنگره)^{۶۱} مانع از آن شوند که یک موضوع تفرقه‌برانگیز اصلاً مطرح شود یا به رأی‌گیری کشیده شود. گاونتا مسئله سکون سیاسی در آپالاچیا را مورد ملاحظه قرار داد، اما هیچ‌یک از این تبیین‌ها کافی به نظر نمی‌رسید. اینطور نبود که معدن‌چیان در مجلس قانون‌گذاری ایالتی آرای خود را از دست می‌دادند یا برای رسیدگی به شکایات‌شان برای فرماندار دردسر ایجاد کنند. آنها فقط ساکت بودند. تجربه فلاکت و بهره‌کشی آنقدر تجربه‌آشنایی شده بود که اجتناب‌ناپذیر و حتی طبیعی و چه‌بسا ضروری به چشم می‌آمد. درست مثل قد بلندتر افسران بریتانیایی که باعث می‌شد فرماندهی آنها بر ملوانان و سربازان کوتاه‌قد مقدّر به نظر آید، شرایط بسیار متفاوت نخبگان و معدن‌چیان نیز می‌تواند همچون نشانه نظم اجتماعی مقرر عمیق‌تری درک شود. اما مالکان معادن با متحدان‌شان در مطبوعات، با واعظان بسیار در منابر و با پند و اندرزهای مددکاران اجتماعی و دیوان‌سالاران دولتی، در واقع داشتند با جدیت آنچه را که ممکن بود در چشم معدن‌چیان بدیهی به نظر آید تولید و تقویت می‌کردند.

در بحث گاونتا بر اهمیت توجه به تمام ابعاد قدرت تأکید می‌شود، ابعادی که در ساخت قفس‌های اجتماعی و فرایندهای انسداد اجتماعی نقش دارند. برای آنها که از ترتیباتی مشخص بهرمنند می‌شوند سود در این است که آن ترتیبات را اجتناب‌ناپذیر، طبیعی و حتی تقدیر الهی بنمایانند. از این رو اسقف‌ها پادشاهان را تدهین^{۶۲} می‌کردند تا با نیروی ایمان مذهبی به نظام حاکم سازوبرگ دهند، درست مثل دموکرات‌های جکسونی^{۶۳} پرشور در اوایل قرن نوزدهم که اصرار داشتند وابستگی و صغارت زنان، آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار و آمریکایی‌های بومی چنان بدیهی است که شایسته رأی‌دادن نیستند. بنابراین شکل انتقادی بسیج سیاسی دقیقاً نقد خود یا آشکار ساختن غیرطبیعی بودن روابط قدرت است. اما حتی اگر مناسبات قدرت به طور کامل و سرتاسر آشکار شود باز هم ممکن است هر کنشگری با پرسشی کلاسیک مواجه شود: چه باید کرد؟ تسلیم‌شدن، ایستادن و جنگیدن یا گریختن به سوی جنگل؟

خروج، اعتراض و وفاداری

جامعه‌شناسی سیاسی تناقضی ظاهری را حل و فصل می‌کند. سازمان‌دهی قدرت به صورت قفس‌های اجتماعی و انسداد اجتماعی محصول مناسبات اجبار، بهره‌کشی و طرد است. در عین حال سیاست خود به نوعی آزادی نیازمند است، یعنی توان تصور اینکه نظام‌های قدرت و نابرابری می‌تواند به شکلی متفاوت سازمان یابد. از

آنجایی که تمام کنشگران، حتی آنان که به نسبت از مزایایی برخوردارند، در شبکه‌ای از وابستگی به دیگران گیر افتاده‌اند، همه با این پرسش مواجه‌اند که چطور به نارضایتی‌های موجود و منابع فشار واکنش نشان دهند.

اقتصاددان برجسته توسعه، آلبرت ا. هیرشمن^{۶۴} (۱۹۱۵-۲۰۱۲) رویکرد پرتوانی برای اندیشیدن درباره این پرسش ارائه داد. انتخاب‌های هیرشمن میان این گزینه‌ها سرنوشت زندگی او را رقم زد، او تصمیم گرفت دانشگاه آلمان را ترک کند و در کنار جمهوری خواهان در جنگ داخلی اسپانیا بجنگد، سپس به پناهندگانی که از فرانسه تحت اشغال نازی‌ها فرار می‌کردند کمک کرد و سرانجام در ارتش ایالات متحد و در دفتر خدمات استراتژیک مشغول به کار شد.^{۶۵}

بنا به استدلال هیرشمن افراد هنگام رویارویی با وضع نامطلوب می‌توانستند یکی از این سه راه را در پیش گیرند: وفاداری، یعنی با وجود نارضایتی همچون گذشته ادامه دهند؛ اعتراض، یعنی برای بهبود اوضاع با منبع نارضایتی درگیر شوند؛ یا خروج. این سه، کم و بیش، همان گزینه‌هایی است که در دسترس اسیری که روسو از او یاد کرد هم بود: تسلیم شدن، ایستادن و جنگیدن، یا فرار کردن به سوی جنگل؟ گاونتا نیز، موقع تلاش برای درک سکون معدن‌چیان آپالایی، پی برد که وفاداری منبعی فوق‌العاده قوی برای ثبات نظم‌های سیاسی است. وفاداری می‌تواند اشکال روشن قوی و ایدئولوژیک مثل «کشور من، برحق یا ناحق»^{۶۶} به خود بگیرد یا به چیزی ناروشن مانند عادت نزدیک‌تر شود. این درست جایی است که قرار گرفته‌ایم و شیوه‌ای است که سیاست می‌ورزیم. وفاداری می‌تواند بر مبنای باورهای فرهنگی باشد و نیز می‌تواند با ارائه خدمات و سیاستگذاری‌هایی که مطابق با ترجیحات سوزده‌های سیاسی است تقویت شود. وفاداری چه نسبت به شخصی خاص باشد، چه نسبت به درکی از «چگونگی اوضاع اینجا»، نوعی پذیرش وضع موجود است که می‌تواند مردم را، با وجود نارضایتی‌هایشان، از سیاست دور کند یا آنها را در حمایت از یک رژیم، به رغم تمام خطاهایش، بسیج کند.

خروج نیز می‌تواند به ایجاد ثبات یا تغییر کمک کند، و این وابسته است به تعادل بین کنار رفتن منتقدان و از بین رفتن بخش‌های کلیدی جمعیتی که نظم سیاسی به آن متکی است. تصادفی نیست که تبعید ابزاری سیاسی برای حاکمان، و راهی برای طرد منتقدان از گفت‌وگوهای جاری درباره برحق بودن یک حاکم یا یک رژیم خاص بوده است. کسی که از خروج ناامید یا سرخورده شده نیز ممکن است به نوعی تبعید داخلی مبادرت ورزد، مثلاً با اینکه به طور رسمی حق مشارکت در انتخابات را دارد در رأی‌گیری شرکت نمی‌کند. در فصل‌های بعد وفاداری و خروج در

جامعه‌شناسی سیاسی چیست؟ | فصل یک: قدرت ...

حکم سازوکارهایی مهم برای بازتولید و تحول نظم‌های سیاسی قلمداد می‌شود. اما علم سیاست — و جامعه‌شناسی سیاسی — بر اعتراض تمرکز دارد، به خصوص وقتی موضوع فهم جوامع دموکراتیکِ معاصر باشد. به لحاظ تحلیلی «اعتراض»^{۶۷} دربردارنده گفتار و کنش سیاسی است، چه در جریان تجمع مسالمت‌آمیز برای اعتراض، چه مشارکت در روال‌های دموکراسی انتخاباتی و چه فقط بحث‌وجدل درباره مسائل مورد توجه عموم، میان دوستان بر سر میز شام یا در اتوبوس. عرصه‌ها و کردوکارهای مربوط به اعتراض، همچون مطالعه افکار عمومی، رأی‌دهی، کار داوطلبانه و مشارکت در جنبش‌های سیاسی محور بسیاری از جامعه‌شناسی‌های سیاسی است که بر زمان حال تمرکز دارد. ولی «اعتراض» با ویژگی‌های خاص نظم‌دهی سیاسی گسترده‌تر و سازمان‌دهی قدرت نیز امکان‌پذیر می‌شود.

از نظم سیاسی به «امر سیاسی»

کارل مارکس، که از تأثیرگذارترین جامعه‌شناسان سیاسی است، تاریخ را محصول تضادهای مداوم میان گروه‌های اقتصادی توصیف کرد، گروه‌هایی که از طریق آنچه امروزه روز فرایندهای انسداد اجتماعی خوانده می‌شوند سازمان‌دهی شده‌اند: «تاریخ تمام جوامعی که تاکنون وجود داشته، تاریخ مبارزه طبقاتی است. آزاد و برده، اشرافی و عامی، ارباب و رعیت، استادکار و شاگرد، در یک کلام، ظالم و مظلوم در تضاد دائم با یکدیگر بوده‌اند» (تاکر ۱۹۷۸: ۴۷۳-۴). بر حسب مفاهیم قفس‌های اجتماعی و انسداد اجتماعی می‌توان این وضع را این طور بازگو کرد که صورت‌های گوناگون تقسیم کار اقتصادی پیکربندی‌های مختلفی از گروه‌های مسلط و گروه‌های تحت سلطه ایجاد کرده است که هر دو به واسطه فرایندهای انسداد اجتماعی بسیج شده‌اند. در موارد بسیار، نتیجه تضاد مستقیم به صورت اعتصاب، شورش و حتی انقلاب است.

اما در مسیر جامعه مدرن اتفاقی بدیع افتاد. فضاها و کردوکارهایی اجتماعی توسعه یافت که به طور ویژه برای رسیدگی به چنین تضادهایی اختصاص یافت. حق افراد برای دادخواهی از حاکم امکان به رسمیت شناخته شدن یافت. با گذشت زمان، دادگاه‌هایی تأسیس شد که در آن افراد می‌توانستند، بر مبنای حقوقی که اغلب تازه به رسمیت شناخته شده بود مطالبه‌گری کنند، حقوقی که با وجود جدید بودن با زبانی بیان می‌شد که به اصول کهن ارجاع می‌داد. برخی از ماندگارترین تأثیرهای این نوآوری‌ها در جهان مدیترانه باستان، در کردوکارهای دموکراسی آتن و در جمهوری روم پدیدار گشت. گرچه مالکیت زمین و نسب خانوادگی تقریباً همیشه شرط رهبری بود، ولی انتخاب و انتصاب رهبران (از میان افراد واجد صلاحیت) با رسومی همچون قرعه‌کشی‌ها یا با اتفاق نظر بخشی از جمعیت (آنان که صلاحیت داشتند) انجام می‌گرفت. با این روش‌ها، کنترل قدرت سیاسی فی‌نفسه تا حدی از سایر نقش‌ها و شبکه‌های اجتماعی جدا می‌شد.

در این نظم‌های سیاسی بخشی از جامعه منزلت جدیدی به نام شهروند به دست می‌آورد. شرایطی که برای احراز شهروندی در نظر گرفته می‌شد، همچون بزرگسال بودن، مرد بودن، متمکن بودن و متولد شدن در آن جامعه، بر ساخته صورت‌های متعدد و اغلب تقویت‌کننده انسداد اجتماعی بود. زیر سن قانونی بودن، زن بودن، برده بودن، فقیر بودن، خارجی بودن و در کل هر نوع وابستگی یا متفاوت بودن، به شیوه‌های مختلف، زمینه‌ای برای حذف فراهم می‌ساخت. اما کسانی که درون جامعه‌ای مشخص واجد شرایط حقوق شهروندی بودند دسترسی‌شان به نوع جدیدی از عرصه اجتماعی، که به طور خاص برای تأمل درباره

کیفیتِ نفسِ نظمِ سیاسی طراحی شده بود، تضمین می‌شد. این نهادهای جدید، با اینکه بر اساس نقشه پیچیده انسداد اجتماعی و درون یک قفس اجتماعی ساخته شده بود، «امر سیاسی» را در حکم حوزه آزادی اندیشیدن درباره توزیع و برحق‌بودنِ قدرت برمی‌ساخت.

مفهوم «امر سیاسی» در حکم حوزه آزادی از دیرباز باعث سردرگمی درباره ارتباط بین نظریه سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی بوده است. برای جامعه‌شناسی سیاسی چالشِ مفهومیِ اندیشیدن درباره رابطه میان شبکه‌های پیونددهنده، زمینه‌مندی^{۶۸}، وابستگی و محدودبودن به عرصه‌های نهادی مشخصی است که برای چاره‌جویی حول مسائلِ مورد توجه عموم ساختار یافته است. چه وقت و چرا به نابرابری و سلطه حاصل از انسداد اجتماعی اعتراض می‌شود؟ و چه وقت نابرابری و سلطه اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌شود یا حتی به آن توجه نمی‌شود؟ آن فرایندهای اجتماعی، یعنی فرایندهایی که در نهادهایی به بحث گذاشته می‌شود که به روشنی «سیاسی» نام گرفته و کارشان (باز) بررسی‌دنِ سازماندهی قدرت است و در آنها جنبه‌هایی از قفس‌های اجتماعی‌ای که در آن زندگی می‌کنیم زیر سؤال می‌رود، چیست؟ این پرسش‌ها تحلیل را بیشتر بر مسائل ساختار و محدودیت‌ها متمرکز می‌کند تا بر عاملیت و آزادی. در عین حال، این چارچوب تحلیلی محدودکننده به چالش کشیده شده است، و این به چالش کشیده شدن حاصل افزایش توجه به مقوله‌ای مربوط به نظم‌های سیاسی مدرن به نام جامعه مدنی است که از قرار به طور خاص به امکان‌هایی برای اعتراض و بسیج‌های مردمی در راستای جدال با مناسبات موجود قدرت مرتبط است.

به لحاظ زبان‌شناختی مفهوم جامعه مدنی (civil society) با چند اصطلاح لاتین پیوند دارد که کلماتی برای شهر (city)، شهروندی (citizenship) و شهروند غیرنظامی (civilian) به ما می‌دهد؛ خود این اصطلاحات با پولیس (polis) یا شهر یونان پیوند دارد، که این نیز ریشه‌ای برای امر سیاسی (political) به ما می‌دهد. لحظه‌ای به معمای نهادین این اصطلاحات توجه کنید؛ همه اینها در یک معنا سیاسی‌اند، ولی هیچ‌کدام را نمی‌توان مستقیم با دولت یا سازماندهی پایدار قدرت برابر دانست. اگر دولت محکم‌ترین و اصلی‌ترین مؤلفه قفس اجتماعی تصور شود، صفت «مدنی» (civic) اغلب حوزه‌های هم‌جوار، اشخاص و دغدغه‌ها را توصیف می‌کند.

یورگن هابرماس در صورت‌بندی اثرگذاری از این مفهوم، با اقتباس از هانا آرنت^{۶۹} فیلسوف بر این امر تمرکز کرد که پیدایش اقتصاد مبتنی بر مالکیت خصوصی چطور

یک «عرصه خصوصی در جامعه»^{۷۰} ایجاد کرده که «اهمیت عمومی یافته است» (۱۹۹۴: ۱۹). این تعریف بر تفکیک تاریخی امر اقتصادی به مثابه حوزه‌ای جدا از خاندان حاکم تمرکز دارد، که فرایندی است همراه با پیدایش «مدرنیته» و بورژوازی یا طبقه متوسط مشخص. پس قلمرو مبادله میان افراد مستقل، خاندان‌ها و بنگاه‌های تجاری می‌تواند همچون موضوع «عمومی»، در معنای امری «مشترک» شناخته شود.

به تعبیر هابرماس «عرصه عمومی بورژوازی ممکن است بیش از هر چیز همچون عرصه‌ای متشکل از اشخاصی^{۷۱} فهمیده شود که در هیئت یک عموم^{۷۲} گرد هم آمده‌اند؛ چیزی نمی‌گذرد که آنها خواهان عرصه‌ای عمومی می‌شوند که از بالا تنظیم می‌شود، آن هم بر ضد خود مراجع عمومی، عرصه‌ای که آنها را درگیر بحثی پیرامون قوانین کلی حاکم بر مناسبات می‌کند، مناسباتی که مربوط به عرصه مبادله کالا و کار اجتماعی است که از اساس خصوصی‌شده اما به عموم مردم مربوط می‌شود» (۱۹۹۴: ۲۷). در اروپای مدرن اولیه عرصه‌ای تعاملی پدیدار شد که حاصل مباحثات درباره مناسبات اقتصادی و اجتماعی بود و در آن قواعد مبتنی بر خرد بود که پیروزی یا شکست استدلال‌ها را تعیین می‌کرد و نه سرسپاری به حاکمان اروپای آن دوران، از خلال این عرصه تعاملی به وجود آمده بنیانی برای اعمال حکمرانی سیاسی و مخالفت با آن، دست‌کم در مورد مدیریت حوزه عمومی استقرار یافت (۱۹۹۴: ۵۲). هابرماس این بخش از بحث خود را اینطور تمام می‌کند: «عرصه عمومی بورژوازی کاملاً توسعه‌یافته بر پایه هویت ساختگی دو نقش بود که اشخاصی که گرد هم آمده بودند تا یک عموم را شکل دهند بر عهده گرفته بودند: نقش مالکان زمین و نقش انسان‌های صاف و ساده» (۱۹۹۴: ۵۶؛ تأکید از متن اصلی). این دو نقش در تخیل مفهومی مشارکت‌کنندگان در بحث‌های مدرن اولیه کاملاً محقق شد و این افراد طبیعی تلقی شدند و در نظریه سیاسی روسو، لاک و دیگران تجسم یافتند.

هرچند مفهوم حوزه‌ای که به طور خصوصی نظم‌یافته اما مربوط به عرصه عمومی است در ابتدا بحث و استدلالی اقتصادی بود، اما به استدلال‌های نظری در باب «جامعه مدنی» منجر شد که طیف گسترده‌ای از فعالیت‌های داوطلبانه نامعطوف به تجارت و تولید را در بر می‌گرفت. تجمع‌های مدنی چه با تلاش برای سازماندهی صنفی برانگیخته شده باشد، چه برای ایجاد همبستگی بر مبنای قومیت یا مذهب، چه برای سازمان‌دهی خیریه و یا برای تقویت جامعه‌پذیری^{۷۳}، در یک ویژگی اصلی با فهم هابرماس از عرصه عمومی بورژوازی مشترک است: اینها حوزه‌هایی خصوصی

است که در آن کنشگران می‌اندیشند و مهارت‌هایی را برای کنشگری در باب مسائل عمومی توسعه می‌دهند و نیز درباره «خیر عمومی» تأمل می‌کنند. به این اعتبار، جامعه مدنی حوزه‌ای اجتماعی خارج از نهادهای سیاسی رسمی است که اغلب ظرفیت کنش سیاسی و اعتراض را افزایش می‌دهد.

از جمله مشهورترین دعوی‌هایی که درباره اهمیت سیاسی جامعه مدنی طرح شده دعوی الکسی دو توکویل در کتابش دموکراسی در آمریکا (۲۰۰۴) است. او در سال ۱۸۳۱ از فرانسه به ایالات متحد که هنوز کشوری جوان بود رفت و کوشید بفهمد چرا یک انقلاب به نام برابری دموکراسی به نسبت پایداری ایجاد کرده بود، در حالی که نتیجه انقلاب فرانسه سلسله‌ای از تغییرات رژیم، از جمله دوره دیکتاتوری و بازگشت سلطنت، بود. او استدلال کرد که بخش مهمی از این پاسخ در زندگی انجمنی پرجنب‌وجوشی است که در ایالات متحد دیده می‌شود، به زعم او «روح آزادی» زنده نگه داشته شده بود و ظرفیت‌هایی را برای مدیریت تضادها و تولید کالاهای عمومی بدون نیاز به دولت پرورش داده بود و، از این رو، برای توسعه و تمرکزگرایی قدرت‌های دولتی فشاری ایجاد نمی‌کرد. به این ترتیب، انجمن‌ها می‌توانند به منزله «مدارس شهروندی» عمل کنند که در آن افراد مهارت‌ها، عادات، شبکه‌ها و منابعی را که آنها را در مقام مشارکت‌کنندگان سیاسی توانمند می‌سازد توسعه دهند (۲۰۰۴: ۵۹۵).

اما واقعیت «غیرانتفاعی» یا «غیردولتی» بودن تضمین نمی‌کند که یک سازمان توانمندسازی سیاسی را گسترش دهد یا بستری را برای توسعه دیدگاه‌های انتقادی درباره امور همگانی و اقدامات دولتی فراهم سازد. همان‌طور که نینا الایسِف^{۷۴} (۱۹۹۸) با مطالعات مردم‌نگارانه قانع‌کننده‌ای درباره سازمان‌های کنشگری، اوقات فراغت و داوطلبی نشان داده است، «آدابی» که از مشارکت‌کنندگان در چنین مجموعه‌هایی انتظار می‌رود ممکن است گاه باعث تضعیف توسعه ظرفیت‌ها برای اظهار نظر شود. از این رو به منظور فهم ظرفیت جامعه مدنی برای حمایت از مشارکت و رقابت سیاسی لازم است هم به گستره فضای اجتماعی خارج از کنترل حکمرانی دولتی مستقیم توجه کنیم و هم به کیفیت سازمان‌ها و انجمن‌هایی توجه کنیم که در آن فضا قرار می‌گیرند. در چارچوب یک قفس اجتماعی مشخص هر دو عامل پتانسیل به چالش کشیدن نظم‌دهی سیاسی را به وجود می‌آورد.

جامعه‌شناسی سیاسی چیست؟

این فصل با تعریف و بر از قدرت آغاز شد و مجموعه‌ای از واژگان مفهومی اساسی برای اندیشیدن درباره پرسش اصلی جامعه‌شناسی سیاسی پی‌ریزی کرد: چطور

می‌توان پیدایش، بازتولید و تحول صورت‌های مختلف نظم‌دهی سیاسی را شرح داد؟ در مجموع، توسعه قفس‌های اجتماعی، انسداد اجتماعی و محدودیت‌های خروج امکان شکل‌گیری نظام‌های پایدار سلسله‌مراتب سیاسی را مهیا و شرایط را برای اجبار و غارت شدید فراهم می‌سازد. همان‌طور که تیلی استدلال می‌کند این فرایندها می‌تواند با جنگ تقویت و نیز با اقدامات درون عرصه‌های نهادی جدید که به‌روشنی مختص تأمل و تبادل نظر درباره نظم سیاسی است تعدیل (یا تشدید) شود. در برخی از موقعیت‌ها ممکن است نارضایتی‌های ناشی از بهره‌کشی و اجبار به بسیج سیاسی منتهی نشود، چیزی که گاوانتا در آپالاجیا مشاهده کرد. اما در موقعیت‌های دیگری دادخواست‌ها، تظاهرات، انتخابات و رایزنی‌ها در حکم روش‌هایی برای بازسازی نظم‌های سیاسی طوری عمل می‌کند که ادامه هم‌زیستی و همکاری اجتماعی را ممکن سازد.

اما این نکته آخر ممکن است برای بعضی‌ها به طرز نومیدانه‌ای تاریخ‌گذاشته به نظر برسد. در عصر کشمکش‌های گسترده و چالش‌های ریشه‌دار در سیاستگذاری شواهد فراوانی برای توانایی محدود نهادهای سیاسی در حل مسائل اجتماعی وجود دارد. مجامع قانونگذاری در بن‌بست گیر کرده، هیئت‌های انتخاب‌کننده بی‌ثبات شده و قدرت‌های اجرایی در برابر چالش‌های اساسی اغلب زیادی ضعیف به نظر می‌رسد. اما طراحی قانونی نهادهای رسمی بسیاری از شیوه‌هایی را که با آنها سیاست در جوامع مدرن رخ می‌دهد خوب لحاظ نکرده است. جامعه‌شناسی سیاسی نحوه شکل‌گیری فرایندهای اجتماعی را درون نهادهای سیاسی رسمی و نیز انواع بسیاری از سیاست‌های اجرایی را در محیط‌های خارج از ترتیبات به‌رسمیت‌شناخته‌شده حاکم بررسی می‌کند. اینها شامل سیاست‌های درونی خانوادگی و نیز انجمن‌های مدنی و شبکه‌های اجتماعی می‌شود که حافظ جنبش‌های اجتماعی و کارزارهای سیاسی است و از مرزهای محدوده نهادهای سیاسی رسمی عبور می‌کند. بنابراین برای فهم کیفیت نهادهای سیاسی و نحوه — یا میزان درستی — عملکردشان لازم است بفهمیم که نهادهای سیاسی رسمی چگونه در این مفهوم جامعه‌شناختی گسترده از سیاست تعبیه شده است.

فصل دو: دولت‌ها، امپراتوری‌ها، دولت-ملت‌ها

گشت‌وگذارِ باستان‌شناختیِ آغازین میان قلعه‌ها و بناهای تاریخیِ مدنی در فصل ۱ به یادمان آورد که سازمان‌دهی قدرت صورت‌های بسیار مختلفی به خود گرفته است. این تنوع نیز به نوبه خود پرسش‌هایی را برای جامعه‌شناسی سیاسی طرح می‌کند. اگر نظام‌های خُردِ دیرپای قدرت به روش‌های گوناگون توسعه می‌یابد، چطور و چرا آن نظام‌ها رفته‌رفته نظام‌های کلانِ نظم سیاسی را ایجاد کرد و ساختارِ جهان مدرن را شکل داد؟ چه کسانی و با چه شیوه‌هایی در این نظم‌های سیاسی به هم ملحق شدند؟ و در آخر، این نظام‌های گسترده سازمان‌دهی سیاسی چطور با یکدیگر تعامل داشته و چیزی را ایجاد کرده که اینک آن را در حکم جغرافیای سیاسی^{۷۵} و اقتصاد جهانی فزاینده می‌شناسیم؟

«دولت‌ها» را، در معنای کلی، می‌توان مجموعه‌ای مرکزی از نهادهایی توصیف کرد که از آن مناسبات سیاسی — از جمله قانون‌گذاریِ آمرانه و کنترل خشونت سیاسی — گسترش می‌یابد و کل قلمرو را در بر می‌گیرد (مان ۱۹۸۶: ۳۷). اما ترتیب آن مناسبات سیاسی می‌تواند صورت‌های متفاوتی داشته باشد. طبق مطالعاتی که درباره چند سده گذشته انجام شده است در ساخت یک دولت دو شیوه متفاوت بیشتر به چشم می‌آید: امپراتوری‌ها و دولت-ملت‌ها. اینها دو راه‌حل متمایز برای مسئله چگونگی ساخت یک دولت است، تفاوت اصلی میان این دو را می‌توان با توجه به کیفیت حکمرانی (مستقیم یا غیرمستقیم) و رابطه آن با عضویت یا هویت گروهی درک کرد.

امپراتوری‌ها به مناسبات وسیع حکمرانی غیرمستقیم تکیه می‌کنند و درکی متناظر با عضویت فرهنگی و سیاسی مشترک ندارند. «دولت مرکزی مذاکره می‌کند و قراردادهای کم‌وبیش روشنی را میان خود و بخش‌های مختلف واحد سیاسی‌اش وضع می‌کند» و در نتیجه «بسیاری از بخش‌های مختلف واحد سیاسی در کل با هم ارتباطی ندارد» و این به یک «ساختار شبکه‌ای مرکز و مدار»^{۷۶} می‌انجامد «که دیواره‌ای ندارد» (بارکی ۲۰۰۸: ۹). از این رو امپراتوری روم ایالاتی را دربرمی‌گرفت که از بین‌النهرین تا بریتانیا امتداد داشت، همه به پایتخت و نمایندگان رسمی آن وصل بودند، اما مستقیم با هم ارتباط نداشتند.

وقتی به نقشه مدرن جهان نگاه می‌کنیم دولت-ملت‌ها، نسبت به این تشبیه مرکز و مدار، به تصور ما نزدیک‌ترند: واحدهای مستقلی^{۷۷} که به لحاظ قلمرو محدودند و یک چارچوب فرهنگی عضویت — ملت یا مردم — را مستقیم به یک نظام حکمرانی سازمان‌یافته وصل می‌کنند. همان‌طور که خواهیم دید، این طرز فکر

درباره هم‌رویدادی عضویت، مناسبات اجتماعی و سازمان سیاسی خود محصول پیدایش تاریخی ملی‌گرایی و دولت-ملت است. این نشان می‌دهد کسانی که درون مرزهای ملی‌اند شباهت‌های مهمی مثلاً در زبان، خوردوخوراک و حتی روش‌های تولید مثل دارند (واتکینز ۱۹۹۱؛ وبر ۱۹۷۸ (۱۹۱۸-۲۰): ۳۹۵-۸). در مرزهای بین چنین دولت-ملت‌هایی زبان‌ها تغییر می‌کند، قوانین دگرگون می‌شود، پول تغییر می‌کند و آتش جنگ‌ها برافروخته می‌شود. اداره این اختلاف‌ها کار اصلی حکومتی است که با این مرزها احاطه شده است. مقامات دولتی گذرنامه صادر می‌کنند، قهر چاپ می‌کنند و برنامه‌ای برای مدارس تنظیم می‌کنند که بر طبق آن در اعضای هر نسل تازه متولدشده درون این مرزها حسی متناسب با هویت ملی و شور میهن‌پرستانه به وجود آورند (بروبکر ۱۹۹۶).

دولت-ملت‌ها و امپراتوری‌ها، هر دو، در توسعه جهان سیاسی معاصر نقش مهمی دارند. زیرمجموعه‌ای از کشورها^{۷۸} یعنی قدرت‌های اروپایی پرتغالی، اسپانیایی، هلندی، بریتانیایی، فرانسوی و آلمانی از طریق امپراتوری‌های پی‌درپی دامنه خود را در سرتاسر جهان گسترش دادند.

روسیه و چین در راستای فرایندهای گسترش امپراتوری و به‌دنبالش ادغامی کم‌وبیش کامل در پیکربندی‌های ملی قلمروشان را در سرتاسر آسیا گسترش دادند. امپراتوری عثمانی، که پایتختش استانبول بود، در دوران اوج خود بخش‌های بزرگی از اروپا و آسیا را در برمی‌گرفت. قاره آمریکا مستعمره چندین قدرت امپراتوری شد — پرتغالی، اسپانیایی، فرانسوی، بریتانیایی و در امتداد نوار باریکی از اقیانوس آرام، روسی — مستعمره و بخش‌بندی شد و بین آن‌ها تقسیم شد. خطوط ساحلی آفریقا با پایگاه‌های امپراتوری‌های تجاری به بخش‌های کوچک تقسیم‌بندی شد، و در قرن نوزدهم با هجوم رقابتی قدرت‌های امپراتوری برای ادعای حقوق استعماری بر آفریقا، سرزمین‌های داخلی این قاره، یا دست‌کم نقشه‌های آن، از نو سازمان‌دهی شد. ژاپن الگوی مشابهی را دنبال کرد، کنترل خود را در بخش‌هایی از غرب اقیانوس آرام گسترش داد، تا اینکه در اواخر قرن نوزدهم، ایالات متحد رو به پیش امپراتوری خود را در اقیانوس آرام و دریای کارائیب بنا کرد. این نظام‌های سیاسی در تمام صورت‌های مختلف‌شان، که بر مبنای امپریالیسم بود، به‌مثابه نظام حکمرانی غیرمستقیم بنا شده بود، یعنی بر اساس «استراتژی کنترل سیاسی بر سرزمین‌های خارجی که لزوماً با فتح، اشغال و حکمرانی پایدار مهاجمان خارجی به‌دست نیامده بود» (اشتاینمتز ۲۰۱۴: ۷۹).

این الگوهای فتح و مستعمره‌سازی طی سلسله‌ای از تحولات و تضادهای دیگر

ادامه یافت. در آمریکای شمالی، کشمکش‌ها بر سر «حقوق» استعمارگرانی که انگلیسی بودند به نخستین انقلاب برای استقلال ملی دامن زد، و خیلی زود انقلاب هائیتی (۱۷۹۱-۱۸۹۵) را به دنبال داشت، که پایگاه اصلی فرانسه را در اقتصاد برده‌داری کارائیب و بنیان پیش‌روی آن را به‌سوی قاره آمریکا ضعیف کرد. در طول قرن نوزدهم سایر مستعمره‌های اسپانیایی و پرتغالی در آمریکای لاتین استقلال‌شان را مطالبه و خود را جمهوری اعلام کردند و در این مسیر موفق بودند. در هر کدام از این موارد مطالبات برای خودمختاری در مقام یک کشور به مطالبات عضویت در یک ملت، یا مردمی^{۷۹} دارای حق خودمختاری، پیوند می‌خورد. امپراتوری‌ها کماکان باعث نبردهایی برای استقلال ملی در سرتاسر جهان می‌شدند، این درگیری‌ها در موجی از استعمارزدایی در طول سال‌های بین پایان جنگ جهانی دوم و ۱۹۶۰ به اوج رسید، و نتیجه همه این‌ها سیاره‌ای شد دارای صورت روز به روز همگون‌تری از دولت-ملت‌ها و بر اساس آن‌ها سازمان می‌یافت (می‌یر و همکاران ۱۹۹۷؛ استرنک ۱۹۹۲).

این دوره‌های گسترش امپراتوری، تحکیم قدرت دولت و مطالبات برای استقلال ملی را می‌توان با مجموعه‌ای اساسی از ابزارهای تحلیلی مورد توجه قرار داد، از جمله تفاوت‌ها میان حکمرانی مستقیم و غیرمستقیم و نیز گوناگونی در کیفیت عضویت سیاسی، به‌ویژه شکل قدرتمندی که آن را به نام ملی‌گرایی می‌شناسیم. کنشگران، به‌واسطه این اجزای اصلی، در بسترهای بسیار متفاوتی نظام‌های پایدار، قابل گسترش، متمرکز و با اهمیت برای سازمان‌دهی و اعمال قدرت می‌سازند.

حکمرانی مستقیم و غیرمستقیم

حکمرانی سازمان‌یافته در فضاهایی پدیدار می‌شود که مایکل مان آن را به نام «قفس‌های اجتماعی» این‌طور شرح می‌دهد: «بازداری انسان پشت مرزهای مشخص، ثابت و محدود سرزمینی و اجتماعی» (۱۹۸۶: ۳۸). هنگامی که از راه اعمال کنترل مرکزی بر نظام‌های محلی نابرابری و همکاری، «دولت‌های»^{۸۰} مشخص پدیدار می‌شود، رقابتی پُردوام توسعه می‌یابد. در تلاش برای گسترش قلمرو و مقیاس قدرت مرکزی، افراد تحت کنترل با هم‌تایان خود در نظام‌های محلی‌تر سازمان اجتماعی رتبه‌بندی شده وارد رقابت می‌شوند. حکمران احتمالی آینده پروژه حکمرانی‌اش را با اعمال قدرت بر افراد برجسته محلی و رهبران روستاها پیش می‌برد. اما حکمران احتمالی آینده در اعمال این کنترل می‌تواند دو رویکرد راهبردی متفاوت و مهم را در پیش گیرد.

رویکرد اول نوعی «حکمرانی غیرمستقیم» است که به دنبال «همدستی با صاحبان

قدرت‌های منطقه‌ای و محلی» است «بی که پایگاه قدرت آنها را به کلی دگرگون سازد.» در هر دوره معین، حکمران احتمالی آینده ممکن است نهادهایی مرکزی برای قدرت ایجاد کند که قلمرو محدودی را کنترل می‌کند، اما «فراتر از آن حدود... او چاره‌ای ندارد جز معامله با مقامات مراکز رقیب» (تیلی ۱۹۹۲: ۲۴-۵). در مواردی، ممکن است یک مرکز مسلط شود ولی اقتدارش را غیرمستقیم به دست حکمران پیشین مرکز دیگری که اینک به اقتدارِ مادون تبدیل شده اعمال کند. زیر لوای حکمرانی غیرمستقیم اقتدارِ فرادست با اتباعِ اقتدارِ فرودست روابطِ مستقیم برقرار نمی‌کند. در عوض، اشخاص یا خاندان‌هایی که ممکن است زمانی به اختیارِ خود حکمران بوده‌اند، اینک در جایگاه مقامات محلی در پیکربندی سیاسی گسترده‌تری عمل می‌کنند. این نظام‌ها به توافق‌ها میان حکمران مرکزی و کسانی متکی است که حالا نقش شخصیت‌های برجسته محلی را دارند: «تمام این ترتیبات قدرت و آزادی عملِ قابل توجهی را به قدرتمندان محلی می‌بخشید، البته مادامی که آن‌ها جلوی دشمنانِ حکمرانِ مرکزی را می‌گرفتند و جریان عایدی‌ها به سمت مرکز را هموار می‌کردند؛ چرا که با وجود این‌ها بود که امکان حکمرانی فراهم می‌شد آن هم بدون آنکه نیازی به برپاساختن یک دستگاه عظیم اداری، تأمین مالی و هزینه‌کرد برای آن باشد» (تیلی ۱۹۹۲: ۲۵).

نظام‌های حکمرانی غیرمستقیم میان الزامات اجرایی جزئی‌تر در مرکز و فقدان کنترل و نظارت بر هر ناحیه تعادل ایجاد می‌کند. مثلاً حکمرانان مرکزی برای جمع‌آوری مالیات به یکی از اشخاص برجسته محلی اتکا می‌کنند، و هزینه‌ای برای ساخت دمودستگاهی عریض و طویل برای این کار نمی‌پردازند. اما، در این صورت، حکمرانان مرکزی برای اینکه حساب‌ها به راستی و درستی در اختیارشان گذاشته شود و درآمدهای مالیاتی مورد انتظار در موعد مقرر پرداخت گردد به اشخاص برجسته محلی وابسته می‌شوند. در نتیجه، حکمرانان مرکزی ممکن است بر سر آن باشند که کنترلِ شدیدتری اعمال کنند، یا نیروهای رسمی جدیدی را برای نظارت بر اشخاص برجسته محلی به کار گیرند، یا متحدان نزدیکی را واردِ نظام‌های محلیِ نظم سیاسی کنند.

جولیا آدامز^{۸۱} (۱۹۹۶) در تحقیقش دربارهٔ شبکه‌های حکمرانی در امپراتوری هلند در دههٔ ۱۷۰۰ نمونه‌ای از این راهبرد — و محدودیت‌هایش — را ارائه می‌دهد. در «پایتخت کشور استعمارگر»^{۸۲} — مقرر قدرت حکمرانی مرکزی — که به لحاظ قلمرو کوچک بود، بستگانِ نزدیک و ساختارهای کمیته‌ای به خاندان‌های نخبهٔ شهرهای مختلف در هلند پیوستند. اما مدیریت امپراتوری تجاری گستردهٔ آنها که از طریق کمپانی هند شرقی هلند سازماندهی می‌شد، به راه‌کارهایی نیاز داشت تا قدرت‌ش را بر تجارت و درآمد حاصل از نیمی از جهان، و مهم‌تر از همه بر باتاویا (جاکارتای کنونی) در اندونزیِ کنونی اعمال کند. راه‌حل اعزام پسران، عموزاده‌ها و برادرزاده‌ها، در مقام نمایندگان ائتلاف خاندان‌های حاکم، به پایتخت کشور استعمارگر بود. اما آن پسران، عموزاده‌ها و برادرزاده‌ها مردانی بودند که میل داشتند کارهایی بکنند که مردان می‌کنند. به این سبب، با وصلتِ مردانِ کمپانی هلندی با دخترانِ خاندان‌های مهم در جزیرهٔ جاوه و فراسوی آن، خانواده‌های دیگری در باتاویا تشکیل شد. و در نتیجه، وفاداری‌ها تقسیم شد میان پیوندها با خانوادهٔ هلندیِ مرد، پیوندها با خانوادهٔ همسرش و تأمین آتیۀ فرزندان‌شان.

با توجه به محدودیت‌های حمل‌ونقل و تکنولوژی‌های ارتباطی مدرنِ اولیه برای برخی از صورت‌های حکمرانی غیرمستقیم جایگزین‌های اندکی وجود داشت. حتی جاهایی که سرانجام به دولت-ملت‌هایی متمرکز تبدیل شد حکمرانان پیشین به نظام‌های مبادله و وفاداریِ نخبگان محلی که مشخصهٔ فئودالیسم قرون وسطایی است وابسته بودند. پادشاهان زمین و جمعیتِ وابسته به آن زمین را به لُردها واگذار می‌کردند: لُردها متقابلاً با نیروهای نظامی و درآمدهای مالیاتی به پادشان خدمت می‌کردند. رابطه‌ای مشابه میان لُردها و لُردهای کَهر و بعد میان لُردهای کَهر و نجیب‌زادگان برقرار می‌شد. هر تلاشی از مرکز برای گسترش حکمرانی مستقیم، چه در امپراتوری‌ها چه در دولت-ملت‌های نخستین، به مذاکراهای مجدد با متحدان نیاز داشت: میان حکمرانان مرکزی و اشخاص برجستهٔ محلی؛ میان اشخاص برجستهٔ محلی و دهقانان در مناطق پیرامونی؛ و، به احتمال زیاد، میان حکمرانان مرکزی و ساکنان شهری. این ترتیبات مجدد که به روش‌های گوناگونی صورت می‌گرفت، با ایجاد روابط از طریق مبادله‌های زیاد، با پرجزئیات‌کردنِ هویت‌های مشترکی که همکاری‌های جدید را تقویت می‌کرد و با اظهارِ — گاه خشونت‌آمیز — نظریه‌های نو دربارهٔ اقتدار مشروع پیش می‌رفت (کیسر و لینتون ۲۰۰۲؛ کرونبرگ و ویمر ۲۰۱۲: ۱۸۸). این ترتیباتِ مجدد، بسته به راهبردهایی که کنشگران مختلف دنبال می‌کردند، باعث ایجاد انواع رژیم‌های

مختلف، از جمله پادشاهی‌ها (مطلقه یا مشروطه)، تئوکراسی‌ها و جمهوری‌ها می‌شد. اما پویایی‌های اساسی در روندهای قفس‌کشی اجتماعی و انسداد اجتماعی، که در فصل قبل بحث شد، ریشه دارد: «این نظام‌ها نتیجه کشمکش میان کنشگرانی بود که از منابع مختلف و قدرت نابرابر برخوردار بودند و هدف‌شان ورود به روابط مبادله با برخی از کنشگران و در عین حال اخراج سایرین از نظام اتحادشان بود» (کرونبرگ و ویمِر ۲۰۱۲: ۱۷۷). با مقایسه معماری شبکه‌های سیاسی و هویت‌های مشترک در امپراتوری‌های اسپانیا و عثمانی می‌توان دقیق نشان داد این امر چطور اتفاق می‌افتد.

فرهنگ و تحکیم قدرت: مدارا و ملی‌گرایی

کارن بارکی^{۸۳} در تحقیقی قانع‌کننده درباره امپراتوری عثمانی سازندگان این امپراتوری را سازندگان شگفت‌انگیز شبکه‌های ارتباطی داخلی و بینابینی قومی، مذهبی و هویت‌های سیاسی وصف می‌کند، شبکه‌های ساخته‌شده به‌دست این امپراتوری در سرزمین‌های مرزی میان امپراتوری روم در حال فروپاشی و امپراتوری صفوی که مرکزیتش در ایران امروزی بود گسترش یافت (بارکی ۲۰۰۸). این منطقه در گوشه شمال شرقی مدیترانه واقع شده و این نواحی محل زندگی یهودیان، مسیحیان (ارتدوکس و «لاتین»)، مسلمانان (سنّی، شیعه و صوفی) و بسیاری دیگر از جوامع قومی‌مذهبی بود. در همان حین که آنها برای مناقشه‌ها سازماندهی می‌کردند، تجارت را مدیریت می‌کردند، به‌دنبال یکپارچه‌کردن نظارت‌ها بودند، مسلمانان با مسیحیان ازدواج می‌کردند (برخی از آنها مذهب‌شان را تغییر دادند)، با علمای پیرو عقاید مختلف مشورت می‌کردند، به عرفا احترام می‌گذاشتند و همچنین روابط دوستانه‌ای برقرار می‌کردند که راه‌های میان‌بر را برای سایر بسترهای بالقوه وفاداری باز می‌کرد. همین روش شبکه‌سازی در میان تفاوت‌ها، برای بسیاری از کسانی که در مقام حاکم ظاهر می‌شدند یک الگوی حکمرانی شکل می‌داد. این امپراتوری به‌دلیل تنوع‌اش قوی‌تر دیده می‌شد و جوامع و مناطق پیرامونی تا وقتی تبعیت اساسی خود را از اسلام تصدیق می‌کردند تا حد قابل توجهی حکمرانی خودگردان داشتند.

هرچند رواداری نسبت به تنوع یکی از راهکارهای ساختن امپراتوری بود، اما ممکن بود این راه‌کار به‌واسطه نیاز حاکمان به تضمین وفاداری کسانی که به آنها خدمت می‌کنند و اتحاد کسانی که بر آنها حکومت می‌کنند ناکارا شود. به یاد آورید که امپراتوری هلند چطور برای حفظ یکپارچگی نظام امپراتوری‌اش، بر پیوندهای خانوادگی — همراه با چرخش سِمَت‌ها میان پایتخت کشور استعمارگر و پایگاه‌های

مرزِ امپراتوری — تکیه کرده بود. اما با رشد امپراتوری به لحاظ قلمرو و وسعت اعتماد بر مبنای پیوندهای بین‌فردی و وفاداری‌های مشترک در پایتخت کشور استعمارگر به خطر افتاد. در مورد امپراتوری اسپانیا، که از اروپا تا قاره آمریکا و فراتر از آن گسترش یافت، «راه‌حل» سازماندهی حکمرانی غیرمستقیم جای خود را به چیزی نو داد و در شبکه‌های خویشاوندی و پیوندهای اقتصادی بر مبنای محل تولد فرد شکاف‌هایی ایجاد شد. پسرانی که در نوزادی به آمریکا^{۸۴} برده شده بودند با فرصت‌های جدیدی در دستگاه اجرایی امپراتوری روبه‌رو شدند؛ برادران‌شان که در مستعمره‌ها به دنیا آمده بودند با بستر بسیار محدودتری مواجه شدند. این بر عهده کریول‌ها^{۸۵}، کسانی که دور از آن شکاف متولد شدند، بود که مفهوم فرهنگی جدیدی به وضعیت‌شان بدهند. نتیجه مفهوم فرهنگی جدیدی بود به نام ملی‌گرایی.^{۸۶} اما در نظام کشورهای اروپایی، که بسیاری از آنها بانی امپراتوری‌های جهان‌گستر بودند، «چرا خیلی قبل‌تر از بیشتر اروپاییان، درست اجتماعات کریول‌ها بودند که درک و دریافت‌های آغازین از ملت‌بودن‌شان را پرورش دادند؟» (اندرسون ۱۹۹۱: ۵۰).

بندیکت اندرسون^{۸۷} انسان‌شناس ریشه‌های ملی‌گرایی را درست تا چنین شکافی در شبکه‌های اجتماعی که امپراتوری‌ها را به هم وصل می‌کرد دنبال کرد. اندرسون، با تأمل درباره پیدایش همبستگی‌های ملی نخستین در مستعمرات اسپانیا در قاره آمریکا، سیمای یک «کریول» بلندپرواز و مستعد را ترسیم می‌کند که خارج از قلمرو پادشاهی اسپانیا به دنیا آمده: «حتی اگر او یک هفته بعد از مهاجرت اجدادش به دنیا می‌آمد، رویداد تولد در قاره آمریکا او را تبعه می‌کرد — حتی اگر به لحاظ زبان، مذهب، نسب یا طرز رفتار از اسپانیولی‌های متولد اسپانیا قابل تشخیص نبود... طرد او ناگزیر چقدر غیرمنطقی به نظر می‌رسید!» (۱۹۹۱: ۵۷-۸). این مفروضات درباره اینکه در امپراتوری و کلیسا چه کسی می‌تواند — و چه کسی نمی‌تواند — به بالاترین مقامات ارتقا یابد، آن هم با به کارگیری مکانیسم طرد مرزهای جدیدی را برای انسداد اجتماعی ایجاد می‌کرد. آن کریول بلندپرواز مستعد درمی‌یافت که «بالاترین نقطه در مسیر صعودش، مهم‌ترین مرکز اجرایی که می‌توانست به آن راه یابد، فقط پایتخت اداری-اجرایی امپراتوری‌ای بود که خود در آن قرار داشت»، مانند مکزیکوسیتی در مکزیکو، یا سانتیاگو در شیلی. «با وجود این، در این سفر زیارتی^{۸۸} شلوغ او همسفرانی دارد که احساس می‌کنند هم‌مسیرشدن آنها بر مبنای... تقدیر مشترک به دنیا آمدن در آن سوی اقیانوس اطلس است» (۱۹۹۱: ۵۷).

کریول‌ها، در مقایسه با بومیان آمریکا که از طریق قوای تسلیحاتی اروپایی و وسوسه‌های تجارت تسخیر شدند (میکروب‌های جدید و اپیدمی‌های پس از آن نیز به این امر کمک کرد، بنگرید به دیاموند ۱۹۹۷)، «در عمل همان رابطه‌ای را با اسلحه، بیماری، مسیحیت و فرهنگ اروپایی داشتند که مراکز کشورهای استعمارگر داشتند. به بیان دیگر، در اصل، آنها برای رسیدن به موفقیت ابزارهای سیاسی، فرهنگی و نظامی حاضر و آماده در اختیار داشتند» (اندرسون ۱۹۹۱: ۵۸). در چنین وضعیتی، نخبگان پیرامونی و توده‌های پیرامونی (کرونبرگ و ویمر ۲۰۱۲) می‌توانستند در تلاش برای کنارزدن قیدوبندهای حکمرانی غیرمستقیمی که نگه‌دارنده آنها درون ساختار حکومت امپراتوری بود، متحد شوند.

در اواخر قرن هجدهم تحركات مشابهی در مستعمره‌های انگلیس در آمریکای شمالی دیده شد. وقتی مجلس انگلستان در لندن، در تلاش برای اصلاح امور مالی امپراتوری خسته از سال‌ها کشمکش در «جنگ‌های فرانسوی-هندی»^{۸۹} به قول آمریکایی‌ها (و در جنگ هفت‌ساله به قول اروپایی‌ها)، مالیات‌های جدیدی وضع کرد، بسیاری از مستعمره‌نشینان^{۹۰} که خودشان را انگلیسی‌های دارای حقوق فردی انگلیسی می‌دانستند، بیمناک شدند. فریاد «نه به مالیات بدون نمایندگی»^{۹۱} بلند شد، فریادی که در آن حس طردشدگی بود، شبیه حسی که کریول‌های اسپانیایی، که به دلیل محل تولدشان شغل‌هایشان درون امپراتوری محدود شده بود، داشتند. با وجود این، تا وقتی هویت سیاسی آنها «انگلیسی‌ها و ویرجینیایی‌ها» یا «انگلیسی‌ها و نیویورکی‌ها» بود، باید کار فرهنگی انجام می‌شد تا هویت مشترکی ساخته شود که بتواند استقرار یک دولت-ملت جدید را قوام بخشد. این تلاش بر مبنای تجارب همکاری و هم‌پیمانی صورت گرفت، یعنی بر مبنای فرایند به رسمیت‌شناختن ساکنان سایر مستعمره‌ها در جایگاه هموطنانی که شایسته وفاداری و فداکاری بودند: «اعتمادسازی مسئله‌ای بود بیشتر و فراتر از ملاحظات راهبردی. وقتی عامه آمریکایی‌ها با کنش‌های انقلابی که به سرعت در مطبوعات عمومی منتشر می‌شد وفاداری خود را ثابت کردند، پی بردند که زبان حقوق و آزادی چیزی بیش از رتوریک^{۹۲} است. مردم در چارچوب گروه‌های محلی که با گروه‌های مشابه در نقاط دور هم‌ذات‌پنداری می‌کردند، فداکاری شخصی‌شان را به ایدئولوژی انقلابی تعبیر می‌کردند» (برین ۲۰۰۴: xiii). همان‌طور که وبر درباره نژاد و قومیت استدلال کرد (۱۹۷۸) (۲۰-۱۹۱۸): (۳۸۵-۹۸) مناقشه سیاسی هویت‌های جمعی جدیدی را از موقعیت‌های هم‌ارز درون ساختار حکمرانی امپراتوری به وجود آورد. فرهنگ‌های ملی‌گرایی ابتدا در پیرامون^{۹۳} امپراتوری‌ها ایجاد شد، اما بعد پروژه

سیاسی ساختن یک «مردم» به سمت مراکز سیاسی یا مرکز کشورهای استعمارگر یعنی به سمت جایی که حکمرانان با چالش‌های جدید مشروعیت مواجه بودند بازگشت، این چالش‌ها تا حدی ناشی از پیدایش چیزی بود که هابرماس آن را با عنوان «عرصه عمومی بورژوازی» شرح داد (فصل ۱). این حوزه جدید گفتمان عمومی با تمرکز بر دغدغه‌های مشترک درباره یک نظام اقتصادی مبتنی بر مالکیت خصوصی، به اشکال بدیع بسیج سیاسی نیرو می‌بخشید. الگوهای جدید بسیج سیاسی نیز، به نوبه خود، باعث آزمودن سازوکارهای جدید کنترل سیاسی و بنیان‌های جدید برای هویت سیاسی می‌شد.

ساخت دولت-ملت مدرن

ردپای پیدایش دولت-ملت را، به مثابه صورت غالب نظم سیاسی، می‌توان در شماری از نخستین امپراتوری‌های جهانی پی گرفت. بندیکت اندرسون تحقیقاتش را در مورد ریشه‌های ملی‌گرایی با بررسی امپراتوری اسپانیا پی گرفت، اما در جاهای دیگر نیز مسیرها و توالی‌های مشابه را می‌توان پیدا کرد. امپراتوری هلند در منطقه‌ای مرداب‌مانند در گوشه شمال غربی اروپا مستقر شده بود، این امپراتوری ایالتی بود که در امپراتوری دیگری به نام هابسبورگ اسپانیا ریشه داشت. «بورژوازی» شهری، مثل بازرگانان و سایر صاحبان ثروت، که با شیوه‌های مختلف و بیش از همه با تقسیم‌بندی‌های ایجادشده به دست اصلاحات پروتستانی^{۹۴} از قدرت مرکزی متمایز می‌شدند، با هم متحد شدند تا حکمرانی اسپانیایی را براندازند. این نخبگان سیاسی جدید، پس از سال‌ها نبرد خون‌بار، در وقت پیروزی با چالش دیگری مواجه شدند: چطور رضایت و اطاعت مردمی را که این نخبگان می‌خواستند بر آنها حکمرانی کنند به دست آورند؟

نتیجه شیوه‌ای نو برای نظم‌دهی به قدرت سیاسی بود، این شیوه در بسیاری از نقاط دورتر از هلند مشهود بود. فیلسوف فرانسوی میشل فوکو (۱۹۲۶-۸۴) استدلال می‌کند که این تغییر را می‌توان از دریچه پیدایش شیوه‌های جدید حکمرانی درک کرد؛ از شیوه‌هایی که بر مدیریت اوضاع و دارایی‌ها متمرکز است تا شیوه‌هایی که به مدیریت جمعیت‌ها معطوف است. فوکو این نوع مدیریت جدید را «زیست‌سیاست»^{۹۵} نام نهاد (فوکو ۲۰۱۰). همچنان که ساختارهای اجرایی دولت توسعه می‌یافت، و با پیدایش انواع جدید کارکنان آموزش‌دیده و کردوکارهایی که جمع‌آوری مالیات را بر اساس دارایی و تجارت برای دولت‌ها ممکن می‌ساخت، شیوه‌های جدید حکمرانی هم پرجزئیات و پایدار می‌شد (بروئر ۱۹۸۸). این تغییر را می‌توان در تفاوت‌ها میان یک سرشماری مدرن و کتاب حجیم دومزدی ۱۰۸۶^{۹۶} مشاهده کرد، ویلیام فاتح در انگلستان می‌خواست مالکیت زمین‌ها، دام‌ها و دارایی‌های فهرست‌شده در قلمروی جدیدش را در آن کتاب ثبت کند. سرشماری مدرن، که در همان دورانی ابداع شد که آموزش همگانی و سیاستگذاری‌های اجتماعی تازه پا گرفته بود، خود جمعیت را در حکم منبع اصلی حاکمیت مستقل^{۹۷} در نظر می‌گیرد. بنابراین سرشماری مدرن علاوه بر شمارش جریب‌ها، گاوها، گوسفندان و کمین‌گاه‌ها ویژگی‌های افرادی را که ممکن است برای دولت مفید باشند نیز ثبت می‌کند: سن، جنسیت، نژاد، گاه مذهب، گاه تحصیلات و شغل. اما برای رفتن از شمارش جمعیت به سوی مدیریت جمعیت به روش‌های سیاسی جدید نیاز بود.

برای نخبگان محلی هلندی، که با شورش موفقیت‌آمیزشان علیه امپراتوری هابسبورگ کنترل را به دست گرفته بودند، نیاز به مدیریت خود جمعیت امری واضح بود. به این منظور، این پروتستان‌های قدرت‌یافته روش‌های جدیدی را برای بهره‌بردن از اعتقادات مذهبی ابداع کردند تا نظم سیاسی را حفظ کنند، بنابراین مشروعیت و وفاداری را همراه با محدودیت ایجاد کردند. آنها نهادهای جدیدی ایجاد کردند، از جمله «دارالتأدیب»^{۹۸} که در سال ۱۵۹۶ تأسیس شد. در واقع این دارالتأدیب ماشینی بود برای تطبیق‌دادن رفتارهای مردم با رفتارهای مورد انتظار درون تقسیم کار جمهوری جدید هلند: «گدایان خوش‌بینه از طریق رویه‌های سخت انزوای اجتماعی، کار اجباری، تنبیه بدنی و فرامین اخلاقی... ارزش کار را آموختند و به شهروندانی مولد تبدیل شدند» (گورسکی ۲۰۰۳: ۶۳). یک ناظر خارجی «سلول غرق‌شدن»^{۹۹} را توصیف می‌کند، جایی که زندانی در آن حبس می‌شد؛ سپس اتاق پیوسته مملو از آب می‌شد تا «سرانجام آب تا گردن او بالا

می‌آمد، و او وقتی درمی‌یافت که تنبلی‌اش درمان شده که از ترسِ غرق‌شدن... دیوانه‌وار شروع می‌کرد به دست و پا زدن تا وقتی آب سلول را خالی می‌کرد، و وقتی درمی‌یافت که ضعف و سستی‌اش از بین رفته مجبور بود اعتراف کند که درمان شده است» (گورسکی ۲۰۰۳: ۶۵). گرچه، همان‌طور که مورخی برجسته متذکر می‌شود، این داستان ممکن است «تمثیلی عجیب یا تخیلی سادیستی» باشد (شاما ۱۹۸۸: ۲۳)، اما تجسم سلول غرق‌شدن استعاره‌ای است برای تولید قهری نوع جدیدی از نفس، نوعی درونی‌سازیِ هنجارهای رفتاری و هویت‌های مورد نیاز برای ایجاد ثبات در یک نظام حکمرانی. همان‌طور که فیلیپ گورسکی شرح می‌دهد، جمهوری هلند نشان می‌دهد که چطور یک دینِ ریاضت‌کش همچون کالوینیسم «درونِ مومنان اخلاق خودانضباطی» پرورش می‌دهد، چطور الهام‌بخشِ ابداع «راهبردهای نهادی برای حفظ نظم جمعی درون کلیسا» می‌شود و چطور برهان‌هایی را برای اصلاحات اجتماعی گسترده‌تر که باعث تقویت نظم می‌شود تولید می‌کند. به‌زعم گورسکی نتیجه فقط نوعی جدید از حکومت — یک قفس اجتماعی قدرتمند — نبود، بلکه نتیجه نوعی جدید از نفسِ مدرن یا سوژه سیاسی بود.

سایر رژیم‌ها در پی یک نظم سیاسی پایدار به راهبردهای فرهنگی گوناگون روی آوردند. در ژاپن قرون وسطا حکمرانان مرکزی علاوه بر اینکه به فرمان‌برداری محرومان توجه داشتند، اندیشناکِ وفاداری و کنترل جنگجویان سامورایی نیز بودند، سامورایی‌ها در ایمن‌سازی سلطهٔ امپراتور — و حکمران در سایهٔ شوگان^{۱۰۰} — بر کل قلمرویی که امروزه روز آن را به نام ژاپن مدرن می‌شناسیم نقش مهمی داشتند. در دل این فرایند یک معمای فرهنگی وجود دارد: چطور «آنچه در ژاپن فرهنگ جمعی و فرهنگ هماهنگی نامیده می‌شود... به طور متناقضی با تاریخی از تضادها و مبارزات ارتباط پیدا می‌کند.» درست همان‌طور که ملت‌سازی در شمال آمریکا توسعهٔ اعتماد و هویت‌پذیری میان ساکنانِ مستعمره‌های جدا از هم را در بر داشت، و همان‌طور که تحکیم جمهوری هلند با انضباط‌بخشی جمعیت از راه کردوکارهای القایی مذهبی رخ داد، تحکیم حکمرانی مرکزی در ژاپن نیز مستلزم تحولِ نفس‌های فرهنگیِ افرادی بود که بیشترین استعداد را برای مختل کردن نظام جدید حکمرانی داشتند. همان‌طور که ایکو ایکه‌گامی^{۱۰۱} شرح می‌دهد «فرهنگ نظامی سامورایی از آغاز بر انضباط تأکید داشت، با این چشم‌داشت که جنگجویان سربلند امیال کوتاه‌مدت‌شان را برای دستیابی به اهداف بلندمدت مهار کنند.» دولت‌سازی شامل هدایت «این سنت خودانضباطی به سوی خلق یک منش ذهنی

بود که بین برداشت افراد از هویت شخصی با اهداف و مسئولیت‌های اجتماعی مقبول هماهنگی برقرار نماید» (۱۹۹۵: ۱۱).

رهبران در مواجهه با مسائل و مشکلات مربوط به وفاداری، انضباط یا کنترل و برای سازماندهی حکمرانی انتخاب‌های مشابهی پیش روی داشتند، چه این مشکلات را بازرگانان شهری در جمهوری هلند به وجود می‌آوردند چه شوگان‌های ژاپنی. همان‌طور که گاوتتا اشاره کرد این تصمیم‌ها اغلب منوط به ترکیب خاصی از ابعاد مختلف قدرت بود: در تعریف کلاسیک وبر نیز آمده است که قدرت مستقیم بر ضد اراده دیگری اعمال می‌شود و از طریق دسترسی متفاوت به برنامه‌ها یا تصمیمات عمل می‌کند یا با طبیعی‌سازی نابرابری‌ها پیش می‌رود، طوری که نارضایتی‌های احتمالی حتی صورت‌بندی هم نشود. فیلسوف ایتالیایی آنتونیو گرامشی^{۱۰۲} (۱۹۷۱: ۸-۵۷) به‌خوبی استدلال کرد که حکمرانی ممکن است به صورت «سلطه» (نیروی مستقیم) یا «هژمونی» باشد که این دومی مبتنی بر قدرت یک فرهنگ، که بدیهی در نظر گرفته شده، عمل می‌کند. سلطه — که مشابه مفهوم بنیادین وبر از تحمیل اراده یک فرد بر فردی دیگر «با وجود مقاومت» است — روشی هزینه‌بر^{۱۰۳} برای حکمرانی است. این روش مستلزم بسیج نیرو و پاداش‌دادن به متحدان و نیز پیش‌بینی مقاومت کسانی است که تحت سلطه‌اند. اگر مقاومت به قدر کافی قوی باشد گروه‌های تابع ممکن است بتوانند در ازای ایجاد قدرت‌های دولتی جدید خواستار حقوق و سیاست‌گذاری‌های جدید شوند. در نتیجه، وقتی رهبران دولت می‌کوشند نظام‌های حکمرانی مستقیم را تقویت و گسترده کنند، انگیزه‌های یافتن جایگزین‌هایی برای سلطه افزایش می‌یابد.

تاریخ تلاش‌ها برای گسترش و تقویت نظام‌های حکمرانی مستقیم حاکی از ابداع روش‌های جدید برای نقشه‌برداری، شمارش و نفوذ در زیست اجتماعی و اقتصادی اتباع‌شان است. با این روش‌ها «حاکمان به شهروندان و منابعی که در اختیارشان است دست پیدا می‌کردند؛ آن هم از طریق رویه‌هایی همچون مالیات خانوارها، خدمت سربازی عمومی، سرشماری‌ها، نظام‌های پلیسی و بسیاری دیگر از تعرض‌ها به زیست اجتماعی در سطح خرد، اما اینها به قیمت مقاومت گسترده، چانه‌زنی‌های فراوان و اعطای حقوق و مزایا به شهروندان انجام می‌گرفت. نفوذ و چانه‌زنی ساختارهای دولتی جدید را پایه‌ریزی و بودجه‌های حکومتی و (روحیه) کارکنان و نمودارهای سازمانی را بالا می‌برد تا اینکه دولت همه‌چیزخوار دوران ما شکل گرفت» (تیلی ۱۹۹۲: ۲۵). اما اشتباهی کسانی که به دنبال درآمدهای بیشتر برای دولت و کنترل برای رهبران دولت بودند، همواره در معرض خطر مقاومت و حتی

جامعه‌شناسی سیاسی چیست؟ | فصل دو: دولت‌ها...

شورش قربانیان غارت و سلطه بود (فصل ۳). تلاش‌ها برای تقویت قدرت دولت‌های متمرکز با طرح‌های تجاری و نظامی هم، که فراتر از مرزهای خودشان گسترش می‌یافتند، به خطر می‌افتاد. شکل‌گرفته با جنگ، تجارت و آزادی بخشی

در بحث دربارهٔ تاریخ تلاش‌های داخلی برای بسط و تشدید کنترل در درون دستگاه‌های اجرایی متمرکز، راحت می‌توان فرض کرد که دولت‌های کاملاً سازمان‌یافته همواره وجود داشته و می‌توان در نوعی خلاصه‌نویسی تحلیلی به آنها در حکم کنشگران منفرد دارای اهداف منفرد پرداخت.

اما تلاش برای ساخت هر نوع دولتی، چه امپراتوری چه دولت-ملت، همواره دربردارندهٔ طرح‌های چندگانه، از جمله مدیریت جمعیت داخلی و روابط خارجی، هم اقتصادی و هم نظامی بوده است (فوکو ۲۰۱۰: ۵). نتیجه ممکن است شکل سیاست جناحی درون دولت مرکزی به خود بگیرد یا چرخه‌های تقویت‌کنندهٔ متقابلی ایجاد کند که در آن با روش‌های بهبودیافته جمع‌آوری مالیات امکان پشتیبانی از ارتش یا ناوگان دریایی قدرتمندتر فراهم می‌شود (بروئر ۱۹۸۸). چارلز تیلی (۱۹۹۲: ۷۰-۱) نقش‌های تلاقی‌کنندهٔ جنگ و پلیسی‌کردن را برجسته می‌سازد: «اروپاییان از یک منطق جنگ‌برانگیز استاندارد پیروی می‌کردند: هر کسی که ابزارهای مهم اجبار را در کنترل خود داشت می‌کوشید یک منطقهٔ امن را که در آن می‌توانست از بازدهی ناشی از اجبار بهره‌برد حفظ کند، به‌علاوهٔ یک منطقهٔ حایل مستحکم را، که احتمالاً اداره‌کردنش هزینه‌بر بود، برای پاسبانی آن منطقهٔ امن در نظر بگیرد. همزمان که نیروهای نظامی داخل منطقهٔ حایل گشت‌زنی یا خارج از آن مخاطره می‌کردند، پلیس یا نیروهای معادل پلیس در منطقهٔ امن مستقر می‌شدند.» دولت‌ها با داشتن یک منطقهٔ درون‌مرزی امن و مرزهای کنترل‌شده می‌توانند تحرکات دیگری به راه اندازند، به‌خصوص توسعهٔ تجارت که از طریق روابط امپراتوری یا بازارهای جهانی سازمان می‌یابد. همان‌طور که جان داروین^{۱۰۴} در این مورد می‌نویسد، جایگاه برجستهٔ بریتانیا در جهان «فقط پیامد قدرت «خود» بریتانیا و توان بریتانیا در تحمیل قدرتش در سطح گسترده به سایر نقاط جهان نبود، بلکه، کلید قدرت بریتانیا در ترکیب قدرت بخش‌های برون‌مرزی بریتانیا با قدرت مرکز امپراتوری و مدیریت آن — و نه فرماندهی آن — به‌دست رابط‌های مختلف «سیاست امپراتوری» نهفته بود: سیاست‌هایی که برخی از آنها اقناعی، برخی اجباری، برخی رسمی و برخی غیررسمی بود» (۲۰۰۹: ۱۳). درست همان‌طور که توان قفس‌های اجتماعی از ترکیب وابستگی متقابل، وفاداری و نبود فرصت خروج نیرو می‌گیرد، در تحکیم نظام‌های امپراتوری نیز، که ممکن است فراتر از مرزهای رسمی امپراتوری و فراتر از محدودهٔ کنترل به‌نسبت مستقیم برخی از مقامات امپراتوری بسط یابد، پویایی‌های مشابهی در مقیاس‌های منطقه‌ای و جهانی تکرار می‌شود.

یکی از نیروهایی که این نظام‌های پیچیدهٔ امپراتوری را کنار هم نگه می‌داشت این احساس بود که دست‌کم برای برخی از متحدانی که ذیل نظام‌های حکمرانی غیرمستقیم قرار گرفته بودند فواید تبعه‌بودن در یک رژیم امپراتوری بیش از هزینه‌هایش بود. فواید می‌توانست به صورت مشارکت در نظام‌های تجارت، دسترسی به تکنولوژی‌های پزشکی قوی‌تر، وعدهٔ رستگاری از سوی واعظان مذهبی، یا فرصت‌هایی برای آموزش رسمی هم در مدارس استعماری جدید و هم، برای اندک‌شماری، در دانشکده‌ها و دانشگاه‌های پایتخت کشور استعمارگر باشد. پرواضح است که این محاسبات همواره در معرض بازبینی و بحث‌و‌جدل بود. و محاسبهٔ مجددِ نتایجِ هزینه و فایده می‌توانست حاصلِ تحولات در ایالت‌های مرکزی یک امپراتوری و نیز ناشی از نارضایتی‌ها در مناطق پیرامونی باشد.

بسیاری از این تغییرات مؤلفه‌های اصلی پیدایش دولت-ملت مدرن بود، که عبارتند از: پیوندِ قدرتِ دستگاه اجرایی با ادراکِ فرهنگی از عضویت یا ملیت^{۱۰۵}؛ ظرفیتِ افزایش‌یافته برای جنگ‌افروزی؛ و پیوندِ تعلق ملی با اصول حاکمیت مردمی، حتی در آشکال بسیار محدود، که موضوع فصل بعد است. نخستین تغییر از این سه مانع فهمِ به‌موقعِ رابطهٔ مرکز امپراتوری با ایالت‌ها شد، رابطه‌ای که مبتنی بر اصول و کردوکارهای مدارا و ارج نهادنِ تنوع بود (بارکلی ۲۰۰۸: ۱۳). همان‌طور که بارکلی نشان می‌دهد، حتی امپراتوری عثمانی هم رفته‌رفته تحت فشار رقابت نظامی از سوی امپراتوری‌های روسیه و هابسبورگ (و نیز تحت فشار رقابت اقتصادی از سوی اروپا) از پذیرشِ تنوع روی برگرداند، زیرا رهبران برای حفظ بسیج نظامی به طور فزاینده به آشکالِ «ملی‌گرایی» متوسل می‌شدند.

قدرتِ فرهنگیِ رو به رشد ملی‌گرایی سببِ تغییرات دیگری در مناسبات میان قدرت‌های مراکز کشورهای استعمارگر^{۱۰۶} و مستعمرات آنها در نقاط دور جهان شد. اگر «ملی‌گرایی» به‌عنوانِ واکنشی نسبت به «تقدیرِ به‌دنیا آمدن در آن سوی اقیانوس اطلس» ابداع شده بود و همچنین به‌منزلهٔ راهی برای فهمِ شکافِ ژرفِ به وجودآمده میان فرصت‌های زندگیِ اسپانیایی‌های متولد اسپانیا، که به لحاظ ژنتیکی و فرهنگی مشابه بودند، و کریول‌ها (اندرسون ۱۹۹۱)، همین ملی‌گرایی در ساختاربخشیِ مناسبات میان قدرت‌های امپراتوری و ایالات در رویارویی با تفاوت‌های معنادار در نمود فیزیکی و کردوکارِ فرهنگی بی‌رحمانه‌تر عمل کرد. نظام حکمرانی غیرمستقیم را، که برای امپراتوری در حکم یک فرم سیاسی اهمیت دارد، می‌توان با معنایی محدودتر از استعمارگری^{۱۰۷} مقایسه کرد: «پس از تسخیر یک قوم بیگانه یک سازمان ایجاد می‌شد و این سازمان به دست اعضای واحد سیاسی

جامعه‌شناسی سیاسی چیست؟ | فصل دو: دولت‌ها...

تسخیرکننده کنترل می‌شد و برای حکمرانی بر جمعیتِ بوم‌زادِ قلمروی تسخیرشده
متناسب می‌شد» (اشتاینمیتز ۲۰۱۴: ۷۹).

در حالی که حکمرانان محلی در یک شبکه بسط‌یافته حکمرانی و مبادله گره‌گاه‌های اصلی بودند، استعمارگری بر مبنای برداشتی خاص از استعمارگر^{۱۰۸} و استعمارشده^{۱۰۹} (به لحاظ موقعیت قانونی، منزلت تمدنی یا اجتماعی، تفاوت زیستی یا نژادی، مذهب و موارد دیگر) در مقام انسان‌هایی متفاوت و نابرابر شکل گرفت. نتیجه برخورد غالباً وحشیانه کردوکارهای سلطه و معیارهای فرهنگی بود که الگوهای جدید فرهنگی خشن ایجاد می‌کرد. ژان پل سارتر فیلسوف (۱۹۰۵-۸۰) با نوشتن درباره کار اجباری در مستعمرات، که بر مبنای ارعاب و سرکوب آشکار بود و نه بر مبنای قرارداد، شرح داد که چطور این‌ها باعث شد سربازان فرانسوی زیر بار «جهان‌شمول‌گرایی مرکز کشور استعمارگر»^{۱۱۰} نروند: «از آنجایی که هیچ‌کس نمی‌تواند بی‌که مرتکب جرمی شود از هم‌نوع خود دزدی کند، او را به بردگی بگیرد یا او را بکشد، آنها قاعده‌ای وضع کردند که طبق آن فرد استعمارشده هم‌نوع به حساب نیاید... خشونت استعماری فقط به قصد نگهداشتن بردگان در فاصله‌ای آبرومندانه نبود، هدف این نوع خشونت انسانیت‌زدایی^{۱۱۱} از آنها نیز بود» (سارتر ۲۰۰۶ (۱۹۶۱): xlix-1). این شدت بخشی به «دیگری‌سازی»^{۱۱۲} از فرد استعمارشده، این شکل افراطی انسداد اجتماعی، روی دیگر ایجاد دسته‌بندی‌های رایج عضویت است که برای ملی‌گرایی محوری است.

اما تأکید بر تفاوت فیزیکی و فرهنگی در این مراحل بعدی امپراتوری امکان‌های سیاسی جدیدی فراهم ساخت. در یک ایالت امپراتوری یا مستعمره، نخبگان محلی و توده‌های مردم خود را در یک سمت از آن شکاف سرنوشت‌ساز می‌بینند. مهم نیست فرد چقدر «متمدن» و تحصیلکرده باشد و مهم نیست چقدر با فصاحت به زبان مرکز کشور استعمارگر سخن می‌گوید، فردی که زاده والدین محلی تبار است برچسب «تعلق‌نداشتن» به مرکز سیاسی و تمدنی امپراتوری می‌خورد. در چنین موقعیتی ممکن است نخبگان محلی اتحادها را تغییر دهند و وفاداری به نخبگان پایتخت کشور استعمارگر را با همبستگی با توده‌های استعمارشده تاخت بزنند (کرونبرگ و ویمر ۲۰۱۲: ۱۸۰). چنین تغییراتی اغلب حاصل ناخشنودی از طردشدگی به واسطه آشکال رو به افزایش ملی‌گرایانه‌تری — و توسعاً نژادی — از انسداد اجتماعی در مرکز کشور استعمارگر بود. نوشته‌های نظریه‌پرداز سیاسی فرانتس فانون^{۱۱۳} (۱۹۲۵-۶۱) نشان‌دهنده آسیب‌های سیاسی-روانی وارد شده بر استعمارشدگان در متصرفات فرانسه در کارائیب و آفریقای شمالی است. به زعم فانون «خشونت که در مستعمره شدن وجود دارد، مردم را متحد می‌کند. استعمار به دلیل همین ساختارش تجزیه‌طلب و ناحیه‌گرا است. استعمارگری فقط به اشاره

به وجود قبایل بسنده نمی‌کند، بلکه آنها را تقویت و از هم متمایز می‌کند.» در تحلیل فانون این تقویتِ مرزهای هویتی از طریق کردوکارهای حکمرانی استعماری است که بعد با بسیج مردمی در راه مبارزه برای آزادی‌بخشی تشدید می‌شود و این «باعث می‌شود مفهوم نفع مشترک، سرنوشت ملی و تاریخ جمعی در هر ضمیری شکل بگیرد. در نتیجه، با وجود این ملات که با خون و خشم ورز داده شده، مرحله دوم، یعنی ملت‌سازی، آسان می‌شود» (۲۰۰۴: ۱۹۶۱: ۵۱).

چنین خشمی می‌توانست با خواسته‌های سیاسی برای حق حاکمیت مستقل مردمی ترکیب شود، چنین حقی پیش‌تر در بسیاری از آن دولت-ملت‌هایی که در قلب امپراتوری‌ها بودند به‌دست آمده بود. وقتی در بریتانیا و فرانسه مردان طبقه متوسط و سرانجام طبقه کارگر -چه با دهه‌ها اعتراض، چه با انقلاب‌های پی‌درپی (فصل ۳)- حق رأی به دست آوردند، فقدانِ اصولِ حکومت خودمختار در مستعمرات نارضایتی‌های عمیقی ایجاد کرد: «جایی که الگوی مرکز کشور استعمارگر بر پایه حاکمیت مستقل مردمی، ملی‌گرایی و دولتِ عمدتاً الحاق‌کننده^{۱۱۴} طرح‌ریزی شده باشد، این الگو سلاحی است که راحت می‌تواند بچرخد و به سوی پایه‌گذارانش نشانه برود... جهان‌شمول‌گرایی و مرام‌های اشتراکی^{۱۱۵} مرکز کشور استعمارگر باعث می‌شود دولت-ملت به الگویی قدرتمند برای بسیج سیاسی پیرامونی تبدیل شود» (استرنگ ۱۹۹۰: ۸۴۷). دیوید استرنگ^{۱۱۶} با تحلیل «تاریخی رویدادی»^{۱۱۷} استعمارزدایی، که واحد تحلیل در آن کشور-سال^{۱۱۸} و نتایج مورد نظر^{۱۱۹} گذار از عدم استقلال به استقلال است، قدرت الگوی دولت-ملت را نشان می‌دهد. استرنگ تأثیراتِ شدیدِ حوزه حاکمیت مستقل مردمی در دولت-ملت در مرکز یک امپراتوری را بر مستعمره‌های آن امپراتوری می‌بیند: «رژیم‌های دارای حق رأی گسترده در مرکز کشور استعمارگر نرخ استعمارزدایی را در توابع مرکز کشور استعمارگر^{۱۲۰} به طرز قابل توجهی بالا می‌برد. وقتی یک سوم از جمعیت به هیئت انتخاب‌کنندگان در مرکز کشور استعمارگر افزوده می‌شود، نرخ برآوردشده تا پنج برابر افزایش می‌یابد (از این دست افزایش‌ها هنگامی اتفاق افتاد که حق رأی برای تمام مردان، فارغ از مذهب، نژاد، دارایی و درآمد، به دست آمد، یا هنگامی که حق رأی برای تمام انسان‌ها، فارغ از هر ویژگی، جایگزین حق رأی برای تمام مردان شد)» (استرنگ ۱۹۹۰: ۸۵۴). بنابراین وقتی تمام مردان بزرگسال در بریتانیا از حق رأی‌دادن برخوردار شدند، احتمال استقلالِ مستعمره‌های بریتانیا افزایش یافت و بعد وقتی زنان بریتانیایی حق رأی به‌دست آوردند باز هم احتمال استقلال در مستعمره‌های بریتانیا بالا رفت. بدین‌ترتیب، در شبکه‌های ایدئولوژیکی شکل‌گرفته

درونِ نظام‌های امپراتوری پنداشت‌های فرهنگی قدرتمندی دربارهٔ شهروندی به جریان افتاد.

با توجه به رابطهٔ میان الگوهای سیاسی در حال اجرا در مرکز دولت (یا در پایتخت) یک امپراتوری و سیاست‌هایی که در مستعمره‌های آن در جریان است، اقدامات «امپراتوری» به‌خصوص برای دولت-ملت‌هایی که بر پایهٔ اصول برابری و جهان‌شمول‌گرایی بنا شده‌اند چالش‌برانگیز از کار در می‌آید. یکی از واکنش‌ها رد کردن «جهان‌شمول‌گرایی مرکز کشور استعمارگر» است که سارتر در کارش دربارهٔ نظام‌های کار اجباری در مستعمرات فرانسه در آفریقای شمالی شرح داد. از سوی دیگر، به گفتهٔ جولیان گو^{۱۲۱} طرفداران «امپراتوری آمریکا» بر الگویی اصرار می‌ورزند که بر پایهٔ ادعای «قیمومیت دموکراتیک» بنا شده که در آن «ایالات متحد یک امپراتوری خواهد بود، ولی برخلاف سایر امپراتوری‌ها قدرت‌ش را از روی خیرخواهی به کار می‌گیرد و وظیفه‌اش تحول‌آفرینی، تعالی‌بخشی و دموکراتیک کردن بیگانگان است» (۲۰۰۷: ۷۶ و ۷۹).

مفسرانِ سایر سنت‌های امپراتوری به عجیب‌بودن چنین تلاشی اشاره کرده‌اند، آن هم با زبان و ادبیاتی متفرعن و پرنخوت. همسر یک دیپلمات بریتانیایی در یادداشت‌های روزانه‌اش در سال ۱۹۰۶ نوشته است:

آرمان (آمریکایی) همین است که می‌بینید، این که تمامی مردم جهان باید حکومت خودگردان و حقوق برابر داشته باشند. یعنی... آنها این دورگه‌های مالایی را توانا می‌بینند... توانا در درکِ انگیزه‌ها و بهرمندی از نهادهایی که دو یا سه هزار طول کشیده تا نژادهای سفید برتر آنها را کامل کنند. (...) وقتی به آن فکر می‌کنم، آمریکا با این مالکیتِ خنده‌آورِ اندک‌ش بر آنچه دارد همچون مادری است با نخستین فرزندش... که می‌کوشد او را به شیوهٔ خاص خود بار بیاورد چون این فرزند بسیار ارزشمندتر و استثنایی‌تر از هر فرزندی است که تاکنون کسی داشته است (به نقل از گو ۲۰۰۷: ۸۲).

وقتی ایالات متحد __ در برابر منتقدانی که اطمینان داشتند «امپراتوری» می‌تواند نظام حکومتی جمهوری‌خواه ملت را نابود سازد __ توسعهٔ نظام امپراتوری‌اش را آغاز کرد، آمریکایی‌ها الگویی را اتخاذ کردند که با سایر سنت‌های امپراتوری متفاوت و در عین حال اغلب به شکلی چشمگیر در تحقق آرمانِ اعلام‌شدهٔ «قیمومیت دموکراتیک» ناکام بود. مفروضات دربارهٔ سطح «متمدن‌شدن»^{۱۲۲} یا استعداد ساکنان مستعمرات مختلف و کشورهای تحت‌الحمایه منجر به تأسیس مدارس و نسخه‌ای از حکومت غیرنظامی در فیلیپین و پورتوریکو شد، که در عین

جامعه‌شناسی سیاسی چیست؟ | فصل دو: دولت‌ها...

حال همان مدارس معدود نیز به‌دست فرمانداران نیروی دریایی ساموا و گوام تأسیس شد. اما وقتی استقلال‌طلبانِ فلیپین آگاه می‌شدند، و وقتی شرایط «قیمومیت دموکراتیک» به نام حاکمیت مستقل مردمی زیرسوال رفت، سرکوب می‌توانست سریع و خشن باشد (بنگرید به فصل ۳).

درست به این دلیل که ساختارهای نظم سیاسی و عضویت درون مرکزِ دولت-ملت استعمارگر با ساختارهای بین مرکز دولت-ملت استعمارگر و مستعمره‌هایش اغلب متفاوت بود، به‌منظور حفظ شبکه‌هایی که برسانندهٔ نظام امپراتوری بود باید هم نیروی نظامی و هم نیروی ایدئولوژیکی به کار گرفته می‌شدند. به بیان تیلی شرایطِ انسداد اجتماعی و عضویت در دولت-ملت در قلب امپراتوری باعث ایجاد تنش در سرتاسر امپراتوری می‌شد. این تنش‌ها نیز، به نوبهٔ خود، منجر به جنگ، سوداگری و باز هم جنگِ بیشتر می‌شد و چشم‌انداز سیاسی کنونی و آیندهٔ ما را شکل داد و هنوز شکل می‌دهد.

سیاست و راه‌های تغییر اجتماعی

این پروژه‌های ساخت امپراتوری‌ها و دولت-ملت‌ها به‌سهولت به تحلیل‌های تاریخی واگذار و در حکم بخشی از پیشاتاریخ سیاست مدرن فهم می‌شود. با وجود این احیای دوبارهٔ زبانِ «امپراتوری آمریکا» در پایان قرن بیستم باید به یادمان بیاورد که مزایا و معایب اشکال مختلف نظم سیاسی با گذشت زمان و محاسبات یک گروه متغیر از کنشگران سیاسی تغییر می‌کند. نقل است که در آغاز این قرن، مشاوران عالی‌مقام در واشنگتن دی‌سی مصرانه از آمریکایی‌ها خواستند که «دوباره قدرت جهانی‌شان را همچون قدرت یک امپراتوری تصور کنند، نه همچون قدرت یک دولت-ملت سنتی». آنها می‌گفتند که وقت آن رسیده که تشخیص دهیم «ما اینک یک امپراتوری هستیم، و وقتی دست به کنش بزنیم، واقعیت خود را می‌سازیم» (به نقل از گو ۲۰۰۷: ۷۴-۵). در پی حملات تروریستی به نیویورک و واشنگتن دی‌سی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ همین مشاوران با چالش‌های برخورد با یک مخالفِ غیردولتی^{۱۲۳} یا غیرسرزمینی^{۱۲۴}، اما به طور استراتژیک متمرکز، با شکلی جدید از تضاد جهانی مواجه شدند. طوری که آنها همه خیلی خوب یاد گرفتند که در یک دولت-ملت دموکراتیکِ مرزدار به‌منزلهٔ شکلی از نظم سیاسی، هیچ‌چیز همیشگی نیست.

با برجسته‌کردنِ پویایی‌هایی که در ترکیب حکمرانی غیرمستقیم، حکمرانی مستقیم و عضویت در جریان است، خوب می‌توان دید که چطور این فرایندها در سیاست معاصر و رایِ طرح‌های «جنگ جهانی علیه تروریسم» اجرا می‌شود. مثلاً در پاییز

۲۰۱۴ اسکاتلند به طرح استقلال از پادشاهی انگلستان رأی داد (طرح شکست خورد، ولی کمتر از یک سال بعد با یک جابه‌جایی تقریباً کامل کرسی‌های پارلمانی از راه انتخابات طرح از سوی حزب ملی اسکاتلند دنبال شد)، هنگ‌کنگ به‌دست معترضان ناآرام شد، آن معترضان بر ضد قراردادی به پا خاستند که به دولت پکن قدرت می‌داد که واجدین شرایط شرکت در انتخابات آینده را تأیید کند. در همان ماه‌ها در اسپانیا طرفداران استقلال منطقه کاتالونیا برای رأی‌گیری با هدف استقلال فعالیت کردند و سرانجام انتخاباتی را بدون مجوز از سوی دولت مادرید سازمان‌دهی کردند. در هر کدام از این موارد، سیاست‌های معاصر شکاف‌هایی را فعال می‌کند که در فرایندهای پیشین حرکت از حکمرانی غیرمستقیم به مستقیم کاملاً از بین نرفته، و با ایجاد یک حس فراگیر تعلق ملی تقویت می‌شود.

اما موارد اسکاتلند، هنگ‌کنگ و کاتالونیا وجه مشترک دیگری هم دارند و آن سازوبرگ انتخابات مردمی به‌مثابه چارچوبی برای مشروعیت سیاسی است. هرچند این شیوه سازمان‌دهی سیاست پیرامون اصل حاکمیت مستقل مردمی در مورد هنگ‌کنگ جزئی و آسیب‌پذیر بود، اما سیاست مطلوب آزادی‌بخشی ملی را در بسیاری از مبارزات مستعمراتی در راه استقلال تقویت کرد، اینها مواردی بود که در این فصل مورد بحث قرار گرفت. اما آن الگو خود محصول مبارزاتی دیگر بود، مبارزاتی که اغلب تا حد زیادی ذاتی نظم‌های سیاسی مستقر بود، هرچند گاه با فشارهای جنگ یا رقابت اقتصادی تشدید می‌شد. در فصل بعد به‌منظور تبارشناسی الگوهای دموکراتیک به جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب و راه‌هایی که انواع رژیم‌های مدرن طی کرده‌اند می‌پردازیم.

فصل سه: رژیم‌ها و انقلاب‌ها

در یک مقیاس جهانی، در طول قرن‌ها و حتی هزاره‌ها، چشم‌اندازهای سیاسی جهان نوسان و تغییر شکل می‌یابد. نظم‌های محلی — که مبتنی بر اعمال قدرت نظامی یا کنترل مکان‌های مقدس یا محل‌های سودآور برای تجارت بود — نفوذشان را از راه ترتیبات حکمرانی غیرمستقیم گسترش می‌دادند. با گذشت زمان این روابط ممکن است تشدید شود و با مقولات فرهنگی عضویت و همبستگی پیوند بخورد و در نتیجه دولت-ملت‌ها ایجاد شوند. در مواقع دیگر، در مکان‌های دیگر، شبکه‌های حکمرانی غیرمستقیم به بیرون گسترش می‌یابد، قلمرو و جامعه جدیدی را کنترل می‌کند اما آن را یکپارچه نمی‌کند و تنوع در امپراتوری را ایجاد می‌کند. اما ترتیبات هر نوع قدرت سیاسی در هر مکان و هر زمان مشخص، ترتیبات سیاست‌های بعدی را شکل می‌دهد.

همان‌طور که در فصل‌های بعدی (فصل‌های ۴ و ۵) درباره سیاست دموکراتیک خواهیم دید، سازمان‌دهی قدرت اغلب سیاست‌هایی را شکل می‌دهد که اثرات بازخوردی مثبت قوی ایجاد و نهادهای موجود، کردوکارها و توزیع منابع را تقویت می‌کند. اما پیش از آنکه به مفهوم سیاست‌های دموکراتیک بپردازیم، باید پیدایش تاریخی رژیم‌های دموکراتیک را بفهمیم. چطور پس از هزاران سال سلطنت‌های مطلقه، تئوکراسی‌ها، امپراتوری‌ها و بسیاری دیگر از نظم‌دهی‌های قدرت سیاسی، اصول «یک فرد، یک رأی» و «انتخابات آزاد و منصفانه» به منزله معیارهای بایسته — اگر نه شرح دقیق — برای زیست سیاسی در نظر گرفته شد؟

نظریه‌پردازان اجتماعی که به تأسیس رشته جامعه‌شناسی یاری رساندند، برای پاسخ به این پرسش یک نقطه شروع تعیین می‌کنند. در کار متفکرانی همچون آگوست کنت^{۱۲۵} (۱۷۹۸-۱۸۵۷)، امیل دورکیم^{۱۲۶} (۱۸۵۸-۱۹۱۷)، یا کارل مارکس (۱۸۱۸-۸۳) تاریخ همچون توالی‌ای از انواع سازمان‌های اجتماعی و یا همچون جنبشی در امتداد یک پیوستار از یک نوع سازماندهی اجتماعی به نوعی دیگر فهم می‌شود. این انواع صرفاً سیاسی نبود، بلکه تقسیم کار و صورت‌های مختلف اقتدار خاصی هم داشت (کلمنز ۲۰۰۵: ۴۹۵-۹). نزد کنت تاریخ توالی‌انواعی بود که وجه تمایز آن‌ها اشکال مختلف اقتدار بود: الهیاتی، متافیزیکی و علمی. نزد دورکیم، تاریخ حرکتی بود در امتداد یک پیوستار که با تفکیک حاصل از تقسیم کار تعریف می‌شد و در آن گذاری از همبستگی مکانیکی به همبستگی ارگانیکی رخ می‌داد. این تحول میان صورت‌های اقتدار با تغییر در کیفیت قانون (و با بسط سایر اشکال کنش دولتی) همراه شده که در آن گذار از مجازات به سمت جبران مافات و بازپروری را

شاهدیم. نزد مارکس تغییرات در مبانی اقتدار و سازمان‌دهی فعالیت اقتصادی، هردو، در تصویری از تاریخ به مثابه «تاریخ مبارزات طبقاتی» به هم می‌پیوندند (تاكر ۱۹۷۸: ۴۷۳-۴).

این تصورات از تغییر تاریخی سه پرسش بزرگ برای جامعه‌شناسی سیاسی طرح می‌کند. اول، چطور می‌توان تغییر اجتماعی را از منظر سیاسی توصیف کرد؟ دوم، فرایندهای سیاسی که منجر به تغییر اجتماعی می‌شود چیست و چطور ایجاد می‌شود؟ سوم، با نظر به پیدایش نیروهایی که توان نظم‌دهی مجدد را به زیست سیاسی دارند چطور می‌توان پی برد که چه چیزی صورت و ماهیت نظم‌های سیاسی بازآفرینی‌شده یا نوآفرینی‌شده را تعیین می‌کند؟ با توجه به جعبه‌ابزار نظری اصلی، می‌توان این پرسش را اینطور بازگو کرد که چه وقت فرایندهای انسداد اجتماعی تحرکاتی به وجود می‌آورد که پتانسیل نظم‌دهی مجدد را به سازمان‌دهی حکمرانی دارد و چطور بدهات آن نوع حکمرانی تحلیل می‌رود؟ این پرسش‌ها عمده موضوعات جامعه‌شناسی تغییر سیاسی، انقلاب و شکل‌گیری رژیم را صورت می‌دهد.

ترکیب و ترتیب

برای جامعه‌شناسانی که در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم کار می‌کردند، پرسش‌ها درباره مسیرهای تغییر سیاسی نه انتزاعی بود و نه آکادمیک. این دانشمندان، با اطلاع از تجربه جنگ همگانی علیه آلمان نازی، در همبستگی شکننده‌ای با اتحاد جماهیر شوروی، غالباً مسئله تغییر سیاسی را بر حسب شرایط جنگ سرد طرح می‌کردند. برینگتون مور ماهیت این پرسش را در عنوان اثر کلاسیکش ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی^{۱۲۷} (۱۹۶۶) تجسم بخشید و رئوس مطالب پاسخش را در عنوان فرعی ارباب و دهقان در ساخت جهان مدرن^{۱۲۸} ارائه داد.

کتاب مور، که سرمشقی است از آنچه رهیافت «ساختارگرایانه» در مطالعه تغییر سیاسی خوانده می‌شود، قدرت طبقاتی را — و به طور خاص الگوی اتحاد میان طبقات اقتصادی — عامل اصلی می‌دانست که تعیین می‌کرد در یک کشور خاص کدام مسیر به سوی مدرنیته پیموده خواهد شد.

صورت‌بندی مور از این مسئله تفاوتی مهم را در تصورات تاریخی موجود در اندیشه کنت، دورکیم و مارکس نشان می‌دهد.

مور به جای اینکه خط سیری واحد برای تغییر ترسیم کند، به انشعاب مسیرهای متمایز و نتایج متعدد علاقمند بود. استدلال مور در نکته کلیدی دیگری نیز از

تعبیر مارکسی دربارهٔ مدرنیته جدا می‌شد. مور به جای آنکه کانون تمرکز بر پیدایش سرمایه‌داری در حکم صنعت‌گرایی و، در نتیجه، بنا بر مناسبات بهره‌کشی میان کارفرما و کارگر باشد، استدلال کرد که سرخ تعیین‌کنندهٔ مسیر تغییر سیاسی در نواحی روستایی نهفته است: «عامل سرنوشت‌ساز در تعیین پیامد سیاسی شیوهٔ برخورد طبقات بالای زمیندار و دهقانان با چالش کشاورزی تجاری بود» (۱۹۶۶: xvii). در ترکیب‌های گوناگونِ نخبگانِ زمین‌دار و دهقانان ممکن بود با یا بر ضد نخبگان تجاری، و با یا بر ضد جمعیتِ رو به رشد کارگران شهری متحد شوند، این پویایی یادآورِ اتحادهای متغیری است که میان نخبگان پیرامونی و توده‌ها در پژوهش دربارهٔ امپراتوری‌ها طرح شد (فصل ۲؛ کرونبرگ و ویمر ۲۰۱۲) و در بحث ظرفیتِ نابرابر نخبگان برای کنترلِ مسیر تغییر نیز طرح شد (لاکمن ۱۹۹۰). بنا بر استدلال مور این واکنش‌های گوناگون به پیشرفت کشاورزی تجاری کفهٔ ترازو را به نفع یکی از این سه مسیر سنگین می‌کرد؛ مسیرِ «بورژوازی» به سوی دموکراسی (وقتی نخبگان زمین‌دار با دیگران متحد شدند تا سرمایه‌داری را بپذیرند)، مسیر فاشیستی (وقتی نخبگان زمین‌دار و تجاری با هم متحد شدند تا کارگران و دهقانان را یکسان سرکوب کنند)، یا مسیرِ توتالیتاری که در آن انقلابِ دهقانی تمام‌عیارِ نخبگان سنتی را کنار گذاشت و شرایط را برای استقرار نوع جدید دولت متمرکز قوی فراهم ساخت.

استدلال مور، که در طرحی کلی ارائه شده، بر طبقات خاص تمرکز دارد و از اساس ترکیبی است. با وجود این وقتی مور در مطالعهٔ تطبیقی‌اش تکتک نمونه‌ها را شرح و بسط می‌داد، بعد دیگری از تحلیل پدیدار شد. این اتحادهای متغیر میان طبقاتِ درونِ فرهنگ‌های سیاسی شکل گرفته و آن فرهنگ‌ها جهت‌گیری‌های پایداری در راستای مشروعیتِ پیکربندی‌های گوناگونِ قدرت دارد. بدین ترتیب الگوهای اتحاد که مسیرِ «بورژوازی» را به سوی دموکراسی سرمایه‌داری در انگلستان و اروپای غربی ایجاد کرد، در یک بستر تاریخی شکل گرفت که در آن زمینهٔ مساعدی برای اعمال محدودیت‌ها بر قدرت دولت وجود داشت. در استدلال مور میراثِ فنودالیسم (بنگرید به فصل ۲) دربردارندهٔ «رویش مفهوم مصونیت گروه‌ها و افرادی خاص در برابرِ قدرت حاکم، همراه با ایدهٔ حق مقاومت در برابر اقتدار ناعادلانه» بود (۱۹۶۶: ۴۱۵). این سیر استدلالی با مقایسهٔ دقیق تغییرات رژیم‌های زمین‌دار در بخش‌های مختلف انگلستان و پیامدهای آن تغییرات در مسیرهای گوناگون توسعهٔ سیاسی پالایش شده است (سامرز ۱۹۹۳). در تحقیقات جدیدتر دربارهٔ توسعهٔ سیاسیِ اروپای غربی بر نفوذِ دیرپای قوانین روم باستان و پارلمان‌های

قرون وسطی در شکل‌دادن به حدود آزادی‌های سیاسی و قدرت سلطنتی در دولت‌های مدرن اولیه تأکید شده است (داونینگ ۱۹۹۲؛ ارتمن ۱۹۹۷). این توجه به میراث و زمینه‌های نهادی اهمیتِ زمان و ترتیب را در شکل‌گیری خط سیرهای تغییر سیاسی نشان می‌دهد. با توجه به توسعهٔ سیاست دموکراتیک، محققان به پیدایش بوروکراسی عقلانی توجه ویژه داشته‌اند. در این پژوهش‌ها، مقایسهٔ ایالات متحد و بریتانیا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. پژوهشگران، که ملاحظات و دغدغه‌های مربوط به جنگ سرد دربارهٔ پیامدهای سیاسی در کارشان دیده می‌شود، کوشیدند بفهمند چرا ایالات متحد نظامی به نسبت قوی از رقابت حزبی تأسیس کرده، ولی آن نظام گرفتار مسائل سیاست ارباب‌منشی شد (که در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم اغلب به مثابهٔ تهدیدی برای ملل مستقل جدید دیده می‌شد)، در حالی که بریتانیا معرف یک دولت اجرایی بسیار حرفه‌ای‌تر بود که در آن گسترش حق رأی، حتی میان مردان، کندتر اما رشدیابنده‌تر بود. راینهارد بندیکس^{۱۲۹} (۱۹۶۴) این پیامدها را به همان پویایی‌های اتحاد طبقاتی و نخبگان نسبت داد که امروز با نظریه‌های امپراتوری شناخته شده است (کرونبرگ و ویمر ۲۰۱۲). بندیکس نشان داد که چطور نخبگان بریتانیایی مسئولیت‌های شبه‌خانوادگی سنتی‌شان را در قبال دهقانان و کارگران رد کردند و در عوض ایدئولوژی‌های جدید خودکفایی کارگران را ترویج دادند که گاه با ایدئولوژی‌های بازار همچون داروینیسم اجتماعی پیوند می‌خورد. این حامیان ممتاز سابق کارگران را رها کردند؛ واکنش کارگران این بود که در تلاش برای دسترسی مستقیم به منابع از مرکز سیاسی، به دنبال اشکال جدید مشارکت سیاسی بودند و برای آن مبارزه می‌کردند (تیلی ۱۹۹۵). ولی از آنجایی که بسیج سیاسی گسترده پس از ساخت یک دولت اجرایی مدرن برآمد که می‌توانست آمار دقیقی از جمعیت کسب کند و مالیات را جمع کند، سیاست ارباب‌منشی جانبدارانه کمتر توانست جای پای خود را در نظام بریتانیایی محکم کند.

در بستر مباحثات جنگ سرد بر سر چشم‌اندازهایی برای دموکراسی و دیکتاتوری در جهان در حال توسعه، تحلیل‌های سیاسی/ترکیبی/ترتیبی جامعه‌شناسان سیاسی بدیلی برای نظریه «مدرن‌سازی»^{۱۳۰} ارائه داد که هم در بحث‌های مهم آکادمیک فراگیر شد و هم در راهبردهای سیاستگذاری خارجی.

مباحث مدرن‌سازی، به شیوه‌ای اسلوب‌مند، بازگشت به الگوهای مرحله‌ای تغییر تاریخی بود اما بر تغییرات فرهنگی و اقتصادی‌ای تأکید داشت که کشورها را با سرعت کمتر یا بیشتر از یک سر طیف به سر دیگر سوق می‌داد (برای مرور این بحث بنگرید به روکسبور و ۱۹۸۸). این تجزیه و تحلیل‌ها همچون راهنمایی برای سیاستگذاری تکیه‌گاهی برای مداخلات طراحی شده فراهم می‌آورد — چه نیت دانشمندان این بوده باشد، چه نه — تا جوامعی مدرن‌تر و، در نتیجه، مستعدتر برای پذیرش ارزش‌ها، کردوکارها و نهادهای دموکراتیک بسازد. مداخلات ویژه می‌تواند شامل برنامه‌های آموزشی و جشنواره‌های فرهنگی باشد که برای نشان‌دادن آزادی بیان یا «فردگرایی» طراحی شده است، و نیز شامل تلاش‌هایی باشد برای ترویج انجمن‌های داوطلبانه یا مشارکت مدنی و، بیش از همه، دربردارنده سیاستگذاری‌هایی باشد که برای ترویج توسعه و پیشرفت اقتصادی در راستای توسعه سرمایه‌داری بازار آزاد طراحی شده است.

در این بحث‌ها هدف سیاستگذاری، بیش از هر چیز، اجتناب از گزینه انقلاب و به طور خاص اجتناب از انقلاب کمونیستی بود. اما برای جامعه‌شناسان سیاسی، انقلاب به طور فزاینده‌ای تبدیل شد به کانون توجه نظری و تاریخی. چه عواملی و چه شرایطی منجر به انقلاب‌های اجتماعی فراگیر و چشمگیر گذشته — در فرانسه، روسیه و چین — شد و نیز منجر به انقلاب‌هایی شد که در طول دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در بسیاری از نقاط جهان خارج از دموکراسی‌های صنعتی در حال تکثیر بود؟ این وقایع سیاسی معاصر یک ساختار رابطه‌مند^{۱۳۱} را برمی‌ساخت که جامعه‌شناسان را ترغیب می‌کرد مشتاقانه درگیر پرسش‌هایی شوند درباره تغییرات انقلابی و نیز پرسش‌هایی درباره نبود این نوع تغییرات.

انقلاب به مثابه تغییر رژیم

نظام‌های قدرت سیاسی با تغییر شرایط و چالش‌هایی مواجه‌اند. به لحاظ داخلی، تحولات اقتصادی و اجتماعی ممکن است مناسبات و کشمکش‌ها میان کنشگران را دگرگون و در نتیجه اتحادهای سیاسی را بی‌ثبات کند. به لحاظ خارجی، نظم‌های سیاسی ممکن است از سوی سایر دولت‌ها یا با الگوهای گسترده‌تر تغییر جهانی به چالش کشیده شود. برای جامعه‌شناسی سیاسی مسئله اصلی این است که چطور

این دو منبع فشار یا اختلال باعث ایجاد الگوهای متمایز تغییر می‌شود؟ و آن الگوهای تغییر تا چه حد با نظم سیاسی موجود و امکان‌ها برای مشارکت سیاسی، اعتراض و خروج شکل گرفته است؟

نخستین پاسخ به این پرسش‌ها عیان‌کننده این نگرش است که گویی برخی از نظم‌های اجتماعی بسیار پایدارتر از سایر نظم‌های اجتماعی‌اند و وجه تمایزشان سازمان‌دهی مجدد و اصلاح منظم است. یکی از نخستین دعوی‌ها درباره آنچه بنا بود جامعه‌شناسی سیاسی باشد درست بر چنین مقایسه‌ای بین جوامعی که آن پویایی‌ی کذایی را نداشت ابتدا داشت، مثل مورد «جوامع هیدرولیکی»^{۱۳۲} (جوامعی که در سطحی وسیع به آبیاری وابسته است و به هماهنگی متمرکز به منظور ساخت و حفظ نظام‌ها نیاز دارد) یا «استبداد شرقی»^{۱۳۳} (ویتفولگ، ۱۹۵۷). این توصیف‌ها از نظم‌های اجتماعی آسیایی و امپراتوری‌ها، که اینک بسیار مورد مناقشه قرار گرفته، برای ایجاد تقابل با پویایی ادعا شده در جوامع اروپایی و مدیترانه باستان به کار گرفته شد و این امر شاخصه محوری روایت‌های «پیدایش غرب» شد. اما نتیجه این تقابل تصنعی، به جای آنکه روشن‌کننده شرایط و فرایندهایی باشد که باعث بازتولید یا تحول نظم می‌شود، برچسب‌زنی جوامع با پویا و غیرپویا بود. به رسمیت شناختن چنین تقابلی، که به آشکال خاص تحول و انتقال میان رژیم‌ها می‌پردازد، خبر از تغییری در کانون توجه دارد. بنا بر ملاحظه عالمانه میشل کروزیئر^{۱۳۴} فرانسوی، جامعه‌شناس سازمان‌ها و سیاست، «الگوی تغییر، و نه حدواندازه خود تغییر، بایست به مثابه متغیر اصلی در نظر گرفته شود» (۱۹۶۴: ۲۲۶).

از نظر جامعه‌شناسی سیاسی، یکی از الگوهای پاسخ به فشارهای تضاد داخلی و چالش خارجی انقلاب است که اهمیت نظری قابل توجهی دارد. در حالی که برخی از انقلاب‌ها، از جمله انقلاب‌های «بورژوایی» در انگلیس (انقلاب باشکوه ۱۶۸۸) و آنچه نتیجه‌اش شد ایالات متحد (جنگ استقلال که از ۱۷۷۶ آغاز شد) بیشتر سیاسی‌اند از این نظر که تغییراتی در آشکال حکومت یا هویت حکمرانان ایجاد کردند، انقلاب‌های اجتماعی تغییر سیاسی را با دگرگونی‌های وسیع در سازماندهی زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی پیوند می‌زنند. با توجه به کیفیت نمایش‌گونه و پیامدهای گسترده چنین انقلاب‌هایی — مثل مبارزات خشونت‌آمیز و تحولات فراگیر انقلاب فرانسه ۱۷۸۹، انقلاب روسیه ۱۹۱۷ و انقلاب چین ۱۹۴۹ — عجیب نیست که بسیاری از جامعه‌شناسان سیاسی به سمت پرسش‌هایی کشیده شده‌اند درباره این مسئله که کدام شرایط اجتماعی با این الگوی تغییر شدید و متمرکز

پیوند دارد (گلدستون ۲۰۰۱).

مطالعه علمی اجتماعی درباره انقلاب‌ها، مثل تبیین‌های تغییر اجتماعی در سطح کلی‌تر، با تحلیل توصیفی مراحل انقلاب آغاز می‌شد (برینتون ۱۹۶۵). اما با آثار پژوهشگرانی همچون برینگتون مور و نیز با ادبیات پرشور تاریخ سیاسی-اجتماعی چپ‌گرا کانون تمرکز بسیاری از تحقیقات از مسئله مسیرهای بدیل

__دموکراسی یا دیکتاتوری؟__ به همراهی و تعهدات مستقیم موارد خاص انقلاب‌ها با مجموعه‌ای از انتظارات که ناشی از مباحث کارل مارکس و فردریش انگلس بود تغییر یافت. این مسائل بیشتر به صورت مجموعه‌ای از ناهمسانی‌ها در می‌آمد (کلهون ۱۹۸۳: ۹۰۱-۲). در نظریه مارکسیستی مهم‌ترین گروه پرولتاریای صنعتی (طبقه کارگر) بودند، با وجود این، چرا در بسیج‌های انقلابی اغلب دهقانان و صنعت‌گران نقش محوری را داشتند؟ انتظار می‌رود فقیرسازی^{۱۳۵} و بهره‌کشی از طبقه کارگر در جوامع صنعتی‌تر بیشتر باشد، با وجود این، چرا انقلاب‌های بزرگ به نام سوسیالیسم و کمونیسم در جوامع کمتر توسعه‌یافته مبتنی بر کشاورزی (به‌خصوص در روسیه و چین) روی داد؟

یکی از تأثیرگذارترین پاسخ‌ها به پرسش دوم __چرا انقلاب در جوامع کمتر توسعه‌یافته روی داد__ دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی^{۱۳۶} (۱۹۷۹) اثرِ تدا اسکاچپول^{۱۳۷} بود. او با در نظر گرفتن ملاحظاتِ مور دربارهٔ پیکربندی طبقات گوناگون که در حکم کنشگران سیاسی به حساب می‌آمدند، توانِ نخبگانِ زمین‌دار برای بی‌ثمرکردنِ توان حکومت را برجسته می‌سازد، به‌زعم اسکاچپول نخبگان زمین‌دار می‌توانند باعث بی‌ثمریِ توان حکومت در رسیدگی به نارضایتی‌های اجتماعی و نیز باعث شکستِ روش‌هایی شوند که در آن عوامل بین‌المللی __به‌خصوص جنگ و رقابت‌های تجاری__ توان دولت را، برای مهار نارضایتی‌هایی که ممکن است به شورش و حتی انقلاب منجر شوند، افزایش می‌دهد. در اینجا، شکلِ تحلیل اسکاچپول دربارهٔ سرچشمه‌های وضعیت‌های انقلابی همانند تحلیل برینگتون مور است، اما شماری تفاوت مهم نیز دارد. اسکاچپول به جای پیدایش کشاورزیِ تجاری بر فشارهایی تأکید دارد که از سوی محیط‌های در حال گسترش تجارت بین‌الملل ایجاد می‌شود: «در خلال این مراحلِ مدرن‌سازیِ جهانی، برای نخبگان حکومتی در بوروکراسی‌های مبتنی بر کشاورزی واکنش‌های مستقل به معضلاتِ ناشی از ادغام در جهانِ در حال مدرن‌شدن امکان‌پذیر و (به تعبیری) ضروری بود» (۱۹۷۶: ۱۸۰). دومین تفاوت مهم در هویت نخبگانی است که در مرحلهٔ اصلی حضور دارند: اسکاچپول به جای تأکید بر اتحادها یا رقابت میان

نخبگان تجاری و زمین‌دار، بر روابط میان نخبگان حکومتی و کسانی که قدرت و منزلت‌شان ناشی از مایملک کشاورزی گسترده بود و اغلب با منزلت اشرافی تقویت می‌شد دست می‌گذارد.

در دولت‌ها و انقلاب اجتماعی تحلیل اسکاچپول بر سطوح تطبیقی قدرت متمرکز است: قدرت نخبگان حکومت در برابر نخبگان زمین‌دار و توان حکومت برای مهار اختلاف‌نظرها در برابر حدود و بسیج‌شدن بر ضد نخبگان و دولت‌ها. اما، همان‌طور که در فصل پیش بحث شد، برخی از اشکال نظم‌دهی سیاسی ممکن است کمتر یا بیشتر توان جان به در بردن از شورش‌ها یا حتی بسیج انقلابی داشته باشد. کارن بارکی در تحلیلش دربارهٔ امپراتوری به‌مثابهٔ شکلی سیاسی روشن کرد که چطور این «نظام‌های حکمرانی... بیشتر به‌دلیل انعطاف‌پذیری‌شان و ظرفیت سازگارشدن و نوآوری و استواری‌شان در رویارویی با تنوع، بحران و تغییر عمر درازی داشتند» (۲۰۰۸: ۳). شورش در یک ایالت می‌تواند اشخاص برجستهٔ محلی را برکنار کند، ولی شاید به‌راحتی نتواند مرکز را متزلزل کند و به سایر ایالات سرایت یابد. در یک دولت-ملت متمرکز که با فرهنگ عضویت مشترک یکپارچه شده ممکن است بسیج‌شدن برای یک جنبش انقلابی دشوارتر باشد، اما اگر بسیج صورت بگیرد، آن جنبش می‌تواند تهدید بسیار بزرگ‌تری برای نظم مستقر باشد. اینجا دوباره یکی از بینش‌های اساسی جامعه‌شناسی سیاسی تداعی می‌شود: ویژگی‌های رژیم موجود امکان‌های کنش سیاسی و، توسعاً، مسیرهای احتمالی تغییر سیاسی را شکل می‌دهد.

نظر به اینکه سهم متمایز اسکاچپول معطوف کردن توجهات به ظرفیت متغیر دولت برای مهار فشارها و تضادهایی بود که می‌توانست تحریک‌کنندهٔ انقلاب باشد، ردهٔ دیگری از تحقیقات جامعه‌شناختی بر عوامل دخیل در ظرفیت گروه‌های انقلابی برای بسیج و امتیازگیری (عمدی یا غیرعمدی) از ضعف دولت متمرکز بود. اینجا الگوی مایکل مان از سازمان‌دهی قدرت بسیار اهمیت می‌یابد، الگویی که در آن سازمان قدرت ناشی از پیوند بین انواع مختلف شبکه‌های اجتماعی است: یعنی شبکه‌های ایدئولوژیکی، اقتصادی، نظامی و سیاسی (بنگرید به فصل ۱). برای محققان انقلاب یکی از پرسش‌های اصلی این بوده که کدام شبکه‌های اجتماعی را می‌توان برای شورش‌ها و، به طور کلی، در راستای آنچه چارلز تیلی (۱۹۹۵) آن را «سیاست مجادله‌ای»^{۱۲۸} نامید بسیج کرد — یا کدام شبکه‌های اجتماعی را می‌توان به شورش «تبدیل» کرد (سیوئل ۱۹۹۲).

این بخش از تحقیق برمی‌گردد به نخستین پرسشی که جامعه‌شناسان سیاسی، وقتی توجه‌شان به انقلاب معطوف شد، طرح کردند. معمای انقلابیونی که انتظار نمی‌رفت انقلابی شوند، همان دهقانان و صنعتگرانِ رادیکال، الهام‌بخشِ صورت‌های جدید دانش‌پژوهی در فصل مشترک جامعه‌شناسی تاریخی و تاریخ اجتماعی شد. گرک کلهون^{۱۳۹} به جای آنکه انقلابیون را پیشاهنگانِ جنبشی به‌سوی آینده‌ای سوسیالیستی بپندارد، استدلال کرد که «جوامع سنتی برای بسیج‌های گستردهٔ مردمی بنیان‌های اجتماعی فراهم می‌سازد و ارزش‌های سنتی، رادیکالیسمِ آنها را تدارک می‌بیند» (۱۹۸۳: ۸۸۸)، الگویی که در نقش‌کلیدی نخبگان جماعتی^{۱۴۰} و توسل‌جستن به مذهب و ملی‌گرایی در بسیج‌ها بر ضد رژیم‌های اقتدارگرا در سرتاسر آسیای جنوب شرقی نیز هویدا است (اسلاتر ۲۰۰۹). اگرچه چارچوب «سنت» و «مدرنیته» در نگاهِ کلهون به گروهی از جامعه‌شناسان تاریخی و سیاسی پس از جنگ جهانی دوم اشاره می‌کرد، اما تمرکزش بر روابط جامعه و کردوکارهای اجتماعی روزانه هم‌راستا با تغییری بود که در مطالعهٔ انقلاب به وقوع می‌پیوست. این بینش که «جوامع بنیان‌های اجتماعی را برای عمومیت‌یافتن‌های گسترده فراهم می‌سازد» منادی چرخشی در راستای تحلیل شبکه‌های اجتماعی در مطالعهٔ انقلاب‌ها بود.

راجر گولد^{۱۴۱} (۱۹۹۵) در مطالعه‌ای تطبیقی دربارهٔ انقلاب ۱۸۴۸ در فرانسه و کمون پاریس ۱۸۷۰ مفهوم طبقهٔ کارگر شهری را به مرکز اصلی جامعه‌شناسی انقلاب‌ها برگرداند. با اینکه نقش محوری کارگران شهری با انتظارات نظری یک الگوی در کل مارکسیستی^{۱۴۲} از انقلاب سازگار است، گولد استدلال می‌کند که حتی کارگران نیز به طور خودبه‌خودی انقلاب را به مثابهٔ ابزاری برای تجلی منافع‌شان درک نمی‌کردند. برای کارگران ضروری بود که «با اطمینانِ فزاینده دربارهٔ تفسیری به‌واقع نو و منحصربه‌فرد از رویدادها» به توافق برسند، تفسیری که در آن بسیج سیاسی در حکم «انقلاب آنها» فهم شود، انقلابی که فقط با اعطای حق رأی‌شان و، توسعاً، با یک انقلاب اجتماعی گسترده‌تر می‌توانست کامل شود. پیدایش این تفسیر جدید و نیز بسیجی که می‌توانست به‌دنبالش بیاید، به همبستگی‌هایی وابسته بود که از طریق سکونتِ مشترک در محله‌های خاص ایجاد می‌شد و همچنین به ایجاد «کارگاه‌های ملی»^{۱۴۳} متکی بود که «در آنها کارگران فقیر پاریس می‌توانستند خود و یکدیگر را برای نخستین‌بار به طور مشخص و سراسر به‌عنوان کارگران بشناسند، نه به‌عنوان شهروندانِ عادی و نه به‌عنوان کفاش‌ها، سنگ‌تراش‌ها یا خیاط‌ها، بلکه به‌عنوان کارگران یدی» (۱۹۹۵: ۳۳-۴، ۴۷).

باری، پیدایش این هویت جمعی خاص و درک منافع به‌هیچ‌وجه تضمین نشده بود. نیروهای انقلابی‌ای که از دل کارگاه‌های ملی بسیج شده بودند با «گاردِ سیار»^{۱۴۴} ضدانقلابیون روبه‌رو بودند. کارل مارکس در گزارشش از سال ۱۸۴۸، مبارزات طبقاتی در فرانسه (تا کر ۱۹۷۸: ۵۸۶-۹۳)، این اختلاف‌ها را به پایگاه‌های طبقاتی متمایز نسبت داده بود: از یک سو پرولتاریای راستین یا اعضای طبقه کارگر در کارگاه‌های ملی، و از سوی دیگر لومپن‌پرولتاریا یا نیروی کار غیرماهر و کسانی که از اقتصاد به حاشیه رانده شده‌اند در گارد سیار. مارک تروگات^{۱۴۵} در مطالعه‌ای دقیق که درباره موقعیت طبقاتی افرادِ دخیل در این دو مجموعه سازمانی انجام داد اختلاف قابل توجهی پیدا نکرد. او استدلال می‌کند که سن به‌نسبت پایین‌تر افرادی که از طریق گارد سیار بسیج شده بودند در دوران اوج بیکاری آنها را، به‌خصوص به‌لحاظ اقتصادی، آسیب‌پذیر می‌کرد، حال آنکه «شورشیان اغلب از متخصصانِ باسابقه‌تری در حرفه‌شان تشکیل شده بودند که وابستگی بیشتری به خانواده، محله و شبکه‌های حرفه‌ای داشتند.» اما کیفیت سازمانی گارد سیار اهمیت بیشتری داشت، زیرا «گروهی از افسرانِ آنها تحت فرمان نظامیان حرفه‌ای انسجام‌شان را حفظ کردند و توانستند تا حد قابل توجهی نیروهای کادری را از جمعیت غیرنظامی جدا کنند» (تروگات ۱۹۸۰: ۳۳، ۳۸، ۴۶؛ همچنین بنگرید به گولد ۱۹۹۵: ۶۳-۴). در تمام انقلاب‌ها، سیاست‌های دموکراتیک معمول و تعامل مدنی (بنگرید به فصل ۴)، همچنین ساختار و فرهنگ رابطه‌ای درون سازمان‌هایی که جهت‌دهی سیاسی دارند اثرات عمیقی بر کیفیت این تلاش‌ها دارد (بنگرید به الایسِف ۱۹۹۸).

این تحلیل‌ها نشان می‌دهد شبکه‌های متقاطع اغلب احتمال بسیج یک شورش موفق را بالا می‌برد. اما مهم است که تشخیص دهیم در موارد بسیاری پیوندهای شبکه‌ای می‌تواند احتمال مشارکت را پایین‌تر بیاورد و برای جلوگیری از شورش فشارهایی ایجاد کند. جف گودوین^{۱۴۶} با تجزیه و تحلیل شورش‌هاک^{۱۴۷} در فیلیپین این نکته را روشن می‌سازد. این جنبش، که برآمده از مقاومتی به رهبری کمونیست‌ها بر ضد اشغال ژاپن در طول جنگ جهانی دوم بود، در زمان جنگ ابتدا هدفش ورود به انتخاباتی بود که قرار بود پس از جنگ برگزار شود. اما وقتی از ورود نامزدهای پیروز به مجلس قانون‌گذاری جلوگیری و «به کهنه‌سربازان هاک حمله شد و در ماه‌های پس از جنگ جنبش دهقانان گسترش یافت» جنبش هاک مقاومت خود را به نام «ارتش آزادی‌بخش خلق»^{۱۴۸} سازمان‌دهی کرد و این ناگزیر باعث طولانی‌شدن غیبت سربازان در شبکه‌های خویشاوندی، ازدواج‌ها و روابط

عاشقانه شد (۱۹۹۷: ۵۷-۸). نتیجه «ابن‌الوقت بودن به لحاظ جنسی»^{۱۴۹} این بود که تعهد به شورش امری تصنعی شد و «احتمال تعهدات عاطفی چندپاره را که می‌توانست تضعیف‌کننده جنبش هاک باشد» بالا برد (۱۹۹۷: ۶۰). ژوسلین ویتزنا^{۱۵۰} (۲۰۱۳) در تحقیقش درباره مشارکت زنان در جنگ داخلی السالوادور (بنگرید به فصل ۶) پویایی‌های مشابهی را در شکل‌گیری الگوهای سربازگیری در نیروهای چریکی مشخص می‌کند. زنانی که وابستگی‌های خانوادگی شدید داشتند، یا با روابط قوی با والدین یا با تعهد به فرزندان مقید بودند، کمتر احتمال داشت که «راهی کوه و کمر شوند». در عوض، مشارکت آنها اغلب در روستاهای خودشان و به صورت تهیه اطلاعات یا یاری‌گری بود.

این دو رویکرد — که یکی تمرکز بر ظرفیت دولت برای مهار بسیج نیروها و دیگری تمرکز بر منابعی است که شبکه‌ها و تنظیمات اجتماعی برای بسیج فراهم می‌کند — به هیچ وجه با هم مغایر نیست، در عین حال مقتضیات تجربی اتخاذ هر یک از این دو رویکرد چالش‌هایی اساسی برای ترکیب هر دو بحث ایجاد می‌کند. اما جان مارکوف^{۱۵۱} (۱۹۸۵) با در نظر گرفتن ادبیات پژوهش‌های انجام‌شده و داده‌های آرشیوی غنی، یک تحلیل ترکیبی درباره شورش‌های روستایی، که بخش مهمی از انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ بودند، ارائه داد. یافته‌های مارکوف بر ویژگی ترکیبی فرایندهای انقلابی تأکید داشت، درست مثل برینگتون مور که گزارشی ترکیبی درباره برقراری دموکراسی^{۱۵۲} ارائه داده بود. احتمال وقوع شورش روستایی زیر تأثیر فرایندهای توسعه اقتصادی و گسترش شبکه‌های تجاری، و نیز زیر تأثیر کیفیت و ابعاد کنترل دولت مرکزی، و همچنین زیر تأثیر شبکه‌ها و نهادهایی قرار داشت که ظرفیت سوژه‌ها را برای مقاومت در برابر گسترش قدرت دولتی شکل می‌داد.

در کار اسکاچپول و مارکوف، هردو، بیشتر بر نقش مناسبات اقتصادی و ظرفیت سرکوبگرانه ساختارهای دولتی تأکید می‌شود تا بر نقش ایدئولوژی‌های انقلابی و نارضایتی‌ها در سطح فردی. در این نوع تحلیل‌های شبکه‌محور و ساختاری، عوامل فرهنگی ممکن است ضروری باشد، اما این تحلیل‌ها در تبیین چرایی وقوع انقلاب در یک مکان و نه در جای دیگر به نسبت ضعیف ارزیابی شده است. سایر محققان مخالفند که ایدئولوژی — و به‌ویژه احساس نبود حکمرانی مشروع — خواه در دولت-ملت‌ها خواه در سازمان‌های سلسله‌مراتبی شبه‌دولتی مثل زندان‌ها، عاملی مهم در تولید مقاومت و انقلاب است (گلدستون و یوسیم ۱۹۹۹). اما وقتی فهم انقلاب‌ها مهم می‌شود و نه فقط وقوع آنها، این پرسش طرح می‌شود که چه کسانی و با چه عواقبی در انقلاب‌ها شرکت می‌کنند، از این رو پرسش‌ها درباره

جامعه‌شناسی سیاسی چیست؟ | فصل سه: رژیم‌ها ...

ایدئولوژی‌ها و نارضایتی‌ها دوباره اهمیت می‌یابد.

یک نقطه شروع برای چنین مباحثی پذیرش این نکته است که انقلاب‌ها، به‌خصوص پس از موج اول انقلاب‌های اجتماعی مدرن، از یکدیگر مستقل نیستند. انقلاب‌های اجتماعی بزرگ که در تحلیل تطبیقی اسکاچپول (۱۹۷۹) «مواردی» مستقل از هم طرح می‌شوند، در وقایع انقلابی بعدی همچون عوامل علی فرهنگی حضور می‌یافت. کیفیت «مشروطه‌گرای»^{۱۵۳} انقلاب فرانسه، با تأسیس مجمع نمایندگان و قوانین جدیدش، راهنمای انقلابیون بعدی در سایر کشورها شد تا بتوانند به‌سوی اهدافی متفاوت از آنچه پیروان انقلاب متأخرتر و غیرمشروطه‌گرای روسیه در ۱۹۱۷ دنبال می‌کردند پیش بروند. به زعم نادر سهرابی (۱۹۹۵) این الگوهای متفاوت تغییر سیاسی پارامترهای متفاوتی را برای بسیج منابع فراتر از قانون و نیز پارامترهایی را برای تلاش‌ها در راستای حفظ قدرت از طریق نهادهای سیاسی موجود تعیین می‌کند: «انقلابیون به جای آنکه خواهان سرنگونی سریع و کامل رژیم‌های قدیمی باشند، خواهان برپایی مجمعی با هدف بی‌اثرسازی ساختارهای سنتی حکمرانی بودند. این مسیر رسیدن به قدرت به انقلاب‌های مشروطه، نسبت به انقلاب‌هایی که پس از انقلاب روسیه ۱۹۱۷ روی داد، پویایی کاملاً متفاوتی بخشید» (۱۹۹۵: ۱۴۴۱).

در الگوی عضوگیری حزب کمونیست چین، که از محیط پرجنب‌وجوش انجمن‌های مدنی در دوران جنبش چهارم مه (۱۹۱۷-۲۱) برآمده بود، می‌توان مسئله‌ای مرتبط دید. اینجا تنوع در پیام فرهنگی ارسال شده نیست — پیامی که اول با الگوی انقلاب فرانسه و بعد با الگوی متفاوت انقلاب روسیه ارسال شد — بلکه تنوع در توان پذیرش مخاطبان مختلف است. شیائونگ شو^{۱۵۴} (۲۰۱۳) می‌پرسد چرا اعضای برخی از ۲۸ سازمان مدنی مورد مطالعه به تلاش‌های کمونیست‌ها برای عضوگیری واکنش مثبت نشان دادند، اما برخی دیگر واکنشی نشان ندادند؟

شو با مقایسه الگوهای عضوگیری در سازمان‌ها نتیجه گرفت که بیشترین جذابیت از آن گروه‌هایی بود که پیشاپیش به «پیگیری مداوم اعضا برای تحول خویشتن» متعهد بودند و «نوعی فرهنگ حزبی منظم و متعهد جمعی را پرورش می‌دادند و برای ایجاد اجماع لازم به منظور اتخاذ شکل جدیدی که نیاز به نظم و تعهد بیشتری داشت به حد کافی منسجم بودند» (شو ۲۰۱۳: ۷۷۶). همان‌طور که پروژه‌های دولت‌سازی آشکال انضباطی و خویشتن‌پروری را ترویج می‌داد و باعث تقویت نظم سیاسی می‌شد (بنگرید به فصل ۲؛ گروسکی ۲۰۰۳؛ ایکه‌گامی ۱۹۹۵)، فعالانی که به دنبال تغییر اجتماعی بودند نیز به دنبال عضوگیری در مجموعه‌های سازمانی‌ای بودند که دارای نوعی «قرابت انتخابی»^{۱۵۵} با جنبش انقلابی بودند.

در این مرحله، کیفیت بازگشتی نظم‌دهی سیاسی و تغییر سیاسی باید روشن باشد. از طریق فرایندهای «قفس‌کشی اجتماعی» و «انسداد اجتماعی»، شبکه‌هایی که از مناسبات خانوادگی، قومی، اقتصادی و سایر روابط ساخته شده‌اند به نظام‌های کنترل، که نگه‌دارنده مناسبات سلطه و نیز تأمین‌کننده کالاهای اجتماعی مشترک است، متصل می‌شوند. در هر زمان و مکان معین چنین ساختارهایی ممکن است پایدار به نظر برسد، اما این ساختارها با شبکه‌های بینابخشی‌ای ایجاد شده که فرصت‌هایی را نیز برای بسیج کردن به منظور به چالش کشیدن و، احتمالاً، تحول آن نظم‌های سیاسی فراهم می‌آورد. جامعه‌شناسی انقلاب بر مجموعه‌ای از چنین چالش‌هایی متمرکز است و توجهش بیشتر بر فرایندی است که در آن نظم‌های اجتماعی و سیاسی بی‌ثبات می‌شود. اما آنچه پس از بی‌ثباتی می‌آید نیز مهم است، عنوان مطالعه تطبیقی کلاسیک برینگتون مور را به یاد آورید: دیکتاتوری یا دموکراسی؟ در این فصل پیش از پرداختن به رویکردهای جامعه‌شناختی سیاست دموکراتیک — که تاکنون بزرگترین مؤلفه جامعه‌شناسی سیاسی در ایالات متحد و جاهای دیگر بوده است — به بحثی درباره بدیل مطرح شده از سوی محققان جنگ سرد می‌پردازیم: مسیر توتالیتار.

مسیر توتالیتار

همان‌طور که دیدیم، مطالعه جامعه‌شناختی انقلاب با یک پرسش خاص تاریخی درباره مسیرهای بدیل تغییر شکل گرفت: دموکراسی یا دیکتاتوری؟ هرچند در دو فصل بعد بر مسیر دموکراتیک تمرکز می‌شود، با وجود این احتمال به دست آمدن این نتیجه (یعنی رسیدن به دموکراسی)^{۱۵۶} آن حس فراگیر محتوم‌بودنی را که در پایان قرن بیستم داشت از دست داد. مارگارت تاچر^{۱۵۷} نخست‌وزیر بریتانیا در دهه ۱۹۸۰ ادعا کرد که برای دموکراسی «جایگزینی وجود ندارد»، در اسپانیا پس از مرگ فرانسیسکو فرانکو^{۱۵۸} در ۱۹۷۵ و در پی گذار از فاشیسم به دموکراسی، در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین در طول دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ پس از جایگزینی دیکتاتوری‌ها با حکومت‌های دموکراتیک، در انقلاب‌های ۱۹۸۹، از جمله گذار از سوسیالیسم دولتی در اروپای غربی و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نیز این درک ایجاد شد که برای دموکراسی جایگزینی وجود ندارد. اما چند دهه بعد کردوکارهای دموکراتیک در بسیاری از رژیم‌های سیاسی تحلیل رفت (لاکمن ۲۰۱۱)، رهبران اقتدارگرای جدیدی در بسیاری از نقاط جهان، حتی در دموکراسی‌های لیبرالی که مدت‌ها پیش تأسیس شده بود دوباره قدرت گرفته‌اند و حقوق اساسی و آزادی‌ها پایمال می‌شود. بنابراین، پیش از آنکه به دیدگاه جامعه‌شناختی دقیق‌تری نسبت به

جامعه‌شناسی سیاسی چیست؟ | فصل سه: رژیم‌ها ...

سیاست‌های دموکراتیک برسیم، مهم است که ویژگی و سرشت فرهنگی و سازمانی بدیل توتالیتز فهم شود.

نوع اولِ توتالیتاریسم ممکن است شکلی افراطی از نظام‌های متمرکز حکمرانی مستقیم قلمداد شود، که چارلز تیلی آن را شرح داده است (۱۹۹۲)؛ بنگرید به فصل ۱). دیکتاتوری‌های توتالیتار را در فرم داستانی، می‌توان در ۱۹۸۴ جورج اورول^{۱۵۹} دید، در این نوع دیکتاتوری صفحه‌نمایش‌ها همه‌جا هست، افراد را زیر نظر دارد و آنها را فرماندهی می‌کند، یا داستان کوتاه کلاسیک کورت ونه‌گات^{۱۶۰} (۱۹۸۸) (۱۹۶۸)، با عنوان «هریسون برگرون»^{۱۶۱}، که در آن آدم‌های جذاب باید ماسک بزنند یا ناقص‌العضو شوند و با استعدادها باید معلول شوند تا از برابری تحمیل‌شده از سوی حکومت در سطح فردی اطمینان حاصل شود. به لحاظ جامعه‌شناختی، معادل چنین تصویری از برابری و هویت تحمیلی تکه‌تکه‌شدن شبکه‌های اجتماعی به رهبری دولت است که می‌تواند مبنایی را برای خودمختاری یا مقاومت در برابر قدرت دولت متمرکز بر ساخته کند.

همچنین توتالیتاریسم به مثابه شکلی از نظم سیاسی یک «الگوی» مشخص برای «تغییر» ایجاد می‌کند (کروزیو ۱۹۶۴: ۲۲۶). چنین رژیم‌هایی به طور معمول با «سازمان‌های میانجی»^{۱۶۲} مخالف‌اند، اصطلاح «سازمان‌های میانجی» اشاره دارد به ظرفیت سازمان‌دهی هویت‌ها و شبکه‌هایی که دست‌کم تا حدی مستقل از دولت‌اند. از این لحاظ، توتالیتاریسم قرن بیستمی یک دستورالعمل حکومتی داشت که از دوران باستان برای حکمرانان شناخته شده بود. در این مورد، مایکل مان به نامه‌های ردوبدل شده میان تراژان^{۱۶۳}، امپراتور روم، و یکی از حکمرانان ایالتی که اجازه خواسته بود گروه‌های آتش‌نشان تشکیل دهد اشاره می‌کند. با توجه به آتش‌سوزی ویرانگری که آن زمان به تازگی در یکی از شهرهای مهم روی داده بود این درخواست منطقی به نظر می‌رسید، ولی تراژان آن را رد کرد به این دلیل که «این نوع گروه‌ها، هر اسمی به آنها بدهیم و با هر هدفی تشکیل شوند، صلح و آرامش را بر هم زده و ناگزیر به مجامع خطرسازی تبدیل خواهند شد» (۱۹۸۶: ۳۲۴).

رژیم‌های توتالیتار مدرن با چنین درکی، هرچند با شدت و حدت بسیار متفاوت، موجبات نابودی یا تصرف انجمن‌هایی را فراهم می‌سازد که ممکن است تهدیدی برای کنترل متمرکز از سوی رهبر باشد. در دوران مائو، چین حتی برنامه‌ای نمایش‌گون‌تر در پیش گرفت، برنامه از بین بردن تفاوت‌های فردی در لباس و رفع تمایزهای آموزشی بود و در عین حال جمعیتی عظیم را در سازمان‌های توده‌ای تحت نظارت دولت ثبت نام کردند. در نتیجه، اختلال‌های سیاسی عمده، همچون انقلاب فرهنگی (۱۹۶۶-۷۶)، از هویت‌ها و علایق از پیش تعیین شده، که پیش‌تر از

سوی سازمان‌های میانجی تثبیت شده بود، پیروی نمی‌کرد. در عوض، هم‌ترازی‌ها خصیصه‌ای بود برآمده از تضادهای درون آن سازمان‌های توده‌ای و نهادهای اصلی، از جمله مدارس و دانشگاه‌ها. همان‌طور که اندرو والدِر^{۱۶۴} استدلال کرده است «در طول تابستان ۱۹۶۶، نهادهایی که انتظارات دربارهٔ اقتدار را تثبیت کرده و منزلت و موقعیت فرد را به واکنش‌های سیاسی پیوند می‌داد، به سرعت و به شیوه‌های پیش‌بینی‌ناپذیر و بدیع فروپاشید.» افراد تحت فشار قرار گرفتند تا موضع‌گیری کنند، این موضع‌گیری ناگزیر آنها را در برابر کسانی قرار می‌داد که مواضع متفاوتی داشتند. «نشانه‌های رفتاری مورد انتظار، که در شرایط پایدار بسیار واضح بود، ناگهان درهم و برهم شد. این امر کسانی را که پیش‌تر به اشخاص مقتدر وفادار بودند، در تضادی که مولد هویت‌های جدید و منافع جدید فوری بود، در برابر یکدیگر قرار می‌داد» (۲۰۰۹: ۱۲-۱۳). دینگشین چائو^{۱۶۵} با مطالعهٔ جنبش دانشجویی تیان‌آنمن ۱۹۸۹ گسستی که بعد در کنترل سیاسی ایجاد شد را بررسی کرد، او توصیف مشابهی از بسیج در جامعه‌ای از هم گسیخته با تعداد محدودی شبکه که بتواند سازمان‌دهی مدنی و اپوزیسیون سیاسی را حفظ کند ارائه می‌دهد: «جنبش ۱۹۸۹ اغلب با هیجان‌ها، سخن‌پراکنی‌ها و عناصر فرهنگی سنتی به حرکت درآمد، درست به این دلیل که زیر سلطهٔ یک دولت اقتدارگرا بود، آن هم دولتی دارای یکپارچگی بیشتر و ظرفیت برای نفوذ در جامعه‌ای که توسعهٔ سازمان‌های میانجی در آن بسیار ضعیف و مشروعیت دولتی مبتنی بر عملکردهای اقتصادی و اخلاقی بود» (۲۰۰۱: ۳۵۵).

در مقابل دولت متمرکز همه‌جاحاضر، نوع دوم توتالیتاریسم بر تسخیر جامعهٔ مدنی به‌دست دولت استوار است. این بدیل فاشیستی است. دیلن رایل^{۱۶۶} استدلال می‌کند که فاشیسم یک فرض اساسی را در تحلیل توکویل دربارهٔ اهمیت جامعهٔ مدنی برای توسعهٔ سیاسی وارونه می‌کند. در حالی که توکویل استدلال می‌کرد این نیروی انجمن‌های خارج از دولت بود که توسعهٔ یک دولت اجرایی قوی و تحت کنترل را تداوم می‌بخشید (و از این رو تهدیدهایی که چنین دولت قدرتمندی می‌توانست برای دموکراسی به وجود آورد محدود می‌شد)، رایل با تکیه بر آرای آنتونیو گرامشی (۱۸۹۱-۱۹۳۷)، فیلسوف سیاسی ایتالیایی، استدلال می‌کند که «فضاهای انجمنی قوی می‌تواند رژیم‌های اقتدارگرای هژمونیک را تا حدی که انجمن‌ها محیطی مطلوب برای تشکیل احزاب اقتدارگرا فراهم می‌سازد تقویت کند» (۲۰۰۵: ۲۹۰). این الگو فهم از سیاست به‌مثابهٔ رقابت میان گروه‌های سازمان‌یافتهٔ خارج از دولت را کنار گذاشت و در عوض، انجمن‌های مدنی را در

جایگاه محیط‌هایی برای عضوگیری در دولت-حزب و نیز در حکم ابزارهایی برای اجرای سیاستگذاری دولت و افزایش ظرفیت دولت برای نظارت و اجبار^{۱۶۷} در نظر گرفت.

در این دو نوع دولتِ توتالیتر رابطه «دولت» و «جامعه» به لحاظ تحلیلی رابطه‌ای محوری است (چائو ۲۰۰۱). در چارچوب بینش نظری‌ای که با آن آغاز کردیم می‌توان گفت که یکی از ویژگی‌های اصلی رژیم‌های توتالیتر نوعی بی‌تناسبی عمیق در توسعه شبکه‌ها و ظرفیت سازمانی است. در نظر بگیرید که برای ایده‌آل توکویل از جامعه دموکراتیک، یعنی جامعه‌ای که حصارى باشد در برابر توسعه دولت اجرایی مستبد، انجمن‌های مدنی قوی لازم بود، اما رژیم‌های توتالیتر قدرتمند در شرایطی برساخته می‌شود که آن شبکه‌هایی که می‌تواند از گروه‌ها و انجمن‌های دیگر حمایت کند ضعیف باشند. با وجود این، حتی در این نوع محیط‌های نهادی هم بسیاری از مؤلفه‌های بنیادین کنش سیاسی و امکان‌ها برای تغییر هنوز مشهود است.

استیون پاف^{۱۶۸} و هیوجونگ کیم^{۱۶۹} با در نظر گرفتن معمای گذار ده هفته‌ای آلمان شرقی از رژیم استبدادی به ظاهر مستحکم به سقوط حکومت و تخریب دیوار برلین در نوامبر ۱۹۸۹، بر تلاقی‌گاه آگاهی درباره توزیع ناراضی‌ها و ساختار شبکه‌هایی که آگاهی از راه آن جریان می‌یابد تمرکز می‌کنند، شبکه‌های آگاهی‌ای که به مانند جوامع سنتی رادیکال‌های مرتجع کلهون زیرساختی را برای بسیج فراهم می‌سازد تا لحظه‌ای را که درمی‌یابند مقامات مقتدر ضعیف شده‌اند مغتنم بشمرد. بحث آنها با اذعان به ظرفیت نظارتی فوق‌العاده دولت آلمان شرقی و نحوه شکل‌گیری امکان‌ها برای بسیج سیاسی آغاز می‌شود: «حتی در رژیم‌های سرکوب‌گر تک‌سازمانی^{۱۷۰} دشوار نیست که شهروندان آگاهی کلی از عملکرد ضعیف دولت کسب کنند. آنچه اغلب مخفی می‌ماند این است که میزان گستردگی ناراضی‌های مشترک میان هم‌نوعان چقدر است، به خصوص در جایی که برقراری روابط خارج از محل دشوار است... در غیاب چنین اطلاعاتی ناراضی‌های فردی آنقدر از هم مجزا می‌شود که نمی‌تواند برانگیزاننده کنش جمعی باشد» (۲۰۰۳: ۴۰۸).

با وقایعی که برای سایر ملت‌ها روی داد — به خصوص «ده سال» بسیج و فعالیت جنبش «همبستگی» در لهستان — و نیز به دلیل عدم تطابق فناوری با قلمرو ظرفیت نظام نظارتی دولت به چالش کشیده شد. در مرز غربی آلمان شرقی برنامه‌های تلویزیون آلمان غربی برای بسیاری از افراد قابل دریافت بود و البته اخبار از طریق کانال‌های کم‌وبیش مخفی نیز منتشر می‌شد. به این سبب، وقتی خبرهایی

آمد از مسافرانی که برای تعطیلات به کشور سوسیالیست چکسلواکی رفته‌اند توانسته‌اند از آنجا به مقصد اروپای غربی بروند، خیلی زود سیلی از افرادی که به دنبال فرصت‌هایی برای «خروج» بودند به جریان افتاد.

این خروج‌ها هم به نوبه خود سایر اقدامات را تسریع کرد و بر برخی از جداافتادگی‌های حاصل از نظارت و بی‌خبری از نارضایتی‌های دیگران چیره شد. پاف و کیم به نقل از توماس شلینگ^{۱۷۱} اقتصاددان شرح می‌دهند که «به این ترتیب نقش «حوادث» را می‌توان نقشی هماهنگ‌کننده دید؛ این یک بدیل برای رهبری و ارتباطات علنی است. بدون چیزی شبیه به حادثه ممکن است اقدام‌کردن بسیار دشوار شود» (پاف و کیم ۲۰۰۳: ۴۰۹). اما این اقدام، اینجا منظور اقدام به خروج است، به احتمال زیاد از سوی کسانی صورت می‌گرفت که مرئی‌ترین رهبران بسیج سیاسی داخل آلمان شرقی بودند: «افرادی که زودتر خارج می‌شوند به احتمال زیاد در شمار آن دسته از ناراضیان‌اند که کمترین میزان وفاداری به دولت را دارند... خروج به قدری عمومی می‌شود که شهروندان بسیار زیان‌دیده اما به نسبت وفادار نیز ممکن است کشور را ترک کنند. این جدایی‌ها ضربه‌ای ویرانگر برای دورنمای جنبش است» (۲۰۰۳: ۴۱۳).

اینجا باز هم فرایندهای بازگشتی نظم‌دهی سیاسی و به چالش کشیدن نظم آشکار است. شبکه‌های اجتماعی برخی از مهم‌ترین مصالح را برای ساخت نظام‌های پایدار قدرت و کنترل متمرکز فراهم می‌سازد. اما شیوه‌های سازماندهی قدرت و کنترل گاه با تقویت و گاه با حذفِ کردوکارها و الگوهای مناسبات اجتماعی‌ای که در ابتدا بر اساس آنها ساخته شده، بر جامعه اثر می‌گذارد. این امر در انواع رژیم‌های توتالیتر اغلب منجر به ایجاد نظام‌های به شدت متمرکز حکمرانی مستقیم و پایگاه‌های ضعیف برای مخالفت شده است؛ اما وقتی بسیج — با هیجان، سخن‌پراکنی یا نظام نوظهور اپوزیسیون — شکل می‌گیرد، این رژیم‌های به ظاهر قوی گاه به طرز شگفت‌آوری شکننده می‌شود.

کنشگران — فردی یا جمعی — در برابر تلاش‌های نخبگان و دولت‌ها برای جلوگیری از بروز نارضایتی‌ها و بسیج سیاسی ممکن است به شیوه‌های مختلف، مثل «خروج» و «اعتراض»، واکنش نشان دهند (هیرشمن ۱۹۷۰؛ بنگرید به فصل ۱). خروج ممکن است مستلزم عزیمت واقعی و فرار از یک «قفس اجتماعی» معین باشد. از سوی دیگر، بسیج نارضایتی‌ها به شکل اعتراض ممکن است به فراخوانی برای نابودی نظم اجتماعی موجود منتهی شود. تعادل بین این دو گزینه، با نیروی وفاداری به ترتیبات موجود ترکیب می‌شود و امکان‌هایی را برای واکنش‌های

مختلف نسبت به مهار سیاسی نارضایتی‌ها شکل می‌دهد.

مسیرهای متفاوت دیکتاتوری و دموکراسی در طول سده‌های گذشته بازگشت‌ناپذیرند، اما این مسیرها برای تغییر همواره به طور بالقوه زیر فشار نارضایتی یا کشمکش داخلی و نیز زیر فشارها و فرصت‌های خارجی آسیب‌پذیر بوده‌اند. در دهه‌های اخیر، به واسطه جایگزینی شمار زیادی رژیم سوسیالیستی دولتی با دموکراسی‌های انتخاباتی، شاهد واژگونی چشمگیر سویه‌های نظام‌های توتالیتَر بوده‌ایم. تیموتی گارتون آش^{۱۷۲} (۱۹۹۰)، روزنامه‌نگار، این تغییرات چشمگیر ۱۹۸۹ را با ملاحظه اینکه تحول سیاسی «در لهستان ده سال، در مجارستان ده ماه، در آلمان ده هفته زمان برد» امیدوار بود که تحول سیاسی در چکسلواکی حتی سریع‌تر رخ دهد. اما کسانی که دغدغه ثبات دموکراسی‌ها را دارند نباید آسوده‌خاطر باشند. دموکراسی‌ها نیز به بازتولید و تحول شبکه‌های اجتماعی و هویت‌های مشترک نیاز دارد، چرا که هر دو در معرض فرسودگی یا تصرف به‌دست سایر تحرکات سیاسی است. با بررسی چشم‌اندازهای کنونی — و نیز آینده احتمالی — برای حاکمیت دموکراتیک لازم است بفهمیم این نوع خاص از رژیم سیاسی برای حفظ و تقویت ارزش‌های محوری‌اش درباره آزادی، برابری و حاکمیت مستقل مردمی چطور عمل می‌کند.

فصل چهار: اعتراض و رأی در سیاست دموکراتیک

سیاست دموکراتیک یک چالش تحلیلی قوی برای جامعه‌شناسی است. این چالش به‌خصوص زمانی بزرگ می‌شود که مسئله، فهم لیبرال دموکراسی به‌لحاظ جامعه‌شناختی باشد. تا بدان جا که اصول یک موجودیت سیاسی مشخصاً لیبرال با شهروندان خودبسنده، منطقی و دارای حقوق آغاز می‌شود، شبکه‌های اجتماعی، تعاملات، ویژگی‌های نوظهور و چارچوب‌های فرهنگی مشترک به پس‌زمینه رانده و گاه به‌تمامی محو می‌شود. در عوض تمرکز بر انتخاب و تأمل فردی است که در تصمیم‌گیری درباره اینکه آیا رأی بدهد، چطور رأی بدهد، یا آیا رأی دادن را با برخی از آشکال دیگر مشارکت سیاسی جایگزین کند یا خیر، اعمال می‌شود.

نظریه سیاسی مدرن اولیه درست با چنین تصویری از فرد آغاز شد. آن موقعیت فرضی را که روسو درباره‌اش بحث کرد به یاد آورید (فصل ۱). فردی اسیر فرد دیگری می‌شود. اسیرکننده باید مدام از اسیرش حفاظت کند؛ اسیر به‌دنبال هر فرصتی است که ضربه‌ای به سر اسیرکننده بزند و به‌سوی جنگل فرار کند. اینجا هیچ پیوند اجتماعی‌ای از قبل وجود ندارد، بلکه دو فرد در وضعیتی قرار می‌گیرند که توماس هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸)، نظریه‌پرداز قرارداد، آن را «وضع طبیعی»^{۱۷۳} می‌نامد، که «وضع جنگی»^{۱۷۴} نیز انگاشته شده است. با این نقطه شروع مسئله اصلی به شرایطی مربوط می‌شد که در آن فرد دارای حقوق، اما غیراجتماعی، موافقت می‌کند که در ازای امنیتی که از سوی قدرت حاکمیت مستقل فراهم می‌شود از حقوق طبیعی‌اش صرف نظر کند. سازوکار اصلی برای تولید این نظم اجتماعی مفهوم «قرارداد اجتماعی» بود.

این پروژه نظری نظم اجتماعی را ساخته توافق افرادی می‌انگارد که پیشاپیش مستقل و دارای حقوق طبیعی و استعداد عقلی‌اند. این شیوه اندیشیدن برای رژیم‌های دموکراتیکی که در بسیاری از نقاط جهان مدرن بدیهی تلقی شده، بنیادین است. همچنین بسیاری از نظریه‌پردازانی که می‌کوشیدند شکلی از نظم سیاسی را به تصویر بکشند که متفاوت از پادشاهی‌هایی با مشروعیت الهی باشد این مفروضات را قبول داشتند، مفروضاتی که کماکان بر شیوه اندیشیدن ما درباره سیاست، چه در مقام دانشگاهیان و چه شهروندان، تأثیرگذارند. ما به عنوان اعضای به خوبی جامعه‌پذیرشده در رژیم‌های لیبرال دموکراسی درست مثل ماهی‌هایی که گاه گفته می‌شود هیچ تصویری از آب ندارند، دشوار بتوانیم به فراتر از شهروندان منفرد نگاهی بیندازیم تا شبکه‌ها، قفس‌های اجتماعی و الگوهای انسداد اجتماعی را، یعنی چیزهایی را که جامعه‌شناسی سیاسی جهان‌های غیردموکراتیک و

پیشادموکراتیک تحت تأثیر قرار می‌دهد، ببینیم.

یکی از مشهورترین نظریه‌پردازان دموکراسی آمریکایی نشان داد که چطور پس از تثبیت انگاره فرد در مقام کنشگر، ابعاد ارتباطی و اجتماعی زیست سیاسی (بی‌ارجاع به قانون)^{۱۷۵} مستقر می‌شود. الکسی دو توکویل فصل معروفش «درباره مشارکت سیاسی در ایالات متحد»^{۱۷۶} را با این ادعا آغاز می‌کند که «آمریکایی‌ها از بدو تولد آموخته‌اند که باید به‌تنهایی بر موانع و گرفتاری‌های زندگی غلبه کنند. اقتدار اجتماعی آنها را محتاط و اندیشناک می‌کند، آنها فقط زمانی بر قدرت آن اقتدار تکیه می‌کنند که بی آن نتوانند کاری کنند.» اما این بینش قدرتمند درباره فردگرایی بلافاصله مشروط می‌شود: «مانعی مسیر عمومی را مسدود می‌کند، عبور و مرور مختل می‌شود. ساکنان منطقه فوری هیئتی مشورتی تشکیل می‌دهند. از این هیئت آنّا تشکیل‌شده یک قوه اجرایی بیرون می‌آید که پیش از آنکه به ذهن کسی خطور کند که به مرجعی بالاتر از مقامات مربوط مراجعه کند، درد را درمان خواهد کرد» (۲۰۰۴: ۲۱۵). این معجزه سیاسی، که با آن خود افراد با هم همکاری می‌کنند تا از اقدام برخی از عوامل حکومت مرکزی پیشگیری کنند، راحت می‌تواند زیر سایه ادعای اولیه فردگرایی و آزادی به‌مثابه ارزش‌های سیاسی اصلی قرار بگیرد. برای اینکه در سیاست دموکراتیک مدرن جامعه‌شناسی را دوباره کشف کنیم، لازم است با بازاندیشی در تصویر این فرد رأی‌دهنده محاسبه‌گر تصمیم‌گیرنده آغاز کنیم و پرسش‌هایی را مطرح کنیم که به بررسی ژرف‌تر نحوهٔ برساخت اجتماعی چنین شهروندی‌ای می‌پردازد. باید بررسی کنیم چطور مجموعهٔ انتخاب‌ها، و منابعی که آنها با آن مواجه‌اند، محصول بسترها و فرایندهای اجتماعی متمایزند. نظر به اینکه فصل‌های پیشین بر مفصل‌بندی شبکه‌های اجتماعی درون نظم‌های سیاسی متمایز تمرکز داشت، جامعه‌شناسی دموکراسی به تمرکز بیشتری بر افراد نیاز دارد، زیرا افراد در شبکه‌های متعدد جایگیر شده‌اند و به لحاظ نهادی به مثابه تصمیم‌گیران «مستقل» برساخت شده‌اند.

همانند فصل قبل دربارهٔ رژیم‌ها و انقلاب‌ها، به جهان جامعه‌شناسی آمریکایی بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم وارد می‌شویم. وقتی برخی از محققان درگیر پروژهٔ تطبیقی فهم مسیرهای دیکتاتوری و دموکراسی بودند، دیگران تحقیقات‌شان را بر عملکرد دموکراسی آمریکایی متمرکز کردند و دریافتند که دموکراسی آمریکا یک نمونه است و، از این رو، الگویی است که سایر ملت‌ها می‌توانند و باید طالب آن باشند.

الگوی جامعه‌شناختی رأی‌دهی

در این درک لیبرال از دموکراسی، انتخابات مؤلفه‌ای محوری بود و، از این رو، یکی از معماها این بود که چرا مردم آن طور رأی دادند. در پی جنگ جهانی دوم پژوهشگران اجتماعی خوب آگاه بودند که آدولف هیتلر انتخاب شده بود که در آلمان بر مسند قدرت تکیه بزند، هر چند رویدادهایی که او به واسطه آنها به بالاترین مقام دست یافت بسیار مبهم و مصیبت‌بار بود. پژوهشگران به نقش کلیدی کهنه‌سربازان در انتخاباتی که منجر به برآمدن رژیم فاشیستی در ایتالیای دوران بنیتو موسولینی شد نیز توجه داشتند. این واقعیت که هر دو مسیر اخیر در اروپای غربی، که به سمت توتالیتاریسم رفت، با پیروزی‌های انتخاباتی آغاز شد به این معنی است که انتخابات به خودی خود تضمینی برای دموکراسی پایدار نیست. فهم اینکه چرا مردم آن طور رأی دادند ضروری است — به‌واقع اگر اصلاً رأی داده باشند.

رویکرد جامعه‌شناختی برای تبیین رفتار رأی‌دهی با توسعه سنجش افکار عمومی و تحقیق پیمایشی به بلوغ رسید. نخستین نظرسنجی در مقیاس وسیع در میانه دهه ۱۹۳۰ انجام گرفت، کارهای گالوپ و روپر (lgo ۲۰۰۷) در این دوران برجسته بود، این رویکرد، با مطالعات وسیع در طول جنگ جهانی دوم، برای تحقیقات، هم در دانشگاه و هم پژوهشکده‌های سیاست‌گذاری^{۱۷۷} اعتبار بیشتری کسب کرد، نمونه بارز آن مطالعات سرباز آمریکایی اثر ساموئل استوفر^{۱۷۸} است، که تلاشی گسترده با رویکرد روانشناسی اجتماعی و پویایی‌های سازمانی بود برای فهم و ارزیابی تلاش‌هایی که برای پیروزی در جنگ صورت گرفت (رایان ۲۰۱۲). در پیمایش‌ها اطلاعات درباره جهان سیاسی به شیوه خاصی تنظیم می‌شود.

واحد سنجش اطلاعات فردی است، این اطلاعات مجموعه‌ای است از ویژگی‌های مربوط به فرد (سن، جنسیت، شغل، سطح تحصیلات، درآمد، نژاد، مذهب و غیره) و نیز مجموعه‌ای از ترجیحات، نظرات و گزارش‌های رفتاری. اگرچه جامعه‌شناسان سیاسی پس‌اجنگ گاه پرسش‌هایشان را با توجه به روابط تنظیم می‌کردند و درباره تأثیر رهبران جامعه بر سایر رأی‌دهندگان می‌پرسیدند (لازارسفلد و همکاران ۱۹۴۴)، بسیاری از کارهای نظری این ویژگی‌ها را به مفروضاتی درباره عضویت در گروه ربط می‌دادند (برلسون و همکاران ۱۹۵۴). در این سیر استدلالی، با توجه به فرض «همسان‌دوستی»^{۱۷۹} (فرضی که می‌گوید «کبوتر با کبوتر، باز با باز»^{۱۸۰})، پاسخگویان به پیمایش‌ها از گروه‌ها یا دسته‌بندی‌های مختلفی، مثل خانواده‌ها، گروه‌های شغلی، دسته‌بندی‌های مذهبی و فعالیت‌های اوقات فراغت در نظر گرفته

می‌شدند. به موجب «گروه‌هایی» که در حکم منبع هویت‌ها یا ویژگی‌های مختلف شناخته می‌شدند، فرض این بود که افرادی که در نگرش‌ها و ترجیحات سیاسی‌شان با هم مشترک‌اند با هم در ارتباط و گفت‌وگو قرار می‌گیرند. این بینش دست‌کم دو شاخه متمایز از پژوهش را ایجاد کرد که جامعه‌شناسان سیاسی و دانشمندان علوم سیاسی آن دو را دنبال کردند. یک شاخه، که ماهیتاً تطبیقی بود، به دنبال تشخیص تمایز دموکراسی آمریکایی (در میان سایر دموکراسی‌ها) به لحاظ آرایش خاص عضویت‌های اجتماعی متقاطع یا هم‌سو در هر کشور بود (الموند و وربا ۱۹۶۵؛ لیپست و روگن ۱۹۶۷؛ شات‌اشنایدر ۱۹۶۰). شاخه دوم به دنبال تشخیص قدرت نسبی این نگرش‌های اجتماعی گوناگون در شکل‌دادن به تصمیم برای رأی‌دادن به این شیوه یا آن شیوه و پیوستن به این حزب یا آن حزب بود. از آنجا که روش‌های تحقیق پیمایشی تحت کنترل فناوری‌های جدید تحلیل رگرسیون در آمده بود، این شاخه پژوهشی دوم «الگوی جامعه‌شناختی رأی‌دهی» را تعریف کرد.

پیش از این با نسخه‌ای پیش‌دموکراتیک از این الگو، در آن دسته از نظریه‌های انقلاب که با شناسایی طبقات گوناگون و منافع مشخص اقتصادی‌شان آغاز می‌شود، مواجه شده‌ایم (فصل ۳). به یاد آورید که چطور محققانی مانند برینگتون مور خط سیرهای سیاسی به سوی دموکراسی و دیکتاتوری را با شناسایی پیکربندی‌ها و اتحادهای گوناگون میان نخبگان زمین‌دار، دهقانان، بازرگانان و کارگران شهری تعیین کردند - «گروه‌های» اقتصادی که فرض می‌شد با منافع و نارضایتی‌های گوناگون بین‌شان ارتباط برقرار می‌شود. این دیدگاه «ساختاری» که وارد مطالعه سیاست دموکراتیک شد، انتظاراتی را ایجاد کرد که بر طبق آن رفتار رأی‌دهی و وفاداری حزبی می‌تواند به روشی یکسان متأثر از موقعیت اقتصادی هر یک از شهروندان منفرد باشد. محققان برای درک این پیامدها الگوهای پیچیده‌تری ارائه دادند که در آن «متغیرهای ساختاری اجتماعی، از جمله منشأ طبقاتی و شغل، همچون عملگرهایی در دهانه قیفی دیده می‌شد که به نگرش‌های اجتماعی-روانشناختی (در وهله اول نگرش‌های سیاسی و هویت‌یابی حزبی) در انتهای باریک قیف می‌انجامید و در نهایت منتهی به پیش‌بینی گزینه رأی می‌شد» (مانزا و همکاران ۱۹۹۵: ۱۴۰؛ برای دسترسی به متن اصلی درباره «قیف علیت»^{۱۸۱} بنگرید به کمپیل و همکاران ۱۹۶۰). با وجودی که می‌توان این الگو را در شماری از نظام‌های اروپایی که در آن هویت حزبی به وضوح به طبقه ربط دارد هم دید (یکی از موضوعات فصل ۵)، محققان دریافتند که طبقه اغلب تکیه‌گاه توضیحی فوق‌العاده ضعیفی برای رفتار رأی‌دهی و نظرات فراهم می‌سازد.

جامعه‌شناسان سیاسی و دانشمندان علوم سیاسی برای فهم این فقدان غیرمنتظره ارتباط قوی میان موقعیت اقتصادی-اجتماعی یا ساختاری و کنش‌های سیاسی تعدادی بدیل نظری ارائه کرده‌اند. برخی از جامعه‌شناسان سیاسی و دانشمندان علوم سیاسی رابطه ضعیف و رو به ضعف بیشتر میان رأی‌دهی و موقعیت طبقاتی را به فرایندهایی نسبت داده‌اند که به یک معنا افراد را از بستر طبقاتی‌شان «آزاد» می‌سازد: «جزو طبقه متوسط شدن»^{۱۸۲} یا تحرک اجتماعی، یعنی فرایندهای یادگیری سیاسی که از طریق آن «شهروندانی که با آموزش بهتر توانمند شده‌اند می‌توانند تصمیم‌های سیاسی مستقل از قیدوبندهای وفاداری طبقاتی یا سایر نگرش‌های اجتماعی اتخاذ کنند» (مانزا و همکاران ۱۹۹۵: ۱۴۴). سایر جامعه‌شناسان سیاسی و دانشمندان علوم سیاسی به پیدایش مجموعه جدیدی از ارزش‌های «پساماتریالیستی» مربوط به جنبش‌های زیست‌محیطی و حقوق همجنس‌گرایان یا برجسته شدن هویت‌هایی غیر از طبقه، یعنی هویت‌هایی بر مبنای جنسیت، نژاد و مذهب اشاره کرده‌اند. در آخر، حتی برخی از آنها استدلال می‌کنند که تغییرات گسترده در سازماندهی و کیفیت اقتصاد، محاسبات انتخاباتی افراد را تغییر داده، زیرا آنها خود را در جایگاه مصرف‌کنندگان، یا بدهکاران، یا دریافت‌کنندگان فعلی و آینده مزایای دولتی می‌بینند. مانزا و همکاران در پایان بررسی موضوعی‌شان به نتیجه‌گیری معقول و متعادل می‌رسند: «تا این مقطع زمانی فقط یک نتیجه قطعی است: در هیچ کشور سرمایه‌داری دموکراتیکی در انتخابات ملی رأی کاملاً مستقل از طبقه نبوده است» (۱۹۹۵: ۱۵۸).

با وجود این ثابت شده که طبقه __ که اغلب در قالب دو مفهوم درآمد و شغل عملیاتی و تعریف می‌شود و این دو مفهوم کاملاً یکسان نیست __ برای توضیح مشارکت سیاسی هم ضروری است و هم ناکافی. یک گروه سه نفره از دانشمندان علوم سیاسی __ سیدنی وربا، کی لمان شلوزمن و هنری برادی^{۱۸۳} (۱۹۹۵) __ در تلاشی مهم برای حل این معماها دست‌کم برای الگوهای مشارکت سیاسی در ایالات متحد، نظرسنجی بزرگی به نام پروژه مشارکت مدنی^{۱۸۴} انجام دادند. هدف آنها فهم عوامل تعیین‌کننده طیف وسیعی از رفتارهای سیاسی از جمله داوطلب شدن، نامه‌نوشتن به نشریات یا مقامات و شرکت کردن در اعتراضات بود. تحلیل آنها به روشن شدن نقش گیج‌کننده بستر اقتصادی-اجتماعی در تبیین رفتار سیاسی کمک می‌کند. منزلت اقتصادی-اجتماعی (SES)^{۱۸۵} به جای آنکه همچون عاملی مجزا عمل کند، در مسیرهای متعدد یا همچون «مجموعه عوامل مشارکتی» (که به واقع در هم تنیده شده عمل می‌کند: برخورداری آغازین از مزیت منابع، با درگیری

ذهنی در سیاست و قرارگیری در شبکه‌های استخدام سیاسی مرتبط است» (۱۹۹۵: ۲۰). از آنجا که هر کدام از این عوامل — منابع، درگیری و استخدام — می‌تواند تحت تأثیرات دیگری غیر از پیشینه خانوادگی، مانند حضوریافتن در کلیسا، تعلق داشتن به یک اتحادیه، یا تحصیلات عالی، نیز قرار بگیرد، قدرت تبیینی محض منزلت اقتصادی-اجتماعی اغلب قدرتی خاموش است. هرچند این ترکیب غنی از بسترهای اجتماعی و پیوندهای شخصی ممکن است برای بسیاری از رفتارهای سیاسی اهمیت داشته باشد، ولی به نظر نمی‌رسد این عوامل پیش‌بینی کنند که چه کسانی کمک‌های سیاسی خواهند کرد. برای این کنش سیاسی، فقط درآمد خانواده اهمیت داشت (۱۹۹۵: ۲۸).

گرچه بحث‌ها بر سر عوامل تعیین‌کننده رفتار رأی‌دهی ادامه دارد، ولی این الگوها اغلب تصویر خاصی از نحوه عملکرد سیاست‌ارائه می‌دهد. بینش اصلی این است که ترجیحات و کنش‌های فردی، از جمله رأی‌دهی، «ورودی» یک نظام سیاسی است که «خروجی» خاصی را به شکل سیاستگذاری‌ها و خدمات عمومی تولید می‌کند. در فصل بعد چالش‌هایی در این چارچوب معرفی خواهد شد که نشان می‌دهد چطور ترجیحات و کنش‌ها خود محصول سیاستگذاری عمومی است. اما پیش از رفتن به فصل بعد، در این فصل تعدادی از رویکردهای جامعه‌شناختی برای مطالعه مشارکت سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرد: اجتماعی‌شدن سیاسی^{۱۸۶}، ابزارهای سازمانی برای مشارکت، و رویکردهای شناختی یا فرهنگی برای شکل‌گیری ترجیحات و فهم منافع. این بحث‌ها با تبیین‌هایی درباره چرایی عدم مشارکت مردم، از جمله ساختارهای نهادی طرد مثل محرومیت از حق رأی، و شرایط «بی‌تفاوتی منطقی»^{۱۸۷} حتی در میان کسانی که در حق رأی و حق مشارکت‌شان تردیدی نیست، همراه است.

اجتماعی‌شدن سیاسی و برساختن شهروندان

همان‌طور که رژیم‌های سیاسی به دنبال پرورش افرادی مطیع و منضبط بوده است (بنگرید به فصل ۲)، رژیم‌های دموکراتیک نیز مادامی دوام می‌آورد که در جهان‌های اجتماعی‌ای جای گرفته باشد که متمایزترین نوع شهروندان را برمی‌سازد. اگر انواع مختلف رژیم‌ها برداشت‌های متمایزی از فرد را مفروض بگیرد (مثلاً فرد دارای حقوق، فرد برانگیخته‌شده با منافع یا وفاداری‌ها و غیره)، انواع مختلف نظم سیاسی نیز انواع متمایز افراد را می‌پروراند. متولدشدن در جامعه‌ای با نوع خاصی از سازماندهی (یا تصمیم به جابه‌جایی مکان در مراحل بعدی زندگی) موجب قرارگرفتن در معرض فرایندهای خاص اجتماعی‌شدن سیاسی می‌شود. قدرت این اثرگذاری با یافته‌های مکرری نشان داده می‌شود که در آن یکی از بهترین پیش‌بینی‌کننده‌ها برای هویت‌یابی فرد با یک حزب سیاسی شناسایی حزب والدین آن فرد است (نیومن ۱۹۸۶: ۹۵-۶)، گرچه تحقیقات اخیر اهمیت درک فرزندان __درست یا غلط__ از وفاداری‌های حزبی والدین‌شان را اثبات کرده است (اُویدا و حاتمی ۲۰۱۵). برای سنت‌های مذهبی و قومی نیز به همین نحو تأثیرات ماندگار و قوی بر فرهنگ سیاسی نشان داده شده است (الازار ۱۹۷۵).

در نسل اول تحقیقات پس از جنگ درباره هویت‌یابی حزبی و اجتماعی‌شدن سیاسی خانواده، طبقه و فرهنگ مذهبی در رأس (داده‌های پژوهشی) قرار داشت. اما در همان دوران پس از جنگ نیز کثرت اشکال جدیدی از اثرگذاری سیاسی دیده

می‌شد، زیرا تلویزیون نیروی خود را، در حکم عاملی بالقوه در شکل‌دادن به ترجیحات و جهت‌گیری‌های سیاسی دربارهٔ مسائل خاص، به نیروی جراید و رادیو افزود. علی‌رغم دعوی‌های متداول مبنی بر اینکه افزایش قطب‌بندی میان نخبگان و پوشش رسانه‌ای سیاست، باعث قطبی‌شدن مشابه در هیئت انتخاب‌کننده شده است، ثابت شده که شواهد برای چنین ارتباط علی‌ای مبهم است (فیورینا و آبرامز ۲۰۰۸؛ پرایر ۲۰۱۳). از ادعای علی مخالف — مبنی بر اینکه رسانه‌های افراطی به طور فزاینده‌ای نمایانگر واکنش به قطبی‌شدن هیئت انتخاب‌کننده است — نیز حمایت گسترده‌ای نشده است. در عوض، برخی از محققان به تغییر فناوری‌ها و انگیزه‌های اقتصادی برای توجیه افزایش پخش برنامه‌های رادیویی گفت‌وگوهایی با رویکرد محافظه‌کارانه^{۱۸۸} اشاره می‌کنند (بری و سوبیراج ۲۰۱۱). اما، همان‌طور که آشکار خواهد شد، وقتی بحث از احزاب سیاسی (فصل ۵) و جنبش‌های اجتماعی (فصل ۶) باشد، قاب‌بندی رسانه‌ای می‌تواند در زمینه‌های خاص تأثیرات قدرتمندی بر آگاهی و ترجیحات و میل به مشارکت شهروندان بگذارد.

اجتماعی‌شدن سیاسی بسیار ریشه‌ای‌تر از هویت‌یابی حزبی و قرارگیری در معرض رسانه است. همان‌طور که الکسی دو توکویل در اوایل قرن نوزدهم در ایالات متحد مشاهده کرد، کودکان مهارت‌های دموکراتیک پایه‌ای را در بازی‌ها یاد می‌گرفتند. بعدتر در همان قرن، مدارس بسیاری بر اساس نسخه‌ای آمریکایی به نام الگوی «لنکستری»^{۱۸۹} سازماندهی شد. در این الگو یک دانش‌آموز برای نظارت بر کل کلاس، که اغلب بسیار بزرگ بود، برای مدت‌زمان محدودی انتخاب می‌شد. وقتی آن مدت‌زمان که یک هفته یا یک ماه یا یک ترم بود به پایان می‌رسید، دانش‌آموز ناظر در جایگاه یکی از دانش‌آموزان تحت نظارت قرار می‌گرفت (بیکر ۱۹۸۳: ۹۲-۴). از این رو انتظار می‌رفت با تمرین چرخش مقام — یکی از قواعد بنیادین دموکراسی انتخاباتی — دانش‌آموزان یاد بگیرند قدرت خود را مسئولانه و منصفانه به کار بگیرند تا وقتی به منزلت‌شان در جایگاه عضوی از کلاس برمی‌گردند مشمول تلافی نشوند.

از آنجا که صورت‌های بنیادین مناسبات اجتماعی با بودن سلسله‌مراتب و تقسیم کار مشخص تعریف شده است، تقریباً هر محیط اجتماعی می‌تواند بستری باشد برای اینکه فرد یاد بگیرد چطور به شیوه‌ای خاص سیاست‌ورزی کند و چطور نوع خاصی از شهروند باشد. همان‌طور که ادبیات غنی تاریخی و قوم‌نگارانه مستند کرده است، انواع مختلفی از سازماندهی‌ها و جنبش‌ها شیوه‌های خاصی از فهم خود را در حکم امر سیاسی بازتولید می‌کند و الگوهای مختلفی از هویت عمومی را در

خود دارد. این شناخت‌ها با ادعاهای طرح‌شده درباره اهمیت جامعه مدنی — که گفته شد حوزه گفتمان و کنش در آن به شکل خصوصی سازمان یافته اما گرایش عمومی دارد — پیوند تنگاتنگی دارد (بنگرید به فصل ۱). نمونه مشهوری در دموکراسی در آمریکا اثر توکویل این نکته بنیادی را بیان می‌کند. او با شگفتی از پدیده یک انجمن ملی می‌گوید که برای اعتراض به قوانین تعرفه گمرکی در دهه ۱۸۳۰ سازماندهی شده بود، به زعم توکویل این انجمن در حکم واسطه‌ای به کار گرفته می‌شد که در آن افراد نه فقط ترجیحات خود را وضوح می‌بخشیدند، بلکه شواهدی مبنی بر پذیرش گسترده نظرات‌شان به دست می‌آوردند. این برخلاف شیوه‌هایی بود که در رژیم توتالیتار آلمان شرقی باعث می‌شد افراد نتوانند راحت تشخیص دهند که آیا دیگران نارضایتی‌هایشان را بیان می‌کنند یا خیر (فصل ۳)، «در آمریکا شهروندانی که در اقلیت بودند به هم پیوستند تا در وهله اول قدرت عددی خود را معلوم و در نتیجه استیلای اخلاقی اکثریت را تضعیف کنند» و نیز مروج «رقابت میان ایده‌هایی» باشند که مشخص‌کننده استدلال‌هایی است که به احتمال زیاد باعث اقناع اکثریت می‌شود (۲۰۰۴: ۲۱۸-۲۰). وقتی به تدریج چنین انجمن‌هایی در حکم مدارس شهروندی عمل کنند، شهروندان یاد می‌گیرند بحث کنند، بحث‌ها را ارزیابی کنند و صبر داشته باشند تا استدلال‌های خوب اکثریت‌هایی را بسازد و بعد از آن استدلال‌های خوب از طریق انتخابات دموکراتیک ابراز شود.

اما در سایر محیط‌های سازمانی ممکن است افراد درس‌های پیچیده‌تری یاد بگیرند و به شیوه‌های متناقض در مقام شهروندان برساخته شوند. نینا الایسف در مطالعه‌ای درباره سازمان‌های غیرانتفاعی که با جوانان کار می‌کند نشان می‌دهد که رواج یک الگوی خاص، که او نامش را «پروژه توانمندسازی» می‌نهد، از «ترکیبی پیچیده از بودجه‌های دولتی، غیرانتفاعی و خصوصی برای تحول کل احساسات شخصی مردم و ادراک آنها از خویشتن استفاده می‌کند، تا بیماری‌های اجتماعی‌شان را با «توانمندکردن» آنها درمان کند. هدف این پروژه این است که مردم را به دولت نزدیک‌تر کند و نیز مردم را به یکدیگر نزدیک‌تر کند، تا مشارکت‌کنندگان بتوانند به شیوه‌های دموکراتیک تصمیم بگیرند» (۲۰۱۱: ۴).

اما، از طرف دیگر، وقتی مردم وادار به پذیرش مسئولیت مشکلات‌شان می‌شوند — و از این رو (اگر) مردم خود را در جایگاه مشکل درک کنند، حتی وقتی آن مشکلات ناشی از نظام‌های عمیقاً ریشه‌دار نابرابری باشد — این «پروژه‌های توانمندسازی» ممکن است هم فرصت‌هایی را برای اجتماعی‌شدن دموکراتیک فراهم سازد و هم محدودیت‌ها و حتی ناتوانی آن را آشکار کند.

قدرت این تحلیل در پیوند دادن الگوهای تعامل یا «آیین‌های همزیستی»^{۱۹۰} (الایسِف ۱۹۹۸) موجود در انواع مختلف سازمان‌ها با پیامدهای‌شان برای شکل‌دادنِ نفُس‌ها و تفوقِ مهارت‌ها و جهت‌گیری‌هایی است که ممکن است دلالت‌های سیاسی داشته باشد. اگر «پروژه‌های توانمندسازی» که از سوی برخی از سازمان‌های غیرانتفاعی رفاه اجتماعی پیش رفته‌اند گاه حاضر شوند از اهداف‌شان چشم‌پوشند، سایر تمهیدات در بقیه جاها ممکن است پویایی‌های مولد بیشتری را به حرکت درآورد. همان‌طور که کارمین سریانی^{۱۹۱} در تحقیقات خود دربارهٔ مشارکت عمومی در آب‌خیزداری ثابت کرده است، ادارات دولت فدرال مثل ادارهٔ حفاظت از محیط زیست می‌تواند با اقدامات تکنوکراتیک‌تر و بوروکراتیک‌تر دولت فدرال «در چارچوب‌بندی مجدد شناختی مشترک از مشکلات عمومی، با شهروندان عادی و انجمن‌های مدنی مشارکت کند، ابزارهای کاربردی برای کمک به حل مسئلهٔ مربوط به همکاری تولید کند، در ساخت شبکه‌هایی که بتواند اهرم اعتماد و یادگیری در سطح وسیع باشد کمک کند، و ابزارهای مشارکتی و مشورتی را هماهنگ کند» (۲۰۱۴: ۲۲۷). با چنین تمرکزی بر روابط میان سازماندهی کردوکارهای سیاسی و برساختن کنشگران مدنی، نوعی قرابت نظری میان تحلیل‌های سازمانی سیاست مشارکتی و مطالعات تاریخی تأثیرگرفته از فوکو (مثل گروسکی ۲۰۰۳؛ ایکه‌گامی ۱۹۹۵) دیده می‌شود که به طور خاص پروژه‌های سیاسی شکل‌گیری نفُس‌های منضبط را می‌کاود. اما در پیوند این دو ریسک بالایی وجود دارد، آنقدر که این پیوند این فرض را که جامعهٔ مدنی — یعنی عرصهٔ انجمن‌های عمومی با مدیریت خصوصی — حوزه‌ای مستقل از دولت است تضعیف می‌کند، انتقاد از دولت را تقویت می‌کند و ظرفیت برای بسیج‌کردن کنش سیاسی مستقل و حتی مخالف را می‌پروراند.

این پرسش که آیا انجمن‌های مدنی به لحاظ پرورش مهارت‌ها و الگوهای مشارکت به طور مداوم «مدنی» اند یا خیر، باعث تبادلی پویا میان جامعه‌شناسی سیاسی و تحلیل سازمانی شده است. مطالعات دربارهٔ سازمان‌های جنبش اجتماعی و اشکال جدید انجمن‌های مدنی (لی ۲۰۱۵؛ پولتا ۲۰۰۲؛ بنگرید به فصل ۶) با تصدیق اینکه

الگوهای سازمانی خود بر سازنده‌ی دعوی‌های هویت سیاسی و آرمان‌های نظم سیاسی است (کلمنز ۱۹۹۶)، چگونگی شکل‌گیری زیست سیاسی از طریق سازمان را بررسی کرده است. اینجا، همانطور که در تحلیل الایسف درباره‌ی «پروژه‌های توانمندسازی» دیدیم، یافته‌ها نشان‌دهنده‌ی دشواری‌های پرورش مستقیم کردوکارهای دموکراتیک است. مثلاً کارولین لی^{۱۹۲} (۲۰۱۵) در کتابش، دموکراسی خودت انجام بده^{۱۹۳}، صنعت گفت‌وگو و مشورت را مطالعه می‌کند. هرچند ممکن است این نام ناآشنا باشد، کردوکارها آشنا است. کردوکارها به این صورت است که شهروندان و ذینفعان دغدغه‌مند را در یک تالار همایش بزرگ گرد هم می‌آورند — مثلاً در هیوستون، پناهندگان نیواورلئان پس از توفان کاترینا؛ و در منهتن، ساکنان و صاحبان کسب‌وکار که به شهری پس از یازده سپتامبر می‌اندیشند. سپس آنها را دور میزهایی می‌نشانند تا درباره‌ی مجموعه‌ای از اعلان‌ها و پرسش‌های سازمان‌دهندگان ایده‌هایی ارائه دهند. گردانندگان بازخوردها را جمع می‌کنند و «اجماع» به دست آمده را روی صفحات بزرگ کاغذ که روی سه پایه‌ها یا اسلایدهای پاورپوینت که دست‌یاری آنها را به روز می‌کند نمایش می‌دهند.

سپس نتایج تجمیعی این نوع گردهمایی‌ها تحلیل و به دست مشاوران تنظیم می‌شود و به ادارات یا سازمان‌هایی که در ابتدا مأموریت این تلاش «بصیرت‌بخش»^{۱۹۴} را داده بودند ارائه می‌شود. لی با ترکیب مشاهده مشارکتی (هم در کنفرانس‌ها و هم در دوره‌های آموزشی)، مصاحبه‌ها، کارهای آرشیوی و یک نظرسنجی انجام‌شده با همکاری سایر محققان، ریشه‌های این کردوکارها را هم در پادفرهنگ فراگیر دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و هم در تکنیک‌های مدیریتی حقوقی دنبال می‌کند. اما تحلیل او از تبارشناسی فراتر می‌رود تا بر ساختن صنعت و هویت حرفه‌ای جدیدی را نشان دهد و نیز روشن سازد که چطور این الگوهای حرفه‌ای برای مدیریت تنش‌های درون سیاست معاصر، به‌خصوص در وقت کمبود منابع و فراوانی تقاضا^{۱۹۵} و نیز موقع نیاز به مدیریت شهروندان در مقام «مشتریان» دولت، عمل می‌کند. کسانی که مأمور اجرای طرح‌های مشورتی‌اند اغلب بر چارچوب‌بندی پرسش‌ها و ساختار گزینه‌های ارائه‌شده به شرکت‌کنندگان تأثیر می‌گذارند. برای شرکت‌کنندگان، این تجربه ممکن بود در لحظه توانمندساز باشد، ولی از شبکه‌های بسیجی که برای تبدیل تجربه مشورت به کنش سیاسی مؤثر ضروری است جدا شده بود.

مطالعات درباره‌ی اجتماعی‌شدن سیاسی، چه در خانواده‌ها، چه مدارس و چه انجمن‌های مدنی فرایندهای برساختن (یا عدم برساختن) شهروندان ماهر و توانمند را

نشان می‌دهد. اما به‌کار بستن این ظرفیت‌ها برای مشارکت دموکراتیک نیز به مجموعه‌های سازمانی‌ای نیاز دارد که این اجتماعی‌شدن سیاسی برای اشکال بسیج را، که ظرفیت اعمال فشار هدفمند بر تصمیم‌گیرندگان سیاسی و کمک به شکل‌دادن برنامه‌های سیاسی دارند، تحت کنترل در آورد. در برخی از موارد، زمینه تعامل ممکن است مهارت‌های دموکراتیک را ارتقا دهد فقط برای اینکه در نبود ارتباط معنادار و اساسی میان تجربه مشارکت و پیامدهای آن برای سیاستگذاری‌ها، این انتظارات جدید از بین برود. در زمینه‌های دیگر، سازماندهی مشارکت ممکن است با تأثیر واقعی بر پیامدهای معنادار مرتبط باشد و ادارات دولتی چرخه‌ای مطلوب تولید کند که مشوق مشارکت و سرمایه‌گذاری بیشتر در امور مدنی باشد. اما چنین فرصت‌هایی برای مشارکت‌کنندگان در شکل‌گیری سیاستگذاری همواره —یا حتی اغلب— با ابتکار کسانی که پیشاپیش قدرت را در دست دارند ایجاد نمی‌شود. شهروندان و فعالان، برای وصل کردن مشارکت به سیاستگذاری، صورت‌های جدیدی از بسیج جمعی را کشف و ابداع کرده‌اند، از این رو یک «کارگان مجادله»^{۱۹۶} یا «کارگان سازمانی»^{۱۹۷} غنی (کلمنز ۱۹۹۳؛ تیلی ۱۹۹۵) برای سیاست دموکراتیک ایجاد کرده‌اند.

کارگان‌های سازمانی

مردم با شرکت کردن در گروه‌ها با دیگران ارتباط برقرار می‌کنند. همان‌طور که بسیاری از پژوهشگران نشان داده‌اند کمیت و کیفیت این ارتباط‌ها —یا «سرمایه اجتماعی»— هم برای ظرفیت افراد به‌منظور مشارکت موفق در سیاست نهادینه‌شده و هم برای بسیج‌شدن در ظرف سیاست‌های مجادله‌ای مؤثر اهمیت دارد (پاتنام ۲۰۰۰).

در نتیجه یکی از مهمترین تأثیرات رژیم‌های سیاسی گوناگون در ظرفیت آنها برای پرورش پیوندهای اجتماعی یا مانع‌تراشی‌کردن در مسیر توسعه پیوندهای اجتماعی درون و میان دسته‌بندی‌های مختلف شهروندان نهفته است.

رژیم‌ها ممکن است با ترویج آزادی انجمن‌ها زمینه شکل‌گیری پیوندهای متقاطع در مقیاس گسترده را فراهم کنند، یا اینکه بر سر راه گروه‌های خودآیین در جامعه محدودیت ایجاد کنند و از این رو مانع از بروز اجتماعی بسیج مدنی شوند، این اغلب در رژیم‌های توتالیتار رخ می‌دهد (بنگرید به فصل ۳). در سایر موارد، توزیع حقوق دسترسی ممکن است مشوقی برای توسعه پیوندها درون گروه‌ها باشد، نه میان گروه‌ها.

سازماندهی حکمرانی و نیز ساختار زیست اجتماعی شیوه درک مردم از خودشان در مقام کنشگران سیاسی و الگوهای بسیج آنها برای شکل‌دادن به نتایج سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

اما همان‌طور که آن دسته از نظم‌دهندگان سیاسی از طیف وسیعی از شبکه‌های اجتماعی برای ساختن نظام‌های حکمرانی استفاده کرده‌اند، کسانی که به دنبال تأثیرگذاری بر سیاست‌اند می‌توانند به شیوه مشابهی در کشف الگوهای جدید برای سازماندهی کنش جمعی خلاق باشند. در نظام‌های سیاسی دموکراتیک، حتی اگر اغلب پاسخگوی ترجیحات رأی‌دهندگان نباشند، وضعیت‌هایی هست که در آن شهروندان به نسبت بی‌قدرت یا محروم راه‌هایی پیدا می‌کنند که به طور مؤثر برای تأمین حقوق، نفوذ و مزایای سیاسی بسیج شوند. الیزابت کلمنز^{۱۹۸} در لابی مردم^{۱۹۹} (۱۹۹۷) یکی از این وضعیت‌ها را در توسعه سیاسی آمریکا، در بسیج انجمن‌های داوطلبانه با عضویت گسترده همگانی در سیاست‌های انتخاباتی و قانونگذاری در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست، مورد بررسی قرار می‌دهد. کلمنز با نگاه به تلاش‌های انجمن‌های کشاورزان، نیروی کار سازمان‌یافته و گروه‌های زنان، که هم پوپولیسم دهه ۱۸۹۰ و هم ترقی‌خواهی^{۲۰۰} دو دهه پس از آن را تعریف کرد، الگوی غیرمنتظره‌ای را مشاهده کرد. فرضیه‌هایی هست که می‌گوید کسانی که بیشترین منابع و حقوق را در اختیار دارند و کسانی که تعدادشان بیشتر است از موفقیت سیاسی بیشتری بهره می‌برند، اما در یافته‌های کلمنز عکس این امر صادق بود. اگرچه زنان از حق رأی محروم بودند و برای ایفای نقش کنشگر سیاسی از مشروعیت فرهنگی برخوردار نبودند و همزمان به منابع مالی هم دسترسی نداشتند، اما زنان سازمان‌یافته موفق شدند برای خود حق رأی کسب کنند و در محروم‌کردن مردان بهرمنند از حقوق شهروندی از حق نوشیدن مشروبات الکلی

نقش ایفا کردند. در مقایسه با زنان، نیروی کار سازمان‌یافته با مخالفت شدیدتری مواجه شد و مقابله با آنها با موفقیت بیشتری همراه شد.

کلمنز با مقایسه تلاش‌ها و پیامدهای بسیج‌کردن در تعدادی از ایالت‌ها که به داشتن سیاست مترقی شهره‌اند استدلال می‌کند که کنشگران سیاسی به نسبت محروم با کشف شیوه‌های جدید سازماندهی اثرگذار می‌شوند. این الگوهای جدید اغلب شامل انتقال اشکال سازمانی از یک عرصه یا حوزه اجتماعی به حوزه دیگر است (سیوئل ۱۹۹۲). زنان طوری سازماندهی شدند که گویی تشکیلاتی تجاری برای دور زدن ممنوعیت‌های اشکال به شدت جنسیتی‌شده سیاسی بودند؛ کشاورزان و کارگران صنعتی طوری سازماندهی شدند که گویی جامعه‌ای برادروار برای به‌کار بستن الگوهای فرهنگی همبستگی در عصر سرمایه‌داری رقابتی بی‌رحمانه بودند. گروه‌های ذینفع بسیج‌شده با بهره‌بردن از جامعه مدنی مستقر — که دارای چندین روزنامه، محافل سخنرانی و نیز نظامی گسترده از آموزش همگانی که نفوذ سازمان‌یافته جنبش‌های اجتماعی به آن راه داشت — توانستند مسائلی را در دستور کار (دولت) قرار دهند (سطح دوم قدرت از نگاه گاونتا) و در درازمدت ترجیحات‌شان را از راه آموزش رسمی و غیررسمی تغییر دهند، آنها توانستند خطراتی را که به نظر گریزناپذیر می‌آمد به مسائلی تبدیل کنند که قابل حل بود.

این ظرفیت کنشگران به نسبت محروم — به لحاظ اوضاع اقتصادی یا از نظر جنسیت، سن، نژاد یا هر مبنای دیگر طرد سیاسی — برای اینکه با داشته‌های اجتماعی موجود که تاکنون سیاسی قلمداد نشده‌اند فعالیت را فی‌البداهه در پیش بگیرند، منبع مهمی برای بسیج جنبش‌های اجتماعی و تغییر سیاسی است. این پویایی‌ها در فصل ۶ مفصل‌تر بررسی خواهد شد، اما مهم است که در تجلیل قدرت کارآفرینی و نوآوری سیاسی از میان نروند. این اعلان اولیه برای خلاق‌بودن درباره سازماندهی سیاسی اغلب محصول نظام‌های ریشه‌دار، دیرپا و تخریب‌گر سرکوب و طرد سیاسی است. حتی در رژیم‌هایی که ارزش‌ها و مشارکت دموکراتیک به ظاهر ارج نهاده می‌شود، این فرایندهای طرد کنشگران و نیز مسائل، باعث ایجاد ابعاد سیاسی خاص یا تشدید نابرابری می‌شود.

ساختاردهی هیئت انتخاب‌کنندگان: محدودیت‌های نهادی مشارکت سیاسی

همان‌طور که از بحث اجتماعی‌شدنِ سیاسی آموختیم، تربیت خانوادگی و زندگی روزمره به شکل‌گیری نگرش‌ها، مهارت‌ها و ارزش‌هایی که ممکن است افراد را به مشارکت سیاسی فعال بکشاند یا نکشاند — کمک می‌کند. گرچه هیچکس به‌راستی نمی‌تواند از سیاست به معنای جامع آن فرار کند، اما مشارکت واقعی در زیست سیاسی سازمان‌یافته همگانی نیست. برخی از مهمترین پرسش‌ها در جامعه‌شناسی سیاسی این است که چه کسی مشارکت می‌کند و چرا. و به همان اندازه مهم، لازم است بفهمیم چه کسی مشارکت نمی‌کند و چرا.

یک گروه از پاسخ‌ها به این پرسش‌ها بر قوانین حاکم بر حقوق مشارکت تمرکز دارد. با اینکه انقلاب آمریکا به‌درستی انقلابی دموکراتیک توصیف می‌شود، ولی آغازگر دموکراسی بسیار محدودی بود. حق رأی به شیوه‌های مختلف، از ایالت به ایالت، شهر به شهر و بین انتخابات ایالتی و فدرالی محدود شد. اما الگوی کلی این بود که رأی به مردان سفید بالغ، گاه به کسانی که درون آن مرزها متولد شده بودند یا سال‌ها در آن کشور اقامت داشتند و گاه به مالکان زمین محدود می‌شد. این مورد آخر از ملاک‌های تعیین صلاحیت، به طور خاص در انتخابات محلی و در زمینه مالیات بر دارایی تا مدت‌ها پابرجا ماند. زنان اغلب حذف می‌شدند، هرچند گاه اگر مالکیت دارایی به نام آنها بود حذف نمی‌شدند. آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار، بومیان آمریکا، سایر اقلیت‌ها، مهاجران جدید (با اینکه بعد بسیار متنوع شدند)، تبهکاران، مجانین، و مفلسان نیز اغلب از حق رأی محروم بودند. بسیاری از تاریخ‌های سیاست آمریکا، با آغاز از این نقطه، با نظر به گسترش تدریجی و نزاع‌آمیز حق رأی تدوین شده‌اند. اما در سایر ملل آشکال بنیادین مشارکت سیاسی الزامی‌اند. مثلاً در بلژیک، ترکیه و استرالیا رأی‌دادن به لحاظ قانونی اجباری است، و نتیجه‌اش نرخ مشارکت ۸۰ تا ۹۰ درصد در رأی‌گیری‌های انتخاباتی اخیر بوده است، مقایسه کنید با نرخ مشارکت در انتخابات ریاست جمهوری اخیر در آمریکا که ۵۰ تا ۶۰ درصد بود (دسیلور ۲۰۱۵).

پیشینه حذف‌های دموکراتیک را می‌توان با الگوهای رابطه‌ای که برای ساخت نظم سیاسی محوری است درک کرد. دموکراسی‌ها، همچون سایر نظام‌های سیاسی، تا بدان جا که از شبکه‌های اجتماعی که لزوماً دموکراتیک نیست ساخته شده است، مقوله‌های نابرابری را در خود خواهد داشت. برخی از ویژگی‌ها را که حتی حق رأی مردان سفید را محدود کرده است در نظر بگیرید: آنها اغلب باید به سن خاصی برسند، به طور معمول این سن خاص معادل بزرگسالی و با معانی ضمنی ازدواج و والدبودن درک می‌شود؛ گاه به داشتنِ دارایی ملزم شده‌اند؛ در شماری از ایالت‌های

آمریکا در طول قرن نوزدهم، فقرا حتی اگر بزرگسال، مزدوج و مرد سفید بودند هم از حق رأی محروم شده‌اند. گاه تمایزهای بسیار ظریفی صورت می‌گرفت: ساکنان نوانخانه‌ها که کارهای خانگی را در ازای غذا و مکان انجام می‌دادند حق رأی داشتند؛ کسانی که کاملاً وابسته بودند از رأی‌دادن محروم می‌شدند (کیسار ۲۰۰۰: ۶۱).

برابری مردان سفید بزرگسال بر اساس مجموعه چیزهایی بنا نهاده شد که نظریه‌پرداز سیاسی راجر اسمیت^{۲۰۱} (۱۹۹۳) آنها را سلسله مراتب «انتسابی»^{۲۰۲} خوانده است که به ویژه با جنسیت، نژاد و نیز منزلت شغلی (با حذف وابستگان که در آن فقرا یک زیرطبقه مهم بودند) تعریف می‌شود. از این رو در اروپا و آمریکای شمالی تاریخ دموکراسی اغلب شرح گسترش تدریجی شهروندی کامل و دارای حق رأی بوده است، فرایندی که مسیرهای مختلفی را دنبال کرده و با آهنگ‌های مختلف پیش رفته است. مثلاً در بریتانیا تقریباً یک قرن مبارزه برای گسترش حق رأی میان مردانی که هر بار (که وارد این مبارزات می‌شدند نسبت به مبارزان پیشین)^{۲۰۳} دارایی کمتری داشتند در جریان بود؛ اما سال ۱۹۱۸ بود که تمام مردان بالای ۲۱ سال و شمار زیادی از زنان بالای ۳۰ سال دارای حق رأی شدند. برابری در سن رأی‌دهی برای مردان و زنان یک دهه دیگر به طول انجامید. از آن سو، در فرانسه میراث انقلاب حق رأی برای تمام مردان در سال ۱۷۹۲ بود؛ زنان تا سال ۱۹۴۴ به چنین جایگاه سیاسی‌ای دست نیافتند. در هر دو مورد، این واقعیت که دولت-ملت مرکزی یک امپراتوری نیز بود (فصل ۲) به این معنا بود که «تمام»^{۲۰۴} افراد نیز ممکن بود به لحاظ محل تولد، نژاد یا قومیت واجد شرایط باشند — یا نباشد.

در ایالات متحد، یک شکل سازمانی به لحاظ تاریخی بدیع — جنبش اجتماعی ملی (یانگ ۲۰۰۶) — از دو بسیج و حرکت مهم برای گسترش حق رأی و شماری مطالبات مرتبط حمایت می‌کرد. جنبش الغای برده‌داری و جنبش حقوق زنان، که گاه به موازات هم یا در اتحاد با هم یا با اهداف همپوشان فعالیت می‌کنند، نمونه‌های قدرتمندی است که نشان می‌دهد چطور کسانی که از مشارکت در واحد سیاسی (بعد دوم قدرت از نگاه گاونتا) حذف شده‌اند می‌توانند به شکلی خلاق فضاهایی جدید و ابزارهایی برای بسیج سیاسی پیدا کنند (بنگرید به فصل ۶). گرچه داستان تمام این جنبش‌های رهایی‌بخش — برای حقوق مدنی، حقوق زنان و حق رأی مهاجران — اغلب طوری ساختار یافته که گویی نقطه پایان آنها نوعی مشارکت سیاسی برابر و کامل است، اما وضعیت کنونی هیئت انتخاب‌کنندگان در ایالات

متحد چنین انتظاری را زیر سؤال می‌برد. پیروزی‌های انتخاباتی دموکراسی جکسونی در اوایل قرن نوزدهم باعث شد دهه‌ها از میان مردان سفید بزرگسالی که می‌توانستند رأی بدهند تعداد زیادی مشارکت کنند، الگویی که در ایالت‌های شمالی با قدرت دوام آورد. مردان سفید در جنوب با نرخ کمتری مشارکت می‌کردند. وقتی قانون حق رأی را گسترش داد و بعد در واقع به مردان آمریکایی آفریقایی‌تبار حق رأی قانونی داده شد، مشارکت کسانی که تازه حق رأی به دست آورده بودند هنوز پایین بود، و این نشان‌دهنده ترکیبی بود از ترس از سنجش افکار و انتظارات پایین درباره اهمیت و نحوه رأی‌دهی. در سال‌های بعد الگوی مشابهی تکرار شد؛ وقتی در ۱۹۲۰ اصلاحیه نوزدهم قانون اساسی در آمریکا^{۲۰۵} تصویب شد و تمام زنان بزرگسال حق رأی به دست آوردند و نیز وقتی در ۱۹۷۱ حق رأی برای افراد ۱۸ تا ۲۱ ساله گسترش یافت (رزنستون و هانسن ۱۹۹۳). اما با گذشت زمان افزایش تنوع در مجموعه نامزدها و نیز تغییر دغدغه‌هایی که رأی‌دهندگان را برای رأی‌دادن برمی‌انگیزد، در نرخ مشارکت گروه‌های جمعیتی مختلف نوسان بیشتری را ایجاد کرده است (برنز و همکاران ۲۰۰۱).

وقتی به شواهدی درباره اینکه رأی‌دهندگان چه کسانی‌اند توجه کنیم معمای رأی‌ندادن باز هم عجیب‌تر می‌شود. کسانی که در نظرسنجی‌های عمومی خودشان را «رأی‌دهندگان احتمالی» معرفی می‌کنند، بیش از ده درصد محتمل‌تر است که اظهار کنند «مالیات کمتر و خدمات کمتر» را ترجیح می‌دهند. در مقایسه با اینها، کسانی که برای رأی‌دادن اسم‌شان را ثبت نمی‌کنند، با اختلاف زیاد، «مالیات بیشتر و خدمات بیشتر» را ترجیح می‌دهند (مک‌الوی ۲۰۱۴؛ پیچ و همکاران ۲۰۱۳). الگوی رأی‌دهندگان منطقی یا مدل «سیاست جیب»^{۲۰۶} می‌تواند پیش‌بینی کند کسانی که بیشتر خواهان خدمات دولتی‌اند بیشتر احتمال دارد که برای دریافت آن خدمات بسیج شوند، اما عکس آن __ به ویژه در انتخابات میان‌دوره‌ای نسبت به انتخابات ریاست جمهوری __ احتمال بسیار بیشتری دارد.

چه چیزی این الگوی گیج‌کننده را توضیح می‌دهد؟ بخشی از پاسخ را می‌توان در روندی یافت که در آن مسائل در حکم موضوعاتی «خیلی جدی»^{۲۰۷} (الایسِف ۱۹۹۷) یا کمتر جدی درک می‌شوند. همان‌طور که در فصل بعد خواهیم دید، کسانی که درآمد بالاتر و ثروت بیشتری دارند در برابر تأثیر نظام مالیاتی بر رفاه آنی خود هماهنگ‌تر عمل می‌کنند و کمتر احتمال دارد آن مزایایی را که از برنامه‌های دولتی دریافت می‌کنند به نام خدمات دولتی تصدیق کنند. بخش دیگری از پاسخ درباره الگوهای رأی‌دادن و رأی‌ندادن در مقتضیات فنی برای اخذ رأی

نهفته است. نمونه‌ای افراطی از این نوع معضلات در تلاش‌های آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار برای رأی‌دادن در ایالت‌های جنوبی پیش از پیروزی جنبش حقوق مدنی دیده می‌شود. آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار در عین حال که به طور قانونی از حق رأی برخوردار بودند، برای رأی‌دادن مجبور به نام‌نویسی بودند، یک الزام به ظاهر فنی که اجازه می‌داد ایالت و مقامات محلی پلیس — گاه به شکل بوروکراتیک و گاه با اعمال زور — اجازه دخالت در مشارکت سیاسی پیدا کنند (موریس ۱۹۹۳). برخی از چشمگیرترین صحنه‌های مبارزه بر سر حقوق مدنی در جنوب آمریکا برای آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار بر جسارت لازم آنها متمرکز بود، آن هم جسارت در زمانی که می‌خواستند برای رأی‌دهی نام‌نویسی کنند که اغلب با موانع، تهدیدها و انتقام‌جویی‌های بسیاری مواجه می‌شدند (پین ۱۹۹۵). قدرت بوروکرات‌ها و مقامات محلی در تفسیر و کنترل اجرای قانون منجر به ایجاد امواج جدیدی از بسیج شده که بر «فرعیات متن قرارداد»^{۲۰۸} برابری سیاسی ترمکز دارد. نمونه‌ای بسیار قوی از این استراتژی را می‌توان در «قانون ثبت‌نام رأی‌دهندگان»^{۲۰۹} در سال ۱۹۹۳ مشاهده کرد. فرانسیس فاکس پیون^{۲۱۰} و ریچارد کلووارد^{۲۱۱} — که حرفه‌شان شامل جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، اجرای سیاستگذاری اجتماعی و کنشگری می‌شد — از این اصلاحات انتخاباتی حمایت کردند، این اصلاحات دغدغه‌های دیرین آنها درباره ظرفیت فقرا برای بسیج نفوذ سیاسی از طریق اعتراض، یا فشار مالی خدمات اجتماعی را به استراتژی جهت افزایش مشارکت پای صندوق رأی تسری می‌داد (پیون و کلووارد ۱۹۷۷). این قانون از مقامات دولتی می‌خواست که وقتی شهروندان واجد شرایط برای دریافت گواهینامه رانندگی یا برخی خدمات عمومی مراجعه می‌کنند ابزار و وسایل ثبت‌نام برای رأی‌دادن را نیز فراهم کنند (پیون و کلووارد ۲۰۰۰). حتی در اینجا یک فرصت به ظاهر برابر برای ثبت‌نام ممکن است آشکال جدید نابرابری ایجاد کند، به‌ویژه با توجه به دشواری‌های دسترسی به چنین امکاناتی برای کسانی که اتومبیل ندارند یا به وسایل حمل‌ونقل عمومی نزدیک نیستند. هر قدر هم که گستردگی مفهوم برابری در حق رأی ارج نهاده شده باشد، باز هم جزئیات اجرای آن ظرفیت ورود ابعاد جدید نابرابری را حفظ می‌کند.

در ایالات متحد در دهه‌های اخیر یکی از قدرتمندترین نمونه‌های این پویایی در رشد چشمگیر موارد محرومیت از حق رأی افراد بزهکار^{۲۱۲} مشهود است. این ادعای پایه‌ای مبنی بر اینکه با کسانی که مرتکب جرم‌وجنایات جدی شده‌اند نباید مانند شهروندان کامل رفتار شود موضوع جدیدی نیست؛ در جمهوری متقدم آمریکا جنایتکاران در میان زنان، کودکان، سفیهان، بردگان و بومیان آمریکا در جایگاه افرادی که واجد شرایط رأی‌دادن نیستند جای گرفته بودند (کیسار ۲۰۰۰). اما آنچه تغییر کرده است میزان محکومیت و حبس و نیز گسترش محرومیت از حق رأی افراد پس از گذراندن دوران کامل محکومیت است. معانی ضمنی این پیشرفت‌ها برای برابری سیاسی حتی دردسرسازتر است، زیرا افزایش حبس مردان آمریکایی آفریقایی‌تبار به شدت احساس می‌شود.

جنبه نژادی محرومیت از حق رأی افراد بزهکار در زمان تصویب قوانین مشهود است. در دهه ۱۸۴۰ تقریباً در یک‌سوم از ایالت‌ها چنین محرومیتی ثبت شده بود؛ تا دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ در بیش از ۸۰ درصد از ایالت‌ها حق رأی بزهکاران محدود شد، تا سال ۲۰۰۰ این نسبت به بیش از ۹۰ درصد رسید (مانزا و آگن ۲۰۰۴: ۴۹۳). در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ گنجانیدن این ساختار حذف در قوانین ایالتی، باعث به راه افتادن «جنگ علیه جرم» و «جنگ با مواد مخدر» و دنباله‌ای از کنش و واکنش‌های تأثیرگذار شد. افزایش چشمگیر حبس‌ها، که به طرزی نامتناسب شامل مردان رنگین‌پوست می‌شد (الکساندر ۲۰۱۰؛ فورتنر ۲۰۱۵؛ ویور و لرمان ۲۰۱۰)، موجب فرایندی شد که در آن دستاوردهای مهم انتخاباتی جنبش حقوق مدنی با محدودکردن هیئت انتخاب‌کننده گروه‌های اقلیت از طریق تأثیر نظام عدالت کیفری تضعیف می‌شد (آگن و مانزا ۲۰۰۲)، به علاوه اثرات حبس جمعی^{۲۱۳} بر فرصت‌های شغلی و از این رو بر منابع اقتصادی بسیاری از جوامع رنگین‌پوست تشدید شد.

گرچه افراطی‌ترین صورت این محدودیت‌ها محرومیت از حق رأی بزهکار است، سازمان نام‌نویسی و رأی‌گیری هیئت انتخاب‌کنندگان را با در نظر گرفتن سایر گروه‌های جمعیتی ساختار می‌بخشد. مثلاً دانشجویان کالج وقتی حرف از گرفتن اقامت باشد ممکن است با چالش‌های خاصی روبه‌رو شوند (لیبرمن ۲۰۱۲). وقتی کارت شناسایی رسمی الزامی باشد، یا وقتی رأی‌دهی فقط در دفاتر دولتی امکان‌پذیر باشد ممکن است سالمندان و فقرا کمتر رأی بدهند و برای حمل‌ونقل یا معطلی‌های زیاد در طول ساعات کار به کمک نیاز داشته باشند. همان‌طور که در فصل بعد خواهیم دید، این اثرات سیاستگذاری بر ظرفیت و انگیزه مشارکت در

سیاست می‌تواند تأثیرات مهمی بر نتایج سیاسی داشته باشد. سیاستگذاری‌ها و برنامه‌های عمومی را می‌توان به شیوه‌هایی طراحی کرد که، با احتمال بیشتر یا کمتر، شهروندان مزایای آن را سیاسی و، از این رو، اهدافی مشروع برای بسیج و لابی‌کردن تشخیص دهند.

بی‌تفاوتی منطقی

با تصدیق شیوه‌های بسیاری که با آن منافع، ترجیحات و ظرفیت‌های سازمانی شهروندان دموکراتیک به واسطه فرایندهای اجتماعی‌ای که اغلب به رسمیت شناخته نشده است شکل می‌گیرد، یک پرسش دردرساز باقی می‌ماند. آیا برای انصراف شهروندان دموکراتیک از مشارکت دموکراتیک دلایل پذیرفتنی‌ای وجود دارد؟ آیا رأی‌دهندگانی که به بی‌قدرتی نسبی خود باور دارند برحق‌اند؟ مارتین گیلنز^{۲۱۴}، دانشمند علوم سیاسی، در ثروت و نفوذ: نابرابری اقتصادی و قدرت سیاسی در آمریکا^{۲۱۵} در حالی به این مسئله می‌پردازد که به مجموعه قابل ملاحظه‌ای از داده‌های نظرسنجی و آرای مجلس قانونگذاری درباره طیف گسترده‌ای از مسائل از جمله سیاست خارجی، رفاه اجتماعی، سیاست اقتصادی و مسائل مذهبی مجهز است (۲۰۱۲: ۱۰۱).

برای هر کسی که خیال می‌کند حضور نهادهای دموکراتیک صوری برای تضمین پاسخگویی این سیاستگذاری برای «رأی‌دهنده میانه»^{۲۱۶} هم کافی است، یافته‌های گیلنز هشداردهنده است، چه برسد به کل طیف افکار عمومی. در عوض، او «عدم پاسخگویی کامل دولت» را نسبت «به خواسته‌های فقرا» می‌بیند که «نگران‌کننده است و گویی فقط با بدبینانه‌ترین دیدگاه‌ها از سیاست آمریکایی جور در می‌آید» (۲۰۱۲: ۸۱). این فقدان تأثیرگذاری به بخش وسیعی از هیئت انتخاب‌کنندگان نیز تسری می‌یابد و نشان می‌دهد که پاسخگویی قانونگذار اغلب تنها به ممتازترین بخش جامعه محدود می‌شود که با الگوهای «نخبگان قدرت» در نظام سیاسی همخوان است، این موضوع در فصل بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت. تأییداتی برای ادعاهای پاسخگویی دموکراتیک وجود دارد، به خصوص در آن دسته از طرح‌های پیشنهادی سیاستگذاری که نزدیک به زمان انتخابات تصویب می‌شود و اغلب با افکار عمومی بیشتر مطابقت دارد. گیلنز همچنین دریافت که دولت‌های به‌بن‌بست‌رسیده یا گسیخته کار کمتری می‌کنند ولی آنچه می‌کنند بیشتر پاسخگوی خواسته‌های رأی‌دهندگان است، آن هم خواسته‌هایی که از طریق نظرسنجی عمومی بیان شده است (۲۰۱۲: ۲۱۱).

اما توجه داشته باشید گیلنز با این فرض شروع می‌کند که تمام رأی‌دهندگان

ترجیحاتی دارند که می‌تواند به سیاستگذاری‌هایی پیوند داده شود که کنگره در عمل در حال بررسی آن است؛ این با روش‌شناسی نظرسنجی‌های افکار عمومی به دست آمده است، که مؤلفه‌ای مهم از داده‌های او را برای تحلیل تشکیل می‌دهد. با وجود این، اگر حیرت‌جان گاونتا را در مورد معدنچیان آپالچیایی، که با وجود تجربه روزمره استثمار و ستم «بی‌تحرك» بودند، به یاد آوریم (فصل ۱)، ترجیحات به خودی خود مسئله‌مند می‌شوند. در بسیاری شرایط مردمی که «باید» مطالبه‌گر باشند — دست‌کم از نگاه ناظران و کارشناسان بیرونی — در طرح آن مطالبات در نظام سیاسی موفق نیستند و، در برخی موارد، وقتی آن ادعاها برای‌شان طرح می‌شود نمی‌پذیرند (بنگرید به فصل ۵ درباره تی‌پارتی به‌مثابه بازخورد سیاستگذاری). گویا چنین ناکامی‌هایی در درک و پیشبرد منافع شخصی با مفروضات الگوهای رأی‌دهنده منطقی سخت در تضاد است. اما این ناکامی‌ها پرسش‌هایی پیش می‌کشد که باعث پدیدارشدن مسیرهای مهمی در تحقیق جامعه‌شناختی شده است.

درست همان‌طور که تحقیقات درباره انقلاب به فضاهای سازمانی خاص یا به الگوهای تعامل در حکم منابع بسیج روی آورده، دانشجویان سیاست دموکراتیک نیز رفتار سیاسی را پدیده‌ای ناشی از شیوه‌های تعامل و انباشت تجربه می‌فهمند. در سطح فردی، معما این است که به چه نحو می‌توان شرح داد که افراد چگونه به منافع‌شان پی می‌برند و چگونه برخی از مشکلات را در حکم اهداف کنش سیاسی می‌فهمند — و سایر مشکلات را خیر. برای نینا الایسِف (۱۹۹۷)، این پرسش در جریان یک قوم‌نگاری سیاسی از انجمن‌های مدنی در یک اجتماع درون یکی از حومه‌های شهری طرح شد. افرادی که به الایسِف اطلاعات می‌دادند برای رسیدگی به مشکل مصرف و فروش مواد مخدر در گروهی محلی بسیج شده بودند، اما وقتی حرف از کشتی‌های جنگی هسته‌ای شد که از روبه‌روی پنجره‌های اتاق نشیمن آنها عبور می‌کرد یا وقتی بحث نشت مواد شیمیایی به آب‌های بندر مجاور پیش آمد آنها علاقه‌ای به همکاری نشان نمی‌دادند. الایسِف می‌خواست بداند چرا موضوع مواد مخدر برای آنها «خیلی جدی» و از این رو هدف مقبولی برای بسیج مدنی بود، اما کشتی‌های جنگی و آلودگی صنعتی خیر؟

تبیین الایسِف با تصدیق نوعی قاعده فرهنگی شروع می‌شود، آن قاعده این است که در یک نظام دموکراتیک انتظار می‌رود اعمال شهروندی نتیجه‌ای داشته باشد. به همین دلیل سوژه‌های تحقیق او جذب مسائلی می‌شدند که امید داشتند بتوانند در آن تغییری ایجاد کنند: «هدف این بود که احساس توانمندی کنند؛ آنها

می‌بایست فراموش کنند که حیطه‌های گسترده‌ای وجود داشت که در آن احساس بی‌قدرتی می‌کردند» (۱۹۹۷: ۶۱۲).

سنخ‌شناسی سطوح قدرت گاونتا (فصل ۱) را به یاد آورید، آنچه باید دریابیم این است که میان پذیرش یک موقعیت بالقوه دردرساز به مثابه چیزی طبیعی یا بدیهی و بسیج حول نارضایتی‌ها فاصله‌ای فرهنگی وجود دارد. مشکلات ممکن است به رسمیت شناخته شود ولی در پرانتز و همچون چیزی که «خیلی جدی» نیست. به این ترتیب، عدم توجه به یک مسئله می‌تواند به مثابه یک انتخاب فردی شکلی تازه به خود بگیرد: «داوطلبان سخت کار می‌کردند تا توجه‌شان را از جهان بزرگ‌تر پرت کنند و حس کنترل و استقلال در شهروندی روزمره در آنها حفظ شود» (۱۹۹۷: ۶۲۰). این الگو محدود به در پرانتز گذاشتن کشتی‌های جنگی و سموم صنعتی نشد: «در نشست‌های گروهی والدین، داوطلبان فعالانه از صحبت‌کردن درباره مسائل نژادی در دبیرستان، کمبود بودجه برای کتاب‌های کتابخانه، سیستم گرمایی، موسیقی، تدارکات تئاتر و سایر موضوعات بالقوه دردرساز که تازه‌واردها سعی در طرح‌شان داشتند اجتناب می‌کردند» (۱۹۹۷: ۶۲۳). اگر چشم‌اندازی برای ایجاد تغییر وجود نداشت، آداب شهروندی شایسته‌ای که بر این جامعه حاکم بود ایجاب می‌کرد مشکلات و نارضایتی‌ها ناگفته بماند.

ساندرا لویتسکی^{۲۱۷} (۲۰۱۴) در مطالعه‌اش درباره پرستاران خانگی نمونه‌ای قابل ملاحظه از تبدیل‌نشدن نارضایتی‌ها به دعوی‌های سیاسی را ثبت کرده است. او می‌پرسد چرا تجربه به لحاظ اقتصادی و عاطفی شاق نگهداری از عضو بیمار خانواده، موجب تقویت تقاضا برای حمایت عمومی گسترده نشده است. پرستاران خانگی با در میان گذاشتن تجارب‌شان در گروه‌های حمایتی، نارضایتی‌هایشان را بیان می‌کنند و تشخیص می‌دهند که چطور سیاستگذاری‌های موجود الگوهایی را برای راه‌حل‌های احتمالی فراهم می‌سازد، راه‌حلهایی که شاید حامی‌سایرین در موقعیت‌های اغلب دشوار آنها باشد. اما چشم‌انداز سازمانی ارائه خدمات اجتماعی و باور عمیقاً ریشه‌دار به تقدم مسئولیت خانواده در قبال اعضایش مانع از تبدیل آن نارضایتی‌ها به مطالبات سیاستگذاری و ترجیحات سیاسی می‌شود.

درست است که بسیاری از این پرستاران خانگی آنچه را از دولت می‌خواهند ابراز می‌کنند، اما در جایگاه شهروندان بسیج نمی‌شوند تا آن را برای خود و برای کسانی که تحت مراقبت‌شان‌اند مطالبه کنند.

اما بی‌قدرتی چاره دارد. همان‌طور که سایر تحقیقات نشان داده، کسانی که از واحد سیاسی طرد می‌شوند ممکن است اشکال سازمانی جدیدی بیابند که تبدیل انسداد

اجتماعی به اعتراض مؤثر را امکان‌پذیر سازد (کلمنز ۱۹۹۷؛ یانگ ۲۰۰۶). ادارات و برنامه‌های دولتی را می‌توان به شیوه‌ای از نو سازمان‌دهی کرد که بتوان مستقیم‌تر مشاهده کرد که مشارکت چطور می‌تواند به نتایج شکل بخشد، به موجب آن چرخه‌هایی مطلوب ایجاد می‌شود که به طور فعال و مکرر شهروندان را در دولت درگیر می‌کند (سیرانی ۲۰۱۴). مدارس دولتی یا دانشگاه‌های بزرگ دولتی تقویت‌کننده حس از عضویت در حمایت از برنامه‌های عمومی‌اند؛ سیاستگذاری‌های انتخاب و خصوصی‌سازی مدرسه ممکن است به شیوه‌هایی اجرا شود که کالاهای عمومی را «شخصی‌سازی» کند یا شهروندان را ملزم کند تا با پرداخت شهریه بیشتر کمک‌های قابل توجهی کنند، و آنچه را «کالای عمومی» تلقی می‌شد به انتخابی خصوصی در باب مصرف تبدیل کنند. بنابراین برای فهم این تناقض‌های سیاسی، وقتی شهروندان دموکراتیکی که به طور کامل حق رأی دارند، نارضایتی‌ها و منافع خود را بیان می‌کنند و در عین حال کنش سیاسی ندارند، ضروری است که از سطح کنش فردی فراتر رویم و به اندیشیدن درباره نظام‌های سیاسی و ترتیبات سیاستگذاری روی آوریم. کنشگری سیاسی اغلب مستلزم این است که نه فقط چیزی خواسته شود، بلکه احساس شود آن خواسته مشروع، عادلانه و در سطحی گسترده مشترک و دست‌یابی به آن امکان‌پذیر است. آن افق‌های امکان، یعنی تصور آنچه می‌تواند خواسته شود و آنچه می‌تواند امکان‌پذیر باشد، در شکل‌دادن به توزیع بی‌تفاوتی منطقی تأثیرات قدرتمندی دارد. به این اعتبار، ترتیبات نهادی موجود و سیاستگذاری عمومی ممکن است پشتیبانی خاص خود را موجب شود یا فشارهایی را ایجاد کند که منجر به بسیج برای تغییر سیاسی شود.

فصل پنج: بازگشت به دولت

در دل جامعه‌شناسی سیاسی یک پرسش تکراری «اول مرغ آمد یا تخم مرغ؟» وجود دارد: آیا تبیین‌ها را باید با کنش افراد آغاز کرد و بنیان‌های ساختاری گروه‌های اجتماعی را در حکم علل پیامدهای سیاسی دید؟ یا قانع‌کننده‌تر این است که با ساختارهای دولت و سیاستگذاری‌ها آغاز کنیم تا بتوانیم تبیینی از ترجیحات و رفتار افراد ارائه کنیم؟ مثل تمام پرسش‌های خوب مرغ و تخم مرغ، در نهایت هیچ پاسخ قاطعی وجود ندارد. در فصل آخر این کتاب مباحثی مرور می‌شود که از افراد جامعه آغاز می‌کند و به دولت و سیاستگذاری عمومی می‌رسد، در فصل حاضر مباحث مهمی بررسی می‌شود که دیدگاه متضادی دارند.

این مباحث یکی از یافته‌های مهم تحقیقات دربارهٔ انقلاب (فصل ۳) را تقویت می‌کند: شکل و قالب نظم سیاسی در یک زمان امکان‌های سیاست در آینده را شکل می‌دهد. از این رو برای فهم اینکه چرا یک اکثریت دموکراتیک از یک حزب یا سیاستگذاری حمایت می‌کند نه از دیگری، کافی نیست که تصمیم‌هایشان را فقط ناشی از عضویت‌شان در گروه‌های اجتماعی بدانیم یا به مجموعه‌ای از عوامل دینی و فرهنگی تأثیرگذار در زندگی شخص ارجاع دهیم. در عوض، تصمیم‌گیری‌های سیاسی افراد به شدت با گزینه‌هایی شکل می‌گیرد که در نظام سیاسی در دسترس‌اند، از جمله تعداد فرصت‌ها برای بسیج یا وتوکردن طرح‌های پیشنهادی، و هزینه‌های مرئی و مزایای مداخلهٔ دولت. کل این شکل‌گیری نیز به میزان عملکرد مقامات دولتی و سیاستگذاری‌های دولتی بستگی دارد که دست‌کم تا حدی مستقل از تأثیر گروه‌های اجتماعی بسیج‌شده و افکار عمومی تعیین می‌شوند.

این چرخش نظری در جامعه‌شناسی سیاسی به شیوه‌های مهمی ناشی از علاقهٔ زیاد به شکل‌گیری دولت مدرن متقدم و انقلاب بود که در دهه‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ شکوفا شد (فصل‌های ۲ و ۳). اگر دولت‌ها و سرنگونی دولت‌ها برای فهم تاریخ سیاسی جذاب و مهم بوده است، بی‌تردید تمرکزی مشابه می‌تواند جنبه‌هایی مهم از سیاست معاصر را آشکار سازد. اما برای ایجاد چنین بینش‌هایی، اول ضروری بود که «دولت را بازگردانیم»^{۲۱۸} به جامعه‌شناسی سیاسی و بعد واژگان مفهومی و ابزار تحلیلی جدیدی را برای نوسازی مفهومی که مدت‌ها از مدِ روشنفکری کنار گذاشته شده بود توسعه دهیم.

بازگشت به دولت

همان‌طور که در فصل قبل آموختیم، تحقیقات دربارهٔ عوامل تعیین‌کنندهٔ اجتماعی رأی‌دهی و فعالیت‌های انجمن‌های مدنی بر بخش وسیعی از جامعه‌شناسی سیاسی

اواسط قرن بیستم مسلط بود. فرض این بود که افراد رأی‌دهنده و گروه‌های ذینفع «ورودی» یک نظام سیاسی‌اند که زیر تأثیر این عوامل‌اند و، به مرور زمان، «خروجی» را به صورت سیاستگذاری‌ها و خدمات عمومی تولید می‌کنند (اسکاچپول ۱۹۸۵: ۴؛ همچنین بنگرید به میچل ۱۹۹۱: ۷۸-۸۱). این مباحث، که اغلب به «چرخش رفتاری» در علوم سیاسی مرتبط می‌شود، با تصویر رأی‌دهنده منفرد در جایگاه حامل ویژگی‌ها و ترجیحات همراه می‌شد که، این نیز تا حدی در حکم سویه‌هایی از موقعیت اقتصادی-اجتماعی آن فرد درک می‌شد. توجهات از ترکیب‌بندی‌های پایدار شبکه‌های اجتماعی و نظم‌دهی سیاسی که برای جامعه‌شناسی سیاسی معاصر محوری است روی‌گردان شد.

اما در جامعه‌شناسی سیاسی پس از جنگ، این تمرکز بر دموکراسی انتخاباتی غیرمستقیم^{۲۱۹} با یک مخالف مهم مواجه شد. سی رایت میلز (۱۹۱۶-۶۲) در عنوان یکی از تأثیرگذارترین کتاب‌هایش اصل مطلب را بیان کرد: نخبگان قدرت^{۲۲۰} (۱۹۵۶). ادعای اصلی میلز این بود که شبکه‌های نخبگان نهادی — از دولت، تجارت، ارتش و معتبرترین دانشگاه‌ها و بنیادها — سیاستگذاری دولت را تعیین می‌کنند. برخی از طرفداران این سیر تحلیلی آن را به ادعاهای مارکسیستی گسترده درباره تأثیر رهبران تجاری — یا کلی‌تر «سرمایه» — بر تصمیمات سیاسی مرتبط می‌دانند، گرچه می‌توان در جامعه‌شناسی آمریکایی بحث‌های مشابهی را بر مبنای سلسله‌ای از کارهای مربوط به نظم‌های منزلتی و شکل‌گیری نخبگان طرح کرد. جی. ویلیام دومهاف^{۲۲۱} در ویراست اول کتابش، چه کسی بر آمریکا حکمرانی می‌کند؟^{۲۲۲} (۱۹۶۷: ۱)، که بسیار تجدید چاپ و چندبار به‌روز شده است، حد و حدود تحلیل خود را در ترکیب با بحث میلز و مطالعات دیگری بالتزل^{۲۲۳} (۱۹۱۵-۹۶) درباره «اشرافیت تجاری آمریکایی» و مفاهیم مارکسی از «طبقه حاکم» تعیین می‌کند. دومهاف به دنبال این بود که نشان دهد شواهد پلورالیسم در سیاست محلی «با ایده یک طبقه بالای ملی که طبقه حاکم است سازگار بود». ارائه چنین استدلالی مستلزم نشان دادن ساختار شبکه‌ای در میان نخبگان اقتصادی و اجتماعی و نیز پیوندهای معنادار میان آن نخبگان و دارندگان قدرت سیاسی بود. در زمان ویرایش پنجم کتاب در سال ۲۰۰۵، این استدلال به نظریه «سلطه طبقاتی» تبدیل شد. دومهاف با استفاده از شواهدی مبنی بر ارتباطات میان نخبگان شرکت‌های بزرگ (حقوقی) و کنشگران سیاسی از دعوی‌های تأثیر تجارت بر سیاستگذاری عمومی حمایت کرد (برای شرح مفصلی از رویکرد به تفسیر سیاستگذاری‌های پذیرفته‌شده در نیودیل فرانکلین دلانو روزولت^{۲۲۴}، بنگرید به

دومهاف ۱۹۹۶). چنین استدلال‌هایی رابطه میان تجارت و دولت را بیشتر رابطه‌ای ابزاری نشان می‌دهد و عاملیت و نیاتی که برای تجارت اهمیت دارد را معین می‌کند.

در همان هنگام که تحلیل‌ها درباره قدرت نخبگان در مقابل مفروضات درباره تأثیر رأی‌دهندگان^{۲۲۵} دموکراتیک قرار می‌گرفت، پژوهشگران هنوز بیشتر توان تحلیلی‌شان را صرف مواردی خارج از نهادهای دولتی رسمی می‌کردند و «دولت» را همچون نوعی جعبه سیاه رها می‌کردند. در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، طیف گسترده‌ای از پژوهشگران به این شکاف در نظریه اجتماعی و سیاسی توجه نشان دادند، و اظهار داشتند که «دولت» مفهوم مهمی است ولی در جامعه‌شناسی خوب درک نشده است (آبرامز ۱۹۸۸ (۱۹۷۷): ۱۹۶۸).

میراث کارل مارکس و ماکس وبر در شکل‌دادن به این بحث‌ها اهمیت ویژه‌ای دارند. برای مارکس، به‌ویژه در مقاله‌اش درباره انقلاب ۱۸۴۸، «هیجدهم برومر»^{۲۲۶} (بنگرید به بحث‌های راجر گولد و مارک تروگات درباره کار در فصل ۳)، «دولت» همچون ابزاری در دست هر طبقه‌ای که در زمان و مکان مشخص حاکم بوده ظاهر شده است. از این رو دولت «مطلق‌گرا»^{۲۲۷} در طول انقلاب جای خود را به دولت «بورژوا» می‌دهد که در جایگاه «کمیته اجرایی» طبقه حاکم جدید در جامعه سرمایه‌داری عمل می‌کند. این رویکرد باعث شد محققان رویکردهای نومارکسیستی نسبت به دولت را «ابزارگرایانه»^{۲۲۸} تلقی کنند، چون تمرکز این رویکردها بر این است که چطور کنترل دستگاه دولت منافع طبقات خاص یا شکاف‌های طبقاتی را پیش می‌برد یا چطور مقامات به نسبت خودمختار دولتی «برای سرمایه کار می‌کنند، کاری که سرمایه نمی‌تواند برای خود کند» (اسکاچپول ۱۹۸۰). چنین نظریه‌هایی آشکارا قرابت‌هایی قوی با الگوهای نخبگان قدرت داشت. اما الحاق تأثیرات وبری توجهات را به‌سوی سازماندهی رسمی کنش و اقتدار دولت سوق داد. مطالعات بسیار تأثیرگذار و بر درباره بوروکراسی به مفهوم دولت به مثابه ساختاری اجرایی شکل بخشید که می‌توان آن را، به جای هویت کنشگران طبقاتی تحت کنترل، با دگرگونی‌ها در سطح حرفه‌ای‌سازی، عقلانی‌سازی و سایر ابعاد مشخص کرد. مجموعه‌ای از مفاهیم که آموزش و صلاحیت مقامات دولتی و نیز ویژگی‌های رسمی قانون را برجسته می‌سازد از مدلی از سیاست پشتیبانی می‌کند که در آن عاملیت از گروه‌های اقتصادی-اجتماعی در جامعه مدنی به سمت صاحب‌منصبان و تکنوکرات‌ها تغییر می‌کند. همان‌طور که تدا اسکاچپول در جستار تأثیرگذارش «بازگشت به دولت» (۱۹۸۵: ۹) استدلال می‌کند: «دولت‌هایی که در

حکم سازمان‌هایی تصور شده که مدعی کنترل سرزمین‌ها و مردم‌اند ممکن است اهدافی را تدوین و تعقیب کنند که فقط منعکس‌کننده مطالبات یا منافع گروه‌های اجتماعی، طبقات یا جامعه نباشد... تا وقتی یک چنین هدف مستقلی صورت‌بندی نشود، نیاز چندانی به صحبت درباره دولت‌ها به مثابه کنشگرانی مهم نیست.»

برای داشتن این تصور از دولت منطق و تحلیل‌شناسی جدیدی لازم بود. در گام اول، محققان تعاریف مفهومی جدیدی ارائه دادند، از جمله ادعای جی. پی. نِتِل^{۲۲۹} مبنی بر اینکه دولت می‌تواند در حکم «مجموعه‌ای» درک شود «که گروهی از کارکردها و ساختارها را به‌منظور اشاعه قابلیت اجرای آنها با هم جمع می‌کند» (۱۹۶۸: ۵۶۲). توجه کنید در تعریفی که وبر از دولت به مثابه سازمانی با «انحصار خشونت مشروع درون یک سرزمین» ارائه داد چه چیزی تغییر کرده است (بنگرید به فصل ۱). در مفهوم‌پردازی نِتِل دولت فقط با اجبار و سلطه پیوند ندارد، بلکه به تجسم کیفیت عضویت عمومی، که به ساخت‌های فرهنگی تعلق‌داشتن که محور بحث‌های ملی‌گرایی است، نیز اشاره دارد (فصل ۲). اما مانند گرایش اصیل وبری، این سیر استدلالی هم بر این تأکید دارد که «دولت» یک کنشگر یا عاملیت بالقوه است که نمی‌توان آن را به تجلی برخی از پیکربندی‌های بنیادین اتحادهای طبقاتی تقلیل داد.

دگرگونی‌ها در خودمختاری و ظرفیت دولت

تمرکز صرف بر خودمختاری دولت همان نوع ناپایداری امر اجتماعی را سبب می‌شود که از مبانی لیبرال‌دموکراسی در نظریه قرارداد است. وسوسه‌کننده است که دولت را در هیئت کنشگری واحد و محدود در نظر بگیریم که میزان مشخصی نیرو یا مجموعه‌ای از منابع را «در اختیار دارد» که از «آن» برای اعمال سلطه بر افراد تحت تسلطش استفاده می‌کند. در اینجا رجوع به مفهوم بنیادین قدرت که در فصل ۱ معرفی شد مهم است، به یاد داشته باشیم که قدرت هم در نظام‌های روابط نهفته است و هم از طریق همان روابط اعمال می‌شود. دولت‌ها نه در خلاء، بلکه از راه انواع گوناگون شبکه‌های اجتماعی مؤثر واقع می‌شود. همان‌طور که اسکاچپول در معرفی این پروژه سیاسی اشاره می‌کند: «برگرداندن دولت به مرکز تحلیل سیاستگذاری و تغییر اجتماعی مستلزم گسست از برخی از فراگیرترین فرضیه‌های جبری-اجتماعی پلورالیسمی، فرضیه‌های توسعه‌گرایی ساختاری-کارکردگرایانه و نیز فرضیه‌های نومارکسیسمی گوناگون است. اما این به آن معنا نیست که تأکیدات نظری قدیمی باید کاملاً نادرست یا برعکس تفسیر شوند» (۱۹۸۵: ۲۰).

این نگاه پیترو اوانز^{۲۲۰} (۱۹۹۵) را به صورت‌بندی مفهوم مهم «خودمختاری جایگیرشده»^{۲۲۱} سوق داد. هرچند به نظر می‌رسد این اصطلاح تناقضی در خود دارد، اوانز از آن برای نشان‌دادن شیوه‌هایی استفاده کرد که در آن ظرفیت مقامات و ادارات دولتی برای تحقق امور تا حد زیادی به کمیت و کیفیت روابطشان با سایر کنشگران اجتماعی بستگی داشت. اینجا نوعی اصل گلدیلاکس^{۲۲۲} حاکم است — اگر مقامات دولتی بیش از حد از کنشگران اجتماعی جدا می‌شدند قدرت نفوذ نداشتند، و اگر پیوند بسیار تنگاتنگ با کنشگران اجتماعی داشتند، منافع کنشگران غیردولتی تلاش‌های دولتی را «قبضه می‌کرد».

با در نظر گرفتن تحقیقات اوانز درباره کشورهای خارج از اروپای غربی که کانون بحث‌های وبر بود، می‌توانیم دریابیم که او به طور خاص دغدغه شرایطی را داشته که در آن درجه‌ای از خودمختاری دولتی در جوامعی پدیدار می‌شود که مدت‌ها از طریق شبکه‌هایی مبتنی بر حمایت و خویشاوندی اداره می‌شد (بنگرید به فصل ۲). او با تأمل درباره فرهنگ شکایت از ناکارآمدی و فساد ادارات دولتی یادآوری می‌کند که:

دولت در مرکز راه‌کارهای مسئله نظم قرار دارد. بازار، یعنی نهاد اصلی جامعه مدرن، بی‌دولت نمی‌تواند کار کند. ما مازوخیست نیستیم که وقت باارزش‌مان را صرف ایستادن در صفوف مقابل پیشخوان‌های بوروکرات‌ها کنیم، آنجا می‌ایستیم چون به آنچه دولت فراهم می‌سازد نیاز داریم. ما به قواعد پیش‌بینی‌پذیر نیاز داریم و این نیز باید یک ساختار سازمانی عینی پشت خود داشته باشد. ما به بازتاب سازمانی، هرچند ناقص، از منافع جمعی در برابر منافع فردی نیاز داریم. ما به چیزی فراتر از مسئولیت خرید با خریدار^{۲۲۳} نیاز داریم تا روند مبادله حفظ شود. ما به «کالاهای جمعی» مثل سیستم‌های فاضلاب، جاده‌ها و مدارس نیاز داریم (اوانز ۱۹۹۵: ۱-۲).

جامعه‌شناسی سیاسی چیست؟ | فصل پنج: بازگش...

اوانز در این بند ادعاهای وبری آشنایی را بازگو می‌کند؛ چطور دولت چارچوبی برای قوانین پیش‌بینی‌پذیر، میانجی‌های معتبر برای مبادله، سازوکارهایی برای مدیریت روابط میان اعضا و غریبه‌ها، و حل‌وفصل مشروع اختلافات بر سر توافقنامه‌ها و قراردادهای رسمی فراهم می‌سازد (کالینز ۱۹۸۰). تنوع در این ظرفیت‌ها خط سیرهای مختلف توسعه اقتصادی را ایجاد می‌کند. دولت «غارتگر» یا دولت بیش از حد قوی می‌تواند رشد را متوقف کند (چیپر ۲۰۰۳)، اما دولتی که به اندازه کافی قوی نیست نمی‌تواند چارچوب‌های نهادی ضروری را برای توسعه بازار و اعتماد، پیش‌بینی‌پذیری و استانداردسازی‌ای که به آن وابسته است فراهم سازد. اوانز و روزه^{۲۲۴} (۱۹۹۹) در یک تحقیق کمی بین‌المللی اثر مثبت دو مؤلفه «وبری» را —استخدام مقامات دولتی بر حسب شایسته‌سالاری و وجود نردبان شغلی پیش‌بینی‌پذیر برای آن مقامات— بر رشد اقتصاد نشان دادند. تا جایی که ثبات و ظرفیت یک ساختار دولتی به «مشروعیت بر بنیان عملکرد» (ژائو ۲۰۰۹) یا ارائه مزایا به شهروندان بستگی دارد، ظرفیت ایجاد رشد اقتصادی باعث حمایت بیشتر از مقامات دولتی و سیاستگذاری‌های آنها می‌شود.

اما مفهوم اصلی اوانز «خودمختاری جایگیرشده» است نه «خودمختاری دولتی». در تحلیل او کلمه «جایگیرشده» به اهمیت روابط —اعم از کنترل، همکاری یا وابستگی— میان ادارات دولتی و سایر کنشگران اجتماعی اشاره دارد. ادارات دولتی می‌تواند بنگاه‌های اقتصادی جدیدی را ایجاد و از آن حمایت کند، آن ادارات می‌تواند بر مقررات تمرکز کند، یا حتی می‌تواند بی‌واسطه شرکت‌های دولتی را در گروهی از صنایع ایجاد و کنترل کند. گرچه رژیم‌های فاشیستی (فصل ۳) با جذب ظرفیت‌های هرچه بیشتر سازمان‌ها و شبکه‌های اجتماعی قدرت را تجمع می‌کند، مطالعه اوانز درباره استراتژی‌های توسعه اقتصادی تحت رهبری دولت در برزیل، هند و کره جنوبی بر کیفیت پویای روابط دولت و جامعه تأکید دارد: «دگرگونی موفقیت‌آمیز ماهیت هم‌تایان خصوصی دولت را تغییر می‌دهد و مداخله مؤثر دولت در آینده را به بازسازی پیوندهای دولت و جامعه وابسته می‌سازد» (۱۹۹۵: ۱۷). بازسازی به نحوی که منجر به «تصرف» ادارات دولتی به دست کنشگران خصوصی شود، می‌تواند به لحاظ اقتصادی آسیب‌زا و نیز به لحاظ سیاسی حذف‌کننده باشد. اما اوانز ادعا می‌کند که «گسترش دامنه پیوندهای دولت-جامعه برای دربرگرفتن طیف وسیع‌تری از گروه‌ها و طبقات، هرچند که انجام آن می‌تواند دشوار باشد، باید به نسخه سیاسی قوی‌تر و سازگارتری از خودمختاری جایگیرشده منجر شود» (۱۹۹۵: ۲۲۸).

توجه کنید که چطور این تحلیل یادآور تصویری از دولت‌های برآمده از درون قفس‌های اجتماعی است، آن هم دولت‌هایی که از طریق پیوندها در انواع گوناگون شبکه‌های اجتماعی پدید می‌آید (فصل ۱). اوانز بر اهمیت گستردگی آن پیوندهای بینابینی و نیز بر اهمیت توازن تعدیل‌شده قدرت درون چنین مناسباتی تأکید دارد. همان‌طور که اسکاچپول تأکید می‌کند «آن پتانسیل‌های ساختاری برای کنش‌های دولت‌های خودمختار در طول زمان تغییر می‌کند، زیرا سازمان‌های اجبار و اجرا، هم از درون و هم در مناسبات‌شان با گروه‌های جامعه‌ای^{۲۳۵} و بخش‌های نماینده دولت، تحول می‌یابد» (تأکید از متن اصلی؛ ۱۹۸۵: ۱۴). از این رو میزان خودمختاری دولت و حمایت از خودمختاری دولت را فقط می‌توان با قرارداد ساختارهای دولتی در رابطه با سایر مدارها و شبکه‌های اجتماعی درک کرد، ادعایی که یادآور روایت‌های پیشین از نظم‌دهی سیاسی است که در نظام‌های پیوندهای اجتماعی جایگیر شده‌اند.

این پروژه برخی از محققان و نظریه‌پردازان را از روایتی که بیشتر وبری است دور کرده، آن روایت از فهم قدرت به مثابه ظرفیت یک کنشگر برای تأثیرگذاری بر کنشگر دیگر برخلاف اراده او آغاز می‌شود، درست همان‌طور که گاونتا به ابعاد دیگری از قدرت اشاره کرد که می‌تواند برخی از افراد یا مسائل را از ملاحظات سیاسی یا تأثیر دولت در شکل‌دادن هویت‌ها و ترجیحاتی که از طریق کنش سیاسی بیان می‌شود حذف کند (اورلاف ۲۰۱۲). اینجا، مانند مطالعات درباره شکل‌گیری دولت مدرن متقدم (فصل ۳)، آرای میشل فوکو منابع نظری مهمی فراهم می‌سازد. با تمرکز بر جریان قدرت، به‌ویژه در شکل «مورگی»^{۲۳۶} آن یا آشکال گسترده‌ترش در طراحی نهادهای روزمره مانند مدارس و زندان‌ها یا کردوکارهایی خودتنظیمی، معلوم می‌شود که دامنه نفوذ دولت به مراتب فراتر از مرزهای نهادهای سیاسی رسمی، یعنی اداراتی که اغلب تصور می‌شد در ساختمان‌های مرمر سفید بزرگ جای دارد، به رسمیت شناخته شده است. این رویکرد مواردی را از نو چارچوب‌بندی می‌کند که ممکن است «کمتر وبری» توصیف شود (اوانز و روزه ۱۹۹۹)، یعنی جوامعی «که در آن تکنیک‌های مدرنی که دولت را موجودیت مجزای مستقر در خارج از جامعه جلوه می‌دهد هنوز نهادینه نشده بود» (میچل ۱۹۹۱: ۹۱). اگر، همان‌طور که تیموتی میچل^{۲۳۷} استدلال می‌کند، باید تمایز میان دولت و جامعه را «نه همچون مرز بین دو موجودیت مجزا، بلکه به مثابه خطی بفهمیم که در داخل شبکه سازوکارهای نهادی رسم شده و از طریق آن یک نظم سیاسی و اجتماعی حفظ می‌شود» (۱۹۹۱: ۷۸)، حتی وجود مجموعه‌ای عظیم از ساختمان‌های مرمر

سفید نباید ما را فریب دهد و فکر کنیم «دولت» در هیئت یک کنشگر سازمانی محدود «آنجا هست». ساختارهای دولتی، مانند تقریباً تمام نظم‌های قابل تصور قدرت سیاسی، از طریق نظم‌دهی شبکه‌های روابط و کردوکارهای اجتماعی پیرامون خود عمل می‌کند و نیز تحول می‌یابد.

در ابتدای‌ترین سطح، ممکن است دولت‌ها عیناً جهان خود را بازسازی کنند. اگر در یک روز آفتابی بر فراز دشت بزرگ^{۲۳۸} پرواز کنیم می‌توانیم یکی از روش‌های قطعه‌بندی زمین و ساخت جاده‌ها را که آثار زیست‌محیطی پایدار داشته است ببینیم؛ ردیف‌های مرئی پرچین‌ها در بخش‌هایی از اروپا گواه سایر رویکردها است. پایدارترین نشانه‌ها و علایم حضور دولت در چشم‌اندازها، بازتاب تلاش‌های دولت‌ها برای تبدیل قلمرو به مجموعه‌ای از منابع است که بتوان آن را شمارش کرد، استخراج کرد و به کار گرفت. جیمز سی. اسکات^{۲۳۹}، در دیدن مانند یک دولت^{۲۴۰} (۱۹۹۸)، این تأثیر را در بحث کردوکارهای «جنگلداری مالی»^{۲۴۱} به‌دست دولت پروسه قرن نوزدهم در جایی که امروزه روز آلمان است نشان می‌دهد. در این نظام حاکم بر طبیعت «درخت واقعی با شمار زیاد کاربردهای احتمالی‌اش با درخت انتزاعی که حجمی از چوب یا هیزم را بازنمایی می‌کند جایگزین شده بود.» از این نقطه‌نظر خیلی چیزها مورد غفلت واقع شده بود: «تمام آن درخت‌ها، بوته‌ها و گیاهانی که درآمد اندکی برای دولت داشت یا اصلاً درآمد دولتی نداشت... تمام آن اجزای درخت‌ها، حتی درخت‌های درآمدزا، که می‌توانست برای مردم مفید باشد اما ارزش آن را نمی‌توان به رسیدهای مالی تبدیل کرد» نادیده گرفته شده بود (۱۹۹۸: ۱۲). وقتی جنگلداران دولتی حرفه‌ای به طور فزاینده‌ای این روش را در پیش گرفتند، این نگاه به جنگل‌ها باعث شد «جنگل به یک «ماشین تک‌کالایی» تبدیل شود و چنین تبدیلی یک ساده‌سازی بزرگ بود... (که) تمام متغیرها را به‌شدت نادیده یا آنها را ثابت فرض گرفت، غیر از آن که مستقیم بر بازدهی گونه‌های منتخب و نیز بر هزینه رشد و استخراج‌شان تأثیر داشت» (۱۹۹۸: ۲۰). در کوتاه‌مدت، این رویکرد به طرز رضایت‌بخشی موفق بود و منجر به افزایش محصول چوب شد؛ در دوره بهره‌برداری بعدی از درختان جنگلی که به لحاظ علمی مدیریت شده بود، محدودیت‌هایی به صورت آنچه «مرگ جنگل»^{۲۴۲} نامیده می‌شود پدیدار گشت. با این بازآرایی بوم‌شناسی جنگل، به صورتی که منافع مالی دولت را به حداکثر برساند، بافت بسیار پیچیده بوم‌شناسی جنگل به‌شدت آسیب دیده بود. بحث اسکات بر آسیب‌های ناشی از دولت «فوق مدرن»^{۲۴۳} متمرکز است، دولتی که اصرارش بر ساده‌سازی و منطقی‌سازی نظام‌های ارگانیک پیچیده اعم از محیط‌های

طبیعی یا نظام‌های اجتماعی بود. این مدل از تأثیرات دولت بر جامعه به جامعه‌شناسی سیاسی منتقل شد تا درک شود که چطور «سیاستگذاری سیاست را می‌سازد» و مسیرهای توسعه دولت را در طول دهه‌ها و حتی سده‌ها گسترش می‌دهد: «بازخورد سیاست» همان‌طور که اسکاچپول تعریف کرده، به شیوه‌هایی برمی‌گردد که «سیاستگذاری‌ها، پس از تصویب، به فرایندهای سیاسی بعدی دوباره ساختار می‌بخشد.» اسکاچپول به دو نوع اثر بازخوردی اشاره می‌کند: سیاستگذاری‌های جدید ممکن است ظرفیت‌های دولت را با ایجاد، راه‌انداختن یا تضعیف برنامه‌های اجرایی تغییر دهد؛ و ممکن است بر هویت‌ها، اهداف سیاسی و ظرفیت‌های گروه‌های اجتماعی اثر بگذارد» (متلر و سوس ۲۰۰۴: ۶۰). در اثرگذاری نوع دوم، به رسمیت شناختن آثار بازخوردی رویکردی برای کشف دوباره روابط و شبکه‌های اجتماعی در سیاست دموکراتیک است.

بازخوردهای سیاستگذاری در باب درک از نفع شخصی و نارضایتی‌ها

تأثیر دولت مدرن محدود به کنش‌های بوروکرات‌های دولتی و مقامات انتخابی نمی‌شود، این تأثیر به شیوه‌های استفاده بوروکرات‌ها و مقامات دولتی از موقعیت‌های رسمی به منظور کسب مزیت در نسبت با شهروندان بسیج‌شده یا جناح‌های مخالف نیز محدود نمی‌شود. همچنین پیامدهای سیاستگذاری‌ها شیوه‌هایی را شکل می‌دهد که با آن شهروندان منفرد درکی از منافع، امیدها، نارضایتی‌ها و نیز مسیرهایی که برای پیشبرد دعوی‌هایشان در پیش می‌گیرند یا نمی‌گیرند پیدا می‌کنند.

نمونه بارز آن را می‌توان در رفتار سیاسی شهروندان سالمند در ایالات متحد دید. همان‌طور که در فصل ۴ آموختیم، میزان مشارکت سیاسی اغلب هم با درآمد و هم با تحصیلات افزایش می‌یابد. اما شهروندان بالای ۶۵ سال استثنای معماگونه‌ای در این الگو نشان می‌دهند. این معما به‌ویژه در نیمه پایینی توزیع مزایای اقتصادی و تحصیلی مشاهده می‌شود؛ سالمندان فقیرتر و با تحصیلات کمتر در مقایسه با غیرسالمندان با تحصیلات و درآمد مشابه بیشتر رأی می‌دهند (کمپیل ۲۰۰۳: ۲۶، ۵۹). آندریا کمپیل^{۲۴۴} برای توضیح این الگو به ویژگی‌های نامعمول تأمین اجتماعی و نظام فدرال بیمه سالمندی که با مالیات حقوق و دستمزد بر درآمد کسب‌شده پشتیبانی می‌شود اشاره می‌کند. تأمین اجتماعی «به‌لحاظ معنایی که برای سیاست در ایالات متحد دارد متمایز می‌شود. تأمین اجتماعی یک گروه کم‌درآمد را حول مسئله‌ای اقتصادی بسیج می‌کند؛ تأمین اجتماعی بر تمام سالمندان تأثیرات مشارکتی دارد و سطح فعالیت‌شان را بالا می‌برد، اما این تأثیرات بر سالمندان کم‌درآمد بیشتر است» (۲۰۰۳: ۴۰).

با اینکه شواهد مبنی بر تأثیر حداقلی افکار عمومی غیرثروتمندان ممکن است نوعی «بی‌تفاوتی منطقی» ایجاد کند، که در فصل ۴ درباره آن بحث شد (بنگرید به گیلنز ۲۰۱۲)، شهروندان سالمند از مزایای مستقیم موجود در چک تأمین اجتماعی ماهانه خود آگاه‌اند، آن هم به‌منزله «درآمد کسب‌شده»^{۲۴۵} که در سرتاسر زندگی کاری‌شان برای آن زحمت کشیده‌اند.

اگرچه این عبارت به غلط وانمود می‌کند که سرمایه مالی واقعی تأمین اجتماعی، با مالیات کارگران کنونی در حمایت از بازنشستگان کنونی فراهم می‌شود (و نه با مالیات‌های قبلی حقوق و دستمزد بازنشستگان کنونی که در یک حساب پسرانداز خیالی مسدود شده است)، با این حال باعث حفظ وابستگی اغلب شدید به این برنامه می‌شود و همچنین منجر به تقویت پتانسیل بسیج سیاسی تنبیهی و سریع بر ضد هر سیاستمداری می‌شود که پیشنهاد محدودکردن مزایای این برنامه را بدهد.

کمپیل قدرت خارق‌العاده تأمین اجتماعی برای بسیج افراد کم‌درآمد را مستقیماً با جنبش کاهش مالیات بر دارایی مقایسه می‌کند که در سال ۱۹۷۸ موفق به تصویب طرح پیشنهادی ۱۳ در کالیفرنیا شد، و این بسیج را به «پسراندهای مالیاتی کلانی که این طرح وعده داده بود» نسبت می‌دهد (۲۰۰۳: ۴۰). اما آیزاک مارتین^{۲۴۶} (۲۰۰۸)، در شورش همیشگی مالیات^{۲۴۷}، نشان می‌دهد که نمی‌توان این بسیج را فقط با نگاه به آثار اقتصادی سیاستگذاری‌هایی همچون سطح مالیات بر دارایی

شرح داد.

گرچه حالا و در نگاهی به گذشته شورش‌های مالیاتی در حکم پروژه‌ای محافظه‌کارانه درک می‌شود، مارتین استدلال می‌کند که بهتر است این شورش‌ها در حکم پاسخی به دولت‌سازی و مدرن‌سازی فهم شود تا بتوان به زبان چپ یا راست سیاسی آن را بیان کرد. مثلاً در کالیفرنیا می‌شد دید که چطور افزایش قیمت املاک و مستغلات که ناشی از بازار بود باعث شد افراد مالیات پرداخت کنند. فرد مالیات‌دهنده بی آنکه کاری انجام دهد، ممکن بود با افزایش شدید صورت‌حساب مالیات بر دارایی مواجه شود. این تأثیر وقتی تشدید شد که تکنوکرات‌ها در سازمان مالیاتی ایالتی روش‌های بسیار دقیق‌تری را برای ردیابی نوسانات قیمت‌گذاری در املاک و مستغلات معرفی کردند. اداره‌های دولتی به جای آنکه منتظر بمانند یک خانه دوباره فروش برود تا ارزش و محاسبه مجدد صورت‌حساب مالیاتی‌اش تغییر کند، با هر تغییری در بازار املاک و مستغلات بدهی مالیات بر دارایی را از نو محاسبه می‌کردند. در این شرایط، بسیج ضدمالیاتی اغلب پاسخی به «مدرن‌سازی» اصلاحات مالیاتی است که منجر به عقلانی‌سازی یا انسجام بیشتر می‌شود و در نتیجه حمایت‌های غیررسمی از برآوردهای جزئی و قدیمی را حذف می‌کند.

بنابراین الگوهای بازخورد سیاستگذاری تضاد مهمی با الگوی جامعه‌شناختی کلاسیک رأی‌دهی دارد (فصل ۴) که در آن ارزش‌ها و منافع بر مبنای موقعیت اقتصادی-اجتماعی مفروض دانسته می‌شد. این دیدگاه، که درجاتی از خودمختاری دولت در تصمیم‌گیری‌ها را می‌پذیرد، نشان می‌دهد چطور پیامدهای سیاسی می‌تواند الگوهای رفتار سیاسی و توزیع ترجیحات و باورها را از نو شکل دهد. گاه، مانند مورد شهروندان سالمند، طراحی سیاستگذاری می‌تواند مشارکت سیاسی را افزایش دهد. سیاستگذاری‌های دیگر، که به روش‌های متفاوت اجرا می‌شود، می‌تواند اثر معکوس داشته باشد، همان‌طور که سیبل فاکس^{۲۴۸} (۲۰۱۲) در مطالعه‌اش درباره مدیریت امداد و رفاه اجتماعی در اوایل برنامه نیودیل^{۲۴۹} شرح می‌دهد. این خدمات برای مهاجران اروپایی نه فقط امدادسانی بود بلکه تشویق‌گر آنها برای دستیابی به شهروندی بود. برعکس، مکزیکی‌ها و آمریکایی‌های مکزیکی‌تبار بر مبنای این فرض که نه فقط کار ندارند بلکه اراده برای کارکردن نیز ندارند تسهیلات بسیار کمتری دریافت می‌کردند. سازمان‌های امدادسانی به مراتب کمتر احتمال داشت که مشوق تابعیت مکزیکی‌ها باشند، آن سازمان‌ها به بخشی از دستگاه سیاستگذاری تبدیل شد که بسیاری را (از جمله برخی از آمریکایی‌های مکزیکی‌تبار با شهروندی ایالات متحد را) آن سوی مرز و یکسره خارج از واحد

سیاسی سازمان‌دهی کرد.

همان‌طور که پیتز اوانز (۱۹۹۵) وقتی موضوع تقویت مسیرهای توسعه اقتصادی است بر کیفیت پویای روابط دولت-جامعه تأکید می‌کرد، الگوهای بازخورد سیاستگذاری راه‌هایی را برجسته می‌سازد که در آن تغییرات سیاسی و سیاستگذاری‌های جدید ممکن است تأثیرات پایدار بر الگوهای بسیج سیاسی داشته باشد. سیاستگذاری‌های دولتی به ترجیحات، به احتمال آنکه شهروندان بر اساس ترجیحات عمل کنند و نیز به احتمال آنکه شهروندان دولت را مرجع مشکلات‌شان یا راه‌حل ممکن آن درک کنند شکل می‌بخشد. در ایالات متحد پیدایش سریع جنبش تی‌پارتی^{۲۵۰} جدیدترین و قانع‌کننده‌ترین نمونه این پدیده است.

معمای تی‌پارتی

در چند دهه گذشته، سیاست‌های انتخاباتی در ایالات متحد داده‌هایی غنی برای اندیشیدن به رابطه الگوهای جامعه‌شناختی کلاسیک رأی‌دهی با ادعاهای نظریه‌های بازخورد سیاستگذاری فراهم کرده است. به یاد آورید که الگوی جامعه‌شناختی رأی‌دهی با فردی که در «ساختارهای اجتماعی، بستر اجتماعی، شبکه‌های اجتماعی و فرایندهای ارتباطات و نفوذ اجتماعی» جای گرفته آغاز می‌شود (متلر و سوس ۲۰۰۴: ۵۷). در نوع اقتصادی‌اش آن موقعیت‌ها بر مبنای درک منطقی از منافع شخصی است که به نوبه خود باید نظرات را درباره تصمیم‌گیری‌های مربوط به سیاستگذاری و رأی‌دهی تحت تأثیر قرار دهد. با توجه به این نقطه آغاز نظری، یکی از شگفت‌انگیزترین ویژگی‌های انتخابات ریاست‌جمهوری اخیر آمریکا این است که بخش بزرگی از طبقات کارگر و متوسط به نامزدهای جمهوری‌خواه رأی دادند، حتی در شرایطی که حزب جمهوری‌خواه تمایل داشت سیاستگذاری‌هایی را پیش ببرد که در راستای منافع اقتصادی ثروتمندان است. پژوهشگران و صاحب‌نظران می‌پرسند چرا کسانی که به احتمال زیاد می‌توانند از افزایش هزینه‌های دولت بهره ببرند تمایل دارند به حزبی رأی بدهند که متعهد شده نرخ مالیات برای ثروتمندان را کاهش دهد و برنامه‌های دولتی را محدود کند؟

توماس فرانک^{۲۵۱} جستارنویس یکی از تأثیرگذارترین پاسخ‌های اولیه به این پرسش را در مسئله کانزاس چیست؟^{۲۵۲} (۲۰۰۴) ارائه داد، او «آشفته‌گی»^{۲۵۳} رایج در محل زندگی خودش، ایالت کانزاس، را شرح داد. فرانک زندگینامه سیاسی پدر یکی از دوستانش را روایت می‌کند که در انتخابات ریاست‌جمهوری از رأی‌دهی به جورج مک‌گاورن دموکرات لیبرال، رسید به حمایت از «راست‌گراترین جمهوری‌خواهی که می‌توانست در آن ورقه رأی پیدا کند»، فرانک در ادامه می‌نویسد این مرد به سیاستمداران و اشخاصی رأی داد که اتحادیه‌های معلمان را، که او در طول زندگی کاری‌اش به آن تعلق داشت، محکوم می‌کردند. فرانک شرح داد که در سطح شهرشان الگوی مشابهی دیده می‌شد: «اگرچه سیاستگذاری اقتصادی جمهوری‌خواهان صنایع، اتحادیه‌ها و محله‌های شهر را نابود می‌کرد، اما اهالی شهر با پرداختن به و انتقاد از مسائل فرهنگی واکنش نشان دادند، و در نهایت با یک نماینده جمهوری‌خواه راست افراطی، یک مسیحی دوآتشه که عمده برنامه کاری‌اش مبارزه با سقط جنین بود، ماجرا ختم شد. امروز این شهر شبیه یک دیترویت مینیاتوری است» (فرانک ۲۰۰۴: ۴-۵). زبان «آشفته‌گی»، عکس‌العمل سیاسی شدید و «خشم فرهنگی» نشان می‌دهد که توضیح این مسئله در برانگیختن احساسات

غیرمنطقی نهفته است، احساساتی که مانع می‌شود رأی‌دهندگان منافع واقعی‌شان را بر مبنای شرایط اقتصادی-اجتماعی‌شان درک کنند.

مطالعات دربارهٔ بازخورد سیاستگذاری تبیین دیگری هم ارائه می‌دهد. سوزان متلر^{۲۵۴} (۲۰۱۱) در مجموعه‌ای هوشمندانه از تحقیقات پیمایشی فرایندی کلیدی در تشخیص نادرست منافع دولتی را آشکار کرد. یکی از پرسش‌های نخستین در تحقیق او به وضوح می‌پرسد آیا پاسخ‌دهنده «تاکنون از برنامهٔ اجتماعی دولتی استفاده کرده است؟» پنجاه و هفت درصد گفتند خیر.

در ادامه در مجموعه‌ای دربارهٔ ۲۱ برنامهٔ خاص «از جمله تأمین اجتماعی، بیمهٔ بیکاری، کسر سود وام مسکن و وام دانشجویی» پرسش‌هایی طرح شد و «معلوم شد ۹۴ درصد از کسانی که گفته بودند از این برنامه‌ها استفاده نکردند دست‌کم از یکی از برنامه‌ها بهرمند شده بودند؛ به طور متوسط پاسخگویان از چهار برنامه استفاده کرده بودند.» و یک الگوی متمایز برای برنامه‌های دولتی وجود داشت که ابتدا به نام برنامه‌های دولتی شناخته نمی‌شد؛ آن برنامه‌ها بیشتر به نفع کسانی بود که وضع مالی بهتری داشتند، و به احتمال بیشتر از طریق کسور مالیاتی مثلاً برای بهرهٔ وام مسکن یا برای کارفرمایان خصوصی که بیمهٔ سلامت برای کارکنان خود فراهم می‌سازند اجرا می‌شد، یا به احتمال بیشتر در حکم «درآمد کسب‌شده» تلقی می‌شد که تأمین اجتماعی نمونهٔ اصلی از این نوع است.

این تشخیص نادرست مبنایی برای بازنگری گزارش توماس فرانک در مسئلهٔ کانزاس چیست؟ فراهم می‌سازد. به جای آنکه حمایت طبقهٔ کارگر و لایه‌های فرودست طبقات میانی از کاندیداهای جمهوری‌خواه را در حکم نتیجهٔ سردرگمی ناشی از مطالبات فرهنگی تبیین کند، تحلیلی بر مبنای بازخوردهای سیاستگذاری ارائه می‌دهد و توضیح می‌دهد که چطور رأی‌دهندگان رابطهٔ میان مشارکت‌شان در قالب مالیات و توزیع مزایا را از طریق برنامه‌های عمومی درک می‌کنند.

از آنجا که بسیاری از مخارج دولت از طریق نظام‌های پیچیدهٔ مقاطعه‌کاری و مخارج مالیاتی مبهم می‌شود، حمایت مستقیم به صورت چک‌های رفاهی یا کوپن‌های غذا اغلب به خطا در حکم بخش اعظم مخارج دولت به رسمیت شناخته می‌شود.

پیامدهای این به رسمیت‌شناسی‌گزینشی مزایای دولتی به‌ویژه در جنبش تی‌پارتی محافظه‌کاران در طول دورهٔ اول ریاست‌جمهوری اوباما که در پی بحران مالی سال ۲۰۰۸ اوج گرفت آشکار شد. اعضای تی‌پارتی به طرز مشهودی تابلوهایی را در دست داشتند که روی آن نوشته بود «دولت را از بیمهٔ سلامت دورهٔ سالمندی من

دور نگه دارید»، همچنین نارضایتی‌هایی را نه فقط بر ضد اقلیت‌ها و مهاجرانی که تصور می‌شد به مزایای دولت وابسته‌اند بلکه بر ضد وابستگان جوان‌تر خود صورت‌بندی کردند. زنی توضیح می‌داد «جوانان زیادی... فکر می‌کنند محق‌اند» مثل برادرزاده‌اش که «تمام عمرش در رفاه بوده است.» مرد دیگری با نگرانی می‌گفت «نوه من چهارده ساله است و از من می‌پرسد: «چرا باید کار کنم؟ چرا نمی‌توانم پول مفت دریافت کنم؟» نگرانی این بود که «به جوانان یاد داده می‌شود که آنها سزاوار حمایت دولت‌اند.» یکی از نمایندگان کنگره دانشجویان کالج را هدف انتقادهای مشابهی قرار داد، او دانشجویان را خطاب قرار داد و اظهار داشت «شما می‌توانید به مدرسه بروید، کمک‌های مالی‌تان را جمع کنید، کوپن غذا بگیرید، از خدمات گرمایشی مخصوص کم‌درآمدها استفاده کنید، مسکن بند ۸^{۲۵۵} دریافت کنید، و ناگهان همه می‌فهمیم داریم به کسانی کمک‌هزینه می‌دهیم که لازم نیست از دانشگاه فارغ‌التحصیل شوند» (اسکوپل و ویلیامسن ۲۰۱۲: ۷۲-۳). بنابراین اختلاف در به رسمیت شناختن مزایای تأمین‌شده از سوی دولت به نام مزایای دولتی باعث ایجاد انتقاد و درگیری در شبکه‌های خانوادگی و بین افراد از نژادهای مختلف و نیز بین افراد در شرایط اقتصادی بسیار متفاوت شد.

بازخوردهای سیاستگذاری و سیاست حزبی

اگر تحلیل‌های تی‌پارتی و چرخش به راستِ سیاست‌های انتخاباتی آمریکا نشان می‌دهد که چطور بازخوردهای سیاستگذاری ترجیحات و مشارکت افراد را شکل می‌دهد، در سطح رژیم‌های سیاستگذار و دولت‌های ملی نیز می‌توان آثار مشابهی را ثبت کرد. به یاد آورید که بخشی از چارچوب ایدئولوژیک لیبرال‌دموکراسی این است که افراد از طریق یک «قرارداد اجتماعی» خیالی حقوق طبیعی‌شان را، در ازای امنیت، به قدرت حاکم واگذار می‌کنند. از آنجا که درک از «امنیت» معنایی فراتر از محافظت در برابر زورِ خشونت‌آمیز یافته است، اگر دولت‌ها در ارائه خدمات اجتماعی ناکام شوند — یا شهروندان نتوانند درک کنند که دولت به آنها کمک می‌کند — ممکن است معامله اصلی، که به نظم موجود مشروعیت می‌بخشد، به هم بخورد. از این ناکامی چه نوع سیاستی حاصل می‌شود؟

استدلال‌های بازخورد سیاستگذاری حلقه‌ای از برنامه‌های دولتی را از طریق ترجیحات رأی‌دهندگان منفرد شرح می‌دهد. اما در بسیاری از موارد، پاسخ به سؤال «دولت من برای من چه می‌کند؟» برای بسیج رأی‌دهندگان و شکل‌دادن هیئت انتخاب‌کنندگان کافی نیست. فراتر از تأثیرات سیاستگذاری، سازمان‌های حزبی در صورت‌بندی اینکه کدام ابعاد هویت و کدام شیوه‌های ارزیابی فعالیت دولت در برانگیختن مشارکت سیاسی و شکل‌دادن به ترجیحات شهروندان به‌واقع تأثیرگذار است نقشی مرکزی دارد. همان‌طور که دلتون^{۲۵۶} و همکاران (۲۰۱۵) استدلال می‌کنند، احزاب فقط بازتاب‌دهنده یا پاسخگوی برخی توزیع‌های معین ترجیحات یا خصیصه‌های رأی‌دهنده نیست. کار عمده احزاب «صورت‌بندی»^{۲۵۷} ناهمگونی‌ها و همگونی‌های اجتماعی با نظام سیاسی است. این تحلیل مقابله قدرتمندی است با مباحث جامعه‌شناختی که سیاست را بازتاب پیوندها و هویت‌های اجتماعی معرفی می‌کند. در این تحلیل، احزاب به طور فعال بیان‌گر هویت‌ها، شکاف‌ها و منافع است که پایدار است و به دست دولت‌هایی که آنها را می‌سازد پایدار مانده است. اگر همان‌طور که در بحث پیشین درباره الگوی جامعه‌شناختی رأی‌دهی روشن شد (فصل ۴)، هیچ وابستگی قوی قابل اعتمادی بین موقعیت اقتصادی-اجتماعی و انتخاب‌های رأی‌دهی وجود ندارد، این ممکن است تا حدی به دلیل فقدان تلاش‌های حزبی برای صورت‌بندی وفاداری‌های سیاسی به لحاظ طبقاتی باشد.

میل برزین^{۲۵۸} (۲۰۰۹) در یک مطالعه تطبیقی درباره چرخش به راست سیاست فرانسه و ایتالیا در اواخر قرن بیستم تصویر قدرتمندی از این پویایی ارائه داده است. سهم نظری او در این بحث تأکید بر اهمیت ابعاد فرهنگی سیاست است، به‌خصوص روش‌هایی که دولت-ملت‌ها با استفاده از آن پیکربندی‌های تأثیرگذار از

هویت و امنیت را نمایندگی می‌کنند. بنابراین با در نظر گرفتن اینکه بسیاری از مفسران از افزایش بیگانه‌هراسی و انواع جدید سیاست‌های قومی در اروپا همچون چیزی که بیشتر ناشی از ارزش‌ها و هویت‌های افراد است یاد می‌کنند، برزین استدلال می‌کند که بهتر است آنها همچون پاسخی به کاهش توانایی یا تمایل بسیاری از دولت‌های اروپایی به فراهم کردن امنیت بنیادین، به خصوص به لحاظ اجتماعی و اقتصادی تفسیر شود. برزین به جای تمرکز بر مهاجرت در حکم تهدیدی اقتصادی برای افراد یا در حکم محرکی برای اشکال عمیقاً ریشه‌دار تعصب (به‌ویژه مهاجری که از اروپای شرقی آمده و شخصیت تجسم‌یافته‌اش «لوله‌کش لهستانی»^{۲۵۹} است)، خاطرنشان می‌سازد که بخش زیادی از ترس روزافزون از مهاجرت، یکی از عواقب گسترش اتحادیه اروپا و تخریب رژیم‌های ملی تأمین اجتماعی و منابع خودمختاری است. هنگامی که رهبران احزاب میانه از صورت‌بندی وفاداری‌های سیاسی بر حسب برنامه‌های تأمین اجتماعی دست کشیدند، بخش‌هایی از رأی‌دهندگان فرانسوی از شیوه‌های آشنای فهم نفوس‌های سیاسی‌شان دور شدند. با وجود اینکه برخی از رأی‌دهندگان فرانسوی وفاداری‌های هویت‌محور «شدیدی» به حزب راست‌گرای جبهه ملی (NF) داشتند، برخی دیگر از افرادی که به NF رأی دادند آن را یکی از محدود گزینه‌ها برای ابراز نگرانی‌های عمیق درباره کاهش انتظارات از تأمین اجتماعی که در دوران توسعه فرانسه پس از جنگ در مقام یک دولت رفاه متمرکز محرز شده بود می‌دیدند. قرارگرفتن در معرض بی‌ثباتی روزافزون بازارها باعث گسست عمیق بنیان‌های نظم سیاسی می‌شود. یافته‌های مکرر مبنی بر اینکه طراحی سیاستگذاری تأثیرات قابل توجهی بر رفتار سیاسی و «بی‌تفاوتی منطقی» دارد از چشم سیاستمداران عملگرا پنهان نمانده است. فراگیرشدن سیاست محافظه‌کار در بریتانیا و ایالات متحد در دهه ۱۹۸۰ با تلاش‌هایی برای جایگزینی اشکال جهانی و مستقیم تأمین اجتماعی با برنامه‌های متکی بر خصوصی‌سازی و اختیاری‌بودن همراه بود، از این رو قدرت منافع مشترک در سیاستگذاری برای بسیج دسته‌بندی‌های گسترده‌ای از رأی‌دهندگان را از بین می‌برد (هکر و پیرسون ۲۰۰۵؛ پیرسون ۱۹۹۴). این رویکرد نشان می‌دهد که چطور طراحی سیاستگذاری استراتژی سیاسی و نیز پروژه‌های تکنوکراتیک عملیاتی‌سازی را نمایان می‌سازد. مطالعه کمپبل درباره مشارکت سیاسی شهروندان سالمند این نکته را با در نظر گرفتن طرح‌های پیشنهادی برای خصوصی‌سازی این عنصر کلیدی (یعنی تأمین اجتماعی) در دولت رفاه آمریکا بیان می‌کند: اصلاحات پیامدهای قابل توجهی برای شهروندی دموکراتیک دارد که هم الزامات

سیاسی تأمین اجتماعی و هم منابع تأمین اجتماعی را تغییر می‌دهد. مدیریت فردی دارایی‌های تأمین اجتماعی می‌تواند پیوند بین شهروندان سالمند و دولت‌شان را از بین ببرد. در نتیجه سالمندان علاقه‌چندانی به آنچه دولت می‌کند نخواهند داشت، چون دولت مسئول بخش کوچک‌تری از درآمد بازنشستگی آنان خواهد بود. این پیوند شناختی و این علاقه به امور همگانی که به مشارکت سالمندان جان می‌بخشد، ضعیف خواهد شد. اما ضعیف شدن این پیوند برای سالمندان کم‌درآمد، که رفاه آنها رابطه تنگاتنگی با اقدامات دولت دارد، تکان‌دهنده‌تر خواهد بود (کمپیل ۲۰۰۳: ۱۴۳).

اینجا فرایندهای بازخورد سیاستگذاری پتانسیل تولید همان الگوهای «بی‌تفاوتی منطقی» را دارد که در آداب تعامل در جامعه مدنی و درک ناتوانی سیاسی از سوی رأی‌دهندگان ردیابی شده‌اند (فصل ۴). تا جایی که مشارکت، پاسخگوی ارائه مزایا باشد، به حداقل رساندن مزایا یا دشوارترکردن درک آنها روش دیگری برای «ساختاردهی به رأی‌دهندگان» است. از آنجایی که سیاستگذاری سیاست را می‌سازد، کاهش سخاوت و کاهش مشاهده‌پذیری مزایای عمومی می‌تواند بنیان‌های اجتماعی مشارکت سیاسی را تضعیف کند. اما جایی که خود سیاستگذاری پرسش‌هایی را درباره چگونگی اجرا و تحمیل قوانین بی‌پاسخ می‌گذارد، نتیجه ممکن است جلب مشارکت کسانی باشد که به طور بالقوه مشمول قانونی جدید می‌شوند طوری که به دنبال تعریف شرایط اجرای آن برای خودشان می‌روند (ادمن و همکاران ۱۹۹۹).

بازخورد سیاستگذاری و دولت سازمانی

سیاستگذاری می‌تواند انگیزه‌هایی را برای مشارکت سیاسی ایجاد کند - یا نکند - اما در ظرفیت سازمان‌دهی سیاسی نیز می‌تواند سهمیم باشد. این پویایی به ویژه زمانی معلوم می‌شود که دولت‌ها برای انجام وظایف مهم سیاسی، از بسیج رأی‌دهندگان گرفته تا ارائه خدمات با بودجه عمومی، به سازمان‌های حزبی یا خصوصی متکی باشند. نمونه‌ای بارز از این پویایی‌ها را می‌توان در مطالعه‌ای دقیق درباره روابط میان مقامات منتخب، سازمان‌های غیرانتفاعی و اجتماعات در بروکلین، یکی از بخش‌های اصلی شهر نیویورک، یافت. نیکول مارول^{۲۶۰} (۲۰۰۷) تمایل غالب برای یکی انگاشتن سازمان با عضویت و جامعه‌پذیری را رد می‌کند و استدلال می‌کند که سازمان‌های رسمی فقط مکان‌هایی برای شکل‌گیری سرمایه اجتماعی نیست (بنگرید به فصل ۴)، بلکه ابزارهایی برای پروژه‌هایی است که منابع را تجمیع می‌کند و به طور بالقوه فرصت‌ها و شبکه‌های سیاسی را درون اجتماعات فقیر گسترش می‌دهد. تلاش‌های سازمانی برای تأمین منابع خارجی لازم به منظور فراهم‌سازی فرصت‌هایی برای خانه‌دارشدن، نفوذ سیاسی و اشتغال حیاتی است. آن تلاش‌ها همچنین رابطه بین مزایا و مشارکت را مشاهده‌پذیر — و بسیج — می‌کند.

اهمیت چنین تلاش‌هایی در محله‌هایی که مارول آن را مطالعه کرده آشکار است، اجتماعات با پروژه‌های «ماشین رشد» و طرح‌های راه‌سازی که فعالیت‌ها را به حومه شهر هدایت می‌کرد، تضعیف شده بود، و آثار صنعت‌زدایی و زوال شهری تشدید می‌شد. این تغییرات مبتنی بر سیاستگذاری در سازماندهی زیست شهری با حمایت نخبگان محلی - بسازوبفروش‌های املاک و مستغلات، بانکداران، دلانان خودرو و سایر کسانی که از رشد سود می‌بردند - مشکلات شهری را در محله‌های خاص متمرکز کرد و در عین حال منافع را به‌جاهای دیگر هدایت کرد (مولوتچ ۱۹۷۶). در واکنش به این امر، در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تلاش‌های مردمی برای حمایت از تعمیر و بازسازی مسکن، نظارت بر بازارهای آزاد و روباز مواد مخدر و سایر پروژه‌های محلی به شمار فزاینده‌ای از خدمات اجتماعی و سازمان‌های غیرانتفاعی کمک کرد. در ابتدا این سازمان‌ها روابط را با دولت در شهر به ویژه در مورد بهبود (یا، دست‌کم، کاهش سرعت زوال) مسکن را از سر گرفتند. ولی چون این برنامه‌ها به بودجه فدرال و نیز خواست‌گرایی^{۲۶۱} محلی بستگی داشت، این سازمان‌های اجتماع‌بنیان به‌مثابه گره‌های کلیدی‌ای ظاهر شد که بیانگر سیاست‌های ملی و محلی، توسعه اقتصادی و سیاستگذاری عمومی بود. سازمان‌های غیرانتفاعی به مکان‌هایی برای بسیج قدرشناسی و حمایت انتخاباتی از سیاستمدارانی که منافع دولتی را برای جامعه تأمین کرده بودند، تبدیل شد. این

ظرفیت‌ها برای بسیج اجتماع‌محور اهمیت بیشتری پیدا کرد، زیرا سرمایه‌گذاران و توسعه‌دهندگان این محله‌ها را، که مدتی طولانی نادیده گرفته شده بود، دوباره کشف کردند و شهر نیویورک تا دهه ۱۹۹۰ از تجدید حیات درخشان بهرمند شد. از قضا سازمان‌هایی که در واکنش به زوال شهر پدید آمد در نهایت تبدیل به شرکایی شد برای احیا و حتی اعیان‌سازی آن اجتماعات.

این پیوندهای وابستگی مالی و اتحاد سیاسی همچنین می‌تواند منبع آسیب‌پذیری سازمان‌های مدنی باشد. همان‌طور که مایکل مک‌کواری^{۲۶۲} (۲۰۱۳) در مطالعه‌ای درباره تلاش‌های توسعه شهری در کلیولند بیان می‌کند، همان فرایندهایی که ثبات سازمانی سازمان‌های توسعه جامعوی را تضمین می‌کرد، در عین حال موجب تضعیف ظرفیت آنها به مثابه محمل‌هایی برای کنش سیاسی می‌شد، منظور از کنش سیاسی چیزی است که در تقابل با سازوکارهایی قرار می‌گیرد که رضایت منفعلانه افراد تحت حکومت و مشروعیت اقتدار نخبگان مدنی را که به شکل انتخابی در مسند نبودند، تضمین می‌کرد. این روابط، که فعالان اجتماعات از طریق آن به نخبگان مالی مرتبط می‌شدند، کمک می‌کند که بتوان توضیح داد چطور یک شهر با موهبت فوق‌العاده غنی سازمان‌های مدنی — هم اجتماع‌محور و هم نخبه — در مواجهه با بحران مسکن چنان از پای درآمد که مقدمات اصلی الگوی شهری برای سیاست‌ورزی و توسعه اقتصادی تضعیف شد.

این دو نمونه از تلاقی جامعه‌شناسی شهری و جامعه‌شناسی سیاسی، توضیح‌دهنده سیاست‌هایی است که زمانی آشکار می‌شود که تمایز میان دولت و جامعه را «نه همچون مرزی میان دو نهاد مجزا، بلکه همچون خطی ترسیم‌شده در داخل شبکه سازوکارهای نهادی که با آن یک نظم سیاسی و اجتماعی حفظ می‌شود» درک کنیم (میچل ۱۹۹۱: ۷۸). اما سایر تحقیقات در جایی که هر یک از این موارد بر تغییر در موازنه سیاسی متمرکز است - مثل افزایش سازمان‌های غیرانتفاعی در حکم کارگزاران سیاسی قدرتمند در بروکلین در مقایسه با ضعف آنها در مواجهه با بحران در کلیولند - برای تبیین مقاومت ترتیبات متمایز تأمین اجتماعی که در دموکراسی‌های صنعتی پیشرفته تثبیت شده، به اثرات بازخوردی گسترده‌تری اشاره کرده‌اند.

سیاست سیاست‌گذاری می‌کند و سیاست‌گذاری سیاست را می‌سازد: جامعه‌شناسی دولت رفاه

محققان با بررسی نیروهایی که ترکیب‌های گسترده‌ای از سیاست‌گذاری‌ها را در کشورهای مختلف ایجاد می‌کند بر این تمرکز کرده‌اند که چطور تلاش‌های سیاسی

موفق پویایی‌های نیروبخش را به حرکت درمی‌آورد. برای محققان دولت رفاه یکی از مسائل اصلی ناظر بر کیفیت به‌ظاهر «عقب‌مانده» و «توسعه‌نیافته» دولت رفاه در آمریکا بوده است. تا زمان اصلاحات نیودیل در دهه ۱۹۳۰، که در میان سایر برنامه‌های اصلی تأمین اجتماعی را برای سالمندان ایجاد کرد، دولت رفاه آمریکا بیشتر شامل حمایت‌ها در سطح دولتی برای مادران و کودکان و مجموعه‌ای از برنامه‌های مرتبط با آسیب‌های ناشی از کار می‌شد، آسیب‌هایی که می‌توانست خانواده‌ای را از نان‌آور اصلی خود محروم سازد. این مشاهدات مسیرهای جدیدی را در تحقیق تاریخی به وجود آورد که، به نوبه خود، نشان می‌داد «غیاب» دولت رفاه آمریکا (به‌ویژه نظام ملی بیمه درمانی) با مجموعه‌ای از تحولات به شدت زودرس در حمایت از آموزش عمومی و نیز حمایت از خانواده و حمایت از سالمندان از طریق نظام مستمری ارتش برای کهنه‌سربازان جنگ داخلی همراه بوده است. در سازمان‌های آن کهنه‌سربازان، بیش از هر چیز، دستاوردهای قانونی در راستای تضمین و تأمین بودجه آن مستمری‌ها باعث حمایت بیشتر و عضویت بیشتر در آن شد، و پویایی بیشتری ایجاد کرد که در آن مزایای کهنه‌سربازان برای دهه‌ها به یکی از سخاوتمندانه‌ترین منابع تأمین اجتماعی با حمایت مالیاتی بدل شد (متلر ۲۰۰۵؛ اسکوپول ۱۹۹۲).

این بحث‌ها با رویکرد مبتنی بر پیکربندی^{۲۶۳} فزاینده برای مطالعه دولت رفاه همسو بود. به جای آنکه رژیم‌های رفاه فقط «قوی» یا «ضعیف» مفهوم‌سازی شود، آنچه مهم بود توجه به این بود که بخش‌های سیاستگذاری در تعداد محدودی از الگوها میل به هماهنگی با هم داشته باشد. برای بسیاری از محققان روابط میان دولت، صنعت و کارگران در سازمان اقتصاد متغیرهای کلیدی بود. این تحلیل‌ها که با عباراتی همچون صنف‌گرایی^{۲۶۴} یا «انواع سرمایه‌داری» توصیف شده‌اند نشان می‌داد که چطور وجود الگوهای اتحاد و همکاری — یا نبود آن الگوها — بر سطح بیکاری و نوسان‌های آن، کسب مهارت از سوی کارگران و امکان‌های بازآموزی برای سازگاری با تغییرات اقتصادی تأثیر می‌گذاشت (هال و ساسکس ۲۰۰۱).

گوستا اسپینگ-اندرسن^{۲۶۵} در تحلیلش از «جهان‌های رفاه» نسخه متفاوتی از این بینش ارائه می‌دهد، او استدلال می‌کند که رژیم‌های رفاه را در دموکراسی‌های صنعتی پیشرفته می‌توان در سه دسته جای داد: دولت‌های رفاه «لیبرال» که «کمک‌هایی را که با لحاظ کردن استحقاق و نیاز فرد انجام شده‌اند، کمک‌های نسبتاً همگانی به همه شهروندان، یا برنامه‌های مختصر بیمه اجتماعی» را با هم ترکیب می‌کند؛ رژیم‌های «صنف‌گرا»^{۲۶۶} که در آنها کمک‌ها به پایگاه فرد (همچون یقه‌آبی و یقه‌سفید) مرتبط است و تمایل به حفظ اشکال سنتی خانواده دارد؛ و دولت‌های رفاه «سوسیال دموکراسی» که در آن حقوق و مزایا به طبقه متوسط و نیز طبقه کارگر در راستای تعهد به اصل عمومیت داده می‌شود (۱۹۹۰: ۲۶-۷). او در توضیح اینکه چرا دولت-ملت‌های گوناگون انواع مختلفی از دولت‌های رفاه را ایجاد کردند از منابع نظری آشنایی کمک گرفت، به‌ویژه از تز «ائتلاف طبقاتی»^{۲۶۷} در تحلیل اثرگذار برینگتون مور درباره آنچه کشورها را به درپیش‌گرفتن مسیرهای متفاوت به سوی دیکتاتوری و دموکراسی سوق داد (فصل ۳). از این منظر، نوع به شدت جامع و تساوی‌گرای دولت رفاه را که نمونه‌اش کشور سوئد است می‌توان به «ظرفیت (متغیر) جنبش‌های قوی طبقه کارگر برای برقراری اتحاد سیاسی با سازمان‌های کشاورزی» نسبت داد (۱۹۹۰: ۱۸) چون این اتحادها در چارچوب نهادی موجود مربوط به سیاست صورت گرفت. اسپینگ-اندرسن در هشدار به کسانی که ممکن است به دنبال توضیحی ساده‌تر برای تغییرات در دامنه یا سخاوتمندی این نوع رژیم‌های سیاستگذاری باشند می‌گوید «امید به یافتن یک نیروی علی قدرتمند واحد باید کنار گذاشته شود؛ وظیفه شناسایی اثرات متقابل اصلی است»، به ویژه اثراتی که در میان الگوهای بسیج طبقاتی، ساختارهای ائتلاف سیاسی طبقاتی و تاریخ نهادی رژیم‌های گوناگون دیده می‌شوند (۱۹۹۰: ۲۹).

اسپینگ-اندرسن در تحلیلش از رژیم‌های رفاه خانواده را محور قرار داد و از ادبیات غنی محققان فمینیست بهره برد، محققانی که بر روش‌هایی متمرکز بودند که از طریق آن سیاستگذاری عمومی نظام‌های نابرابری جنسیتی را تداوم می‌بخشید یا به طور بالقوه آنها را از بین می‌برد (فریزر ۱۹۹۰؛ پیتمن ۱۹۹۸؛ راگی ۱۹۸۴؛ برای مرور موارد بحث‌شده در این تحقیق بنگرید به اورلاف ۲۰۰۹). این تحقیق فمینیستی همچون رویکرد «شبکه‌های چندگانه» در مطالعه نظم‌های سیاسی (مان ۱۹۸۶) بر روش‌هایی متمرکز بود که در آن سیاستگذاری اجتماعی از اشکال متمایز خانواده، که با شیوه‌های متمایز سازماندهی بازار کار در هم تنیده شده بود، حمایت می‌کرد. بنابراین شکل هر رژیم رفاهی خاص از درون یک تلاقی‌گاه — و در برخی اوقات تلاقی‌گاهی بسیار مورد مناقشه — در تقسیم‌بندی‌های متعدد نیروی کار و ساختارهای ائتلافی بر ساخته می‌شد. در نتیجه، سیاست‌های دولت‌های رفاه را نمی‌توان از یک منظر واحد تعبیر کرد. به‌ویژه، «کالایی‌زدایی»^{۲۶۸} یا به حداقل رساندن وابستگی شهروندان به بازار کار برای تأمین رفاه‌شان ممکن است در حکم مزیتی برای کسانی که اکنون در بازار کار هستند به چشم آید، اما مانع دیگری باشد برای کسانی که با مناسبات گوناگون وابستگی، به‌ویژه وابستگی به خانواده، تعریف می‌شوند (اورلاف ۱۹۹۳).

بخش اعظم ادبیات تطبیقی درباره دولت‌های رفاه از این رویکرد تاریخی یا تبارشناختی استفاده می‌کند و منشأ تنوع را در تفاوت‌های موجود در پیکربندی اتحاد طبقاتی یا در مراحل کسب حق رأی، بوروکراتیزاسیون و صنعتی‌سازی دنبال می‌کند، رویکردی که اینک با وجود مباحث پیشین درباره دموکراسی‌سازی باید برای ما آشنا باشد (فصل ۳). با وجود این، هنگامی که این خاستگاه‌های تاریخی به حرکت درمی‌آید، ممکن است بازخوردهای پایداری را به وجود آورد (لی ۲۰۱۲) و الگوهای سازماندهی اجتماعی را از نو به شیوه‌هایی شکل دهد که ممکن است از بازتولید رویکردهای سیاستگذاری متمایز (همان‌طور که در گشاده‌دستی مداوم مزایای کهنه‌سربازان در ایالات متحد نشان داده شد) یا از بی‌ثباتی آن (لی و همکاران ۲۰۱۱) حمایت کنند.

تحلیل نهادی در جامعه‌شناسی سیاسی

این ادبیات گسترده «نهادگرا» در نشان دادن اینکه چطور پیکربندی‌های نظم سیاسی مسیرهای تغییر را شکل می‌دهد در یک نقطه فراتر از مهم همگرا می‌شود. نظر به اینکه نظریه قرارداد لیبرال - همراه با بخش عمده علوم اجتماعی پساجنگ - از مفروضات «فردگرایی روش‌شناختی»^{۲۶۹} آغاز می‌کند که در آن نظم به مثابه تجمیع

رفتار و تصمیمات فردی درک می‌شود، رویکردهای نهادگرا روشن می‌سازد که چطور بستر اجتماعی و پیکربندی‌های به‌نسبت بادوام نظم اجتماعی امکان‌هایی را برای کنش فراهم می‌سازد. در اینجا بار دیگر به بینشی که از سوی میشل کروزیئر ارائه شد بر می‌گردیم «الگوی تغییر، و نه مقدار تغییر، باید در حکم متغیر اصلی در نظر گرفته شود» (۱۹۶۴: ۲۲۶).

این ادعا درباره‌ی الگوی بازتولید و بازسازی قابل اتکای ویژگی‌هایی صادق است که وجه متمایز اصلی این یا آن موجودیت سیاسی به شمار می‌رود (کلمنز و کوک ۱۹۹۹). کشمکش بر سر موضوعات به‌ظاهر یکسان ممکن است صورت‌های اساسی بسیار متفاوتی به خود بگیرد زیرا کنشگران گفتمان‌های فرهنگی مختلفی به کار می‌برند و به دنبال استفاده از فرصت‌های مختلف در نظام‌های قضایی و قانونگذاری می‌روند (فرره و همکاران ۲۰۰۲). مدل‌های بازخورد سیاستگذاری نمونه‌ای است از تبیین‌های نهادی از بازتولید، زیرا برنامه‌های عمومی جاری ترجیحات رأی‌دهندگان و الگوهای مشارکت را ایجاد می‌کند و این ترجیحات و الگوها برای ادامه‌ی همان برنامه‌ها فشار می‌آورد. پیکربندی‌های مختلف سیاستگذاری ممکن است برای ادامه‌ی کار آن برنامه‌ها فشار را به حداقل برساند و با تحدید مزایای دولتی الگویی را برای تغییر ایجاد کند. اما در شرایط بسیاری تأثیرات نهادی ممکن است در کنار فشارها برای بازتولید نارضایتی‌هایی را ایجاد کند. در چنین مواردی اولین پرسشی که پیش می‌آید مربوط به توازن نیروها میان کسانی است که از مزایا برخوردارند و کسانی که ممکن است وضع نامساعدشان را دلیلی برای بسیج به‌منظور تغییر بدانند. پرسش دوم این است که چه زمانی و چطور چنین بسیجی برای تغییر اتفاق می‌افتد و چه زمانی باعث تغییر می‌شود.

فصل شش: جنبش‌های اجتماعی و تغییر اجتماعی

ثبات اجتماعی راحت بدیهی انگاشته می‌شود. شیوه بودن جهان دیروز، خیلی اوقات پیش‌بینی دقیقی از شیوه بودن جهان فردا به ما می‌دهد. اما این پاره از عقل سلیم وقتی درباره فهم فرایندهای تغییر سیاسی و اجتماعی باشد ما را به سوی تله‌ای نظری می‌کشاند. برای فهم اینکه چطور تحولات ممکن می‌شود، لازم است با برجسته‌کردن فرایندهایی آغاز کنیم که نظم موجود را حفظ می‌کند. بحث بنیادین مایکل مان را درباره کیفیت «قفس‌های اجتماعی» (فصل ۱) به یاد آورید. پیدایش نظام‌های روابط قدرت نظم‌یافته با توسعه وابستگی متقابل و مزایایی ممکن می‌شود که افراد به موجب نقش‌شان در تقسیم کارها دریافت می‌کنند.

ممکن است انسان‌ها با وجود کنش‌های سرکوبگرانه و سهم نابرابر از محصول ترجیح بدهند عضو مطیع جامعه‌ای با نظام زراعت آبی باقی بمانند تا اینکه با مسئولیت خودشان به سوی جنگل بروند. این بینش بنیادین با آن تصورات از یک دولت توسعه‌یافته‌تر اشتراکاتی دارد، که در آن دولت توسعه‌یافته نظام سازمان‌یافته جمع‌آوری مالیات و اجبار قلمداد می‌شود (تیلی ۱۹۹۲)، نظام‌هایی که در آن کسانی که بیشترین بهره را از تمهیدات می‌برند از ظرفیت خود برای جلوگیری از تغییرات نیز استفاده خواهند کرد، به‌ویژه تغییراتی که ممکن است باعث نوعی بازتوزیع میان نخبگان گوناگون یا میان نخبگان و توده‌ها شود (کرونبرگ و ویمر ۲۰۱۲؛ اسکوپول ۱۹۸۰). با توجه به این نوع صف‌آرایی‌های قدرت، که با ساخت آن مناظر قلعه‌ها، برج و باروها و معابد گره خورده بود، چه شرایط و فرایندهایی تغییرات اجتماعی را رقم می‌زند؟

در نگاه اول، یک پاسخ روشن را می‌توان در عواطف و منافع کسانی یافت که در چنین ترتیباتی از مزایا محروم‌اند: مانند کارگران مزارع که مورد ضرب‌وشتم قرار می‌گیرند و دهقانانی که مجبور می‌شوند بخش زیادی از محصول‌شان را واگذار کنند. شرح فرانتس فانون از خشم و کینه ناشی از روابط استعماری (فصل ۲) از چنین زنجیره علی‌ای صحبت می‌کند: ملت‌سازی «با وجود این ملات که با خون و خشم ورز داده شده تسهیل می‌شود» (۲۰۰۴ (۱۹۶۱): ۵۱). اما با وجودی که «نارضایتی‌ها» مؤلفه مهمی در فرایندهای بسیج است، مطالعات جامعه‌شناختی نشان داده که نارضایتی‌ها به‌ندرت کافی است. بسیاری از مردم، در بستر زمان و مکان، با خشم و کینه روزگارشان را سپری می‌کنند، بی آنکه هرگز برای ایجاد تغییرات اساسی حرکتی بکنند.

افزایش مطالعات درباره جنبش اجتماعی، در حکم زیرشاخه اصلی جامعه‌شناسی

سیاسی، ریشه‌هایش را درست مدیون همین بینش است. همان‌طور که جان مک‌کارتی^{۲۷۰} و مایر زالد^{۲۷۱} در مقاله‌ای تأثیرگذار استدلال کرده‌اند «بسیج منابع» در حکم دیدگاه نظری مهمی که «مؤثرترین رویکردها را برای فهم پدیده جنبش اجتماعی برای جامعه‌شناسان آمریکایی در طول دهه‌های گذشته» فراهم کرده «فرضیه‌های قوی مشترکی دارد، فرضیه‌هایی مبنی بر اینکه نارضایتی‌های مشترک و باورهای تعمیم‌یافته (ایدئولوژی‌های سست)، درباره علل نارضایتی‌ها و ابزارهای ممکن برای کاهش آنها، پیش‌شرط‌های مهمی برای پیدایش جنبش اجتماعی در یک جمع است» (۱۹۷۷: ۱۲۱۴). این فرضیه‌ها منجر به یک پیش‌بینی مقدماتی شد: هرچه مردم خشمگین‌تر باشند، بیشتر بسیج می‌شوند. این دیدگاه ما را بر آن می‌دارد که انتظار داشته باشیم جنبش‌های اجتماعی -و در شکل افراطی آن، انقلاب‌ها- در میان کسانی گسترش یابد که محروم‌ترین، سرکوب‌شده‌ترین و استثمارشده‌ترین انسان‌ها باشند. اما همان‌طور که پیش از این در بحث مربوط به انقلاب (فصل ۳) آموختیم، اغلب این‌طور نیست.

کنشگران انقلابی ممکن است کسانی باشند که در موقعیت دفاع از نظم‌های سنتی قرار می‌گیرند (کلهون ۱۹۸۳) یا کسانی باشند که می‌پندارند چیز مهمی برای از دست دادن دارند (تروگات ۱۹۸۰). مک‌کارتی و زالد در اواسط دهه ۱۹۷۰، زمانی که هیاهوی جنبش ضدجنگ و چپ نو هنوز در غلیان بود، بحث‌شان را طرح کردند، آنها دعوی آغازین بسیار متفاوتی را طرح کردند مبنی بر این «که همیشه در هر جامعه‌ای به اندازه کافی نارضایتی وجود دارد که بتواند حمایت مردمی را برای یک جنبش فراهم آورد، البته اگر جنبش به طور مؤثر سازماندهی شود و قدرت و منابع برخی از گروه‌های نخبگان مستقر را در اختیار داشته باشد» (۱۹۷۷: ۱۲۱۵). از این منظر یک جنبش زمانی که می‌توانست منابع مالی را بسیج کند (از طرف اعضا یا متحدان)، و زمانی که می‌توانست مکان‌های گردهمایی‌ها را کنترل کند (مانند کلیساها یا منازل خصوصی) و زمانی که می‌توانست از هویت‌های جمعی از قبل موجود و از شبکه‌های پیوندهای اجتماعی برای عضوگیری استفاده کند، احتمال موفقیتش بیشتر می‌شد.

مانیفستی که مک‌کارتی و زالد در راستای معرفی رویکردی جدید در مطالعه جنبش‌های اجتماعی ارائه کردند، در دهه ۱۹۹۰، به ایجاد مدل نظری غالب کمک کرد. این مدل ذیل عنوان نظریه «فرایند سیاسی»^{۲۷۲} چند ادعای اصلی را ترکیب کرد: (۱) رد مدل‌های روانشناختی یا مدل‌های برانگیخته شده با نارضایتی به همراه توجه تحلیلی به بسیج منابع، (۲) فرصت‌های سیاسی، و (۳) فرایندهای

«چارچوب‌بندی»^{۲۷۳}.

این سه مؤلفه آخر، که از واژگان خاص این زیرشاخه^{۲۷۴} برگرفته شده، شامل این موارد است: (۱) توجه به منابع سازمانی که در دسترس یک جنبش است (ممکن است شامل تأمین مالی، حمایت مادی، یا پیوند به انجمن‌ها و شبکه‌های اجتماعی موجود باشد)، (۲) فرصت‌های سیاسی مانند لحظه‌های تصمیم‌گیری نهادین، مثلاً در انتخابات یا اختلاف‌ها میان صاحبان قدرت، و (۳) منابع فرهنگی که از سوی رهبران جنبش به کار گرفته می‌شود تا به نارضایتی‌ها به شیوه‌هایی «چارچوب» بدهند که طنین‌اندازِ باورهای گسترده باشد درباره آنچه عادلانه است یا آنچه می‌تواند راه‌حلی را بر ساخته کند (مک‌آدام ۱۹۸۲؛ مک‌آدام و همکاران ۱۹۹۶؛ اسنو و همکاران ۱۹۸۶). این رویکرد، بسیج را بیشتر بر مبنای بستر کنش تبیین می‌کرد و نه در ذهن کنشگران، اما به بهای ایجاد مدلی ضعیف از فرایندهای بسیج که نقش نخبگان و رهبران جنبش را در دستکاری «چارچوب‌ها» برجسته کرد.

نتیجه این مداخله نظری، همراه با تجربه اخیر موج عظیمی از بسیج، شکوفایی تحقیقات جامعه‌شناختی درباره جنبش‌های اجتماعی بود. وابستگان سابق جنبش کارهایی انجام دادند، آنها با تجربیات خودشان آغاز کردند تا تحلیل‌های دقیقی را درباره سازمان دانشجویان برای جامعه‌ای دموکراتیک^{۲۷۵} (گیتلین ۱۹۸۰)، جنبش آزادی‌بخش زنان (فریمن ۱۹۷۴)، یا اتحادیه کارگران مزارع^{۲۷۶} (گانز ۲۰۰۰) شکل دهند. دیگران، که از شمار همپایگان محققان بعدی بودند، به دنبال فهم منابع خیزش بسیج بودند، چراکه به نظر می‌رسید در اواخر دهه ۱۹۷۰، درست همان زمان که جنبش‌های آزادی‌بخش در کشورهای در حال توسعه در سرتاسر جهان ظاهر می‌شد، در ایالات متحد بسیج در حال محو شدن بود (فصل ۳).

در این تلاش‌ها، محققان جنبش اجتماعی بسیاری از سیرهای استدلالی را که در جای دیگری از جامعه‌شناسی سیاسی آن زمان نمود داشت بازگو می‌کردند. آنها می‌خواستند بدانند چطور منافع و شرایط مردم را به فعالیت وامی‌دارد، چطور سازمان‌های موجود هم نفس‌های سیاسی جدید و هم امکان‌های استراتژیک جدید را برای کنش جمعی شکل می‌دهد. اما محققان، همزمان با افزایش مراکز تحقیقاتی، یکی از فرضیه‌های سازماندهی اصلی موج اول پژوهش درباره جنبش اجتماعی، به عبارت دیگر تمایز میان جنبش‌های اجتماعی و «سیاست»، و تضاد میان «سیاست مجادله‌ای» و سیاست‌های نهادی را به پرسش کشیدند. مطالعات، به طور فزاینده‌ای، نشان می‌دهد که آنچه در حکم اشکال جداگانه کنش سیاسی، که افراد مختلف انجام می‌دادند، در نظر گرفته می‌شد، خود مؤلفه‌هایی از یک کارگان

جامعه‌شناسی سیاسی چیست؟ | فصل شش: جنبش...

مشترک بود که در بسیاری از جوامع به کار گرفته می‌شد.

نمونه‌های کلاسیک برای تحلیل انقلاب (مثل انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه) یا جنبش حقوق مدنی در جنوب آمریکا یا جنبش دانشجویی در زمانی که سن رأی‌دهی ۲۱ سال بود، با تمایز تیلی میان «متصدیان فعلی» و «معترضان»^{۲۷۷} آغاز شده بود. اما مطالعات جدید به طور فزاینده‌ای بر این نکته تأکید داشته که چطور سبک‌های مختلف سیاست در رویدادهای پیچیده مجادله، هم در مجالس قانونگذاری و هم در خیابان‌ها، در هم تنیده می‌شود.

بسیج در ظرف مشارکت

چطور می‌توان توضیح داد که چرا -و کدام- مردم در کنشگری اجتماعی شرکت می‌کنند؟ این پرسشی اصلی در متون علمی است که بسط نظری زیادی در پی داشته است. اما این مباحث، همان‌طور که زیاد مانسون^{۲۷۸} (۲۰۰۸) در تحقیقش درباره فعالان مخالف سقط جنین^{۲۷۹} ادعا می‌کند، اغلب بر یک فرضیه مبنایی استوار است، آن فرضیه این است که ایده‌ها یا منافع مقدم بر (و توضیح‌دهنده) تصمیم‌گیری برای مشارکت است. یکی از نقطه‌ضعف‌های این مباحث در این واقعیت نهفته که بسیاری از افراد در نگرش‌های مربوطه مشترک‌اند نه در تصمیم‌گیری برای مشارکت -بنابراین مدل استاندارد نمی‌تواند توضیح دهد در میان مردمی که ایده‌ها یا نگرش‌های مشترکی دارند چه کسانی مشارکت سیاسی می‌کنند. پس چه عواملی می‌تواند تبیین کند که چرا فقط بخشی از کسانی که موافق یا مخالف محدودیت خرید اسلحه یا محافظت از تالاب‌ها یا تأمین خدمات اجتماعی برای بی‌خانمان‌ها هستند، مشارکت می‌کنند؟ دانشمندان علوم سیاسی و جامعه‌شناسان سیاسی، برای پرداختن به این پرسش، بر پیوندهای شبکه‌ای و دعوت‌ها به مشارکت به مثابه عامل اصلی برای تبیین اینکه چه کسانی مشارکت می‌کنند تمرکز کرده‌اند (وربا و همکاران ۱۹۹۵؛ بنگرید به فصل ۴). با وجودی که چنین استدلال‌هایی تا حدی تکیه‌گاه استوارتری برای این مسئله که کدام مردم فعال می‌شوند فراهم می‌سازد، اما همان مشکل به قوت خود باقی است: بسیاری از افراد بیشتر از طریق پیوندهای شبکه‌ای با هم مرتبط می‌شوند یا دعوت به پیوستن شده‌اند تا اینکه به‌واقع در عمل مشارکت کنند.

زیاد مانسون در شکل‌گیری فعالان مخالف سقط جنین^{۲۸۰} در تبیین اینکه چه کسانی در جنبش‌های اجتماعی شرکت می‌کنند هم تقدم ترجیحات و هم کفایت پیوندهای شبکه‌ای را به چالش می‌کشد. او بر اساس مشاهدات گسترده و مصاحبه‌ها هم با فعالان مخالف سقط جنین و هم با هواداران‌شان که در جنبش مشارکت نکردند در چهار شهر، نشان می‌دهد چطور دخیل‌شدن در جنبش نتیجه ترکیب یک دعوت

برای مشارکت با یک نقطه عطف در زندگی فردی است. برخلاف مدل غالب، باورهای مخالف با سقط جنین اغلب به دنبال مشارکت ایجاد می‌شد همچون تحول و تعمیق در باورهای مذهبی. حتی قبل از تصمیم رو علیه وید^{۲۸۱} در سال ۱۹۷۴، فردی که اندک‌زمانی بعد تبدیل به یکی از فعالان شد، با تشویق پزشکش در جلسات استماع برای قانون‌گذاری درباره سقط جنین شرکت کرد: «او به آنجا رفت به دلیل احساس تعهد شخصی به... مردی که در طول دوره بارداری دشواری به او کمک کرده بود... او راضی شد آنجا برود، نه به این دلیل که خود را حامی زندگی می‌دانست، بلکه چون می‌خواست فردی را که خودش می‌شناخت خوشنود سازد.» در جلسات قانون‌گذاری او پی برد که هواداران آزادی‌بخشی قانون سقط جنین استدلال‌های خودشان را دارند (۲۰۰۸: ۱۸-۱۹). مانسون مدل علی معمول را که در آن ترجیحات و علایق علت کنش در نظر گرفته می‌شود معکوس کرد، و دریافت که «بسیج وقتی اتفاق می‌افتد که مردم از طریق پیوندهای رابطه‌ای و سازمانی به‌سوی کنشگری کشیده شوند، نه وقتی که باورهایی قوی درباره سقط جنین به وجود آورند. باورها درباره سقط جنین اغلب بدوی، بی‌انسجام و متناقض است تا وقتی که افراد خود فعالانه درگیر جنبش می‌شوند» (۲۰۰۸: ۲۰).

تحلیل مانسون با شرح نینا الایسِف (۱۹۹۷) در تضاد است، الایسِف شرح داد که چطور شهروندان یاد می‌گیرند فقط بر مسائلی تمرکز کنند که «خیلی جدی» بود و به طور بالقوه تحت تأثیر کنش مدنی قرار می‌گرفت (بنگرید به فصل ۴، بحث «بی‌تفاوتی منطقی»). اما جنبش مخالفان سقط جنین، به طور مؤثر به شرکت‌کنندگان جدید یاد می‌داد که ترجیحات‌شان را از نو شکل دهند و به مشکلاتی که ممکن است از تجربه‌های روزمره آنها دور باشد عمیقاً اهمیت بدهند، اینها بازتاب‌دهنده کردوکارهای برخی از نخستین جنبش‌های اجتماعی آمریکا بود که حس مسئولیت اخلاقی شخصی برای مخالفت با برده‌داری را از طریق تجارب قدرتمند احیای مذهبی برانگیخت (یانگ ۲۰۰۶). پس مشارکت در جنبش ممکن است منجر به بازسازی‌های بیشتر هویت و دگرگونی پیوندهای شبکه‌ای شود، به‌ویژه که آن مشارکت‌هایی که باعث کنشگری می‌شد، به نوبه خود باعث تعهدات مذهبی عمیق‌تر و تجدیدحیات‌یافته نیز می‌شد (مانسون ۲۰۰۸: ۱۵۵-۸۴). پرواضح است که مشارکت امری یک‌باره نیست. محققان جنبش اجتماعی علاوه بر اینکه به این پرسش می‌پردازند که چطور و چرا آنها که مشارکت نمی‌کنند مشارکت‌کننده می‌شوند، به این پرسش هم توجه دارند که چه وقت و کجا مشارکت‌کنندگان به مشارکت ادامه می‌دهند. اینجا در تبدیل یک دوره مشارکت به

جامعه‌شناسی سیاسی چیست؟ | فصل شش: جنبش...

کنشگری حرفه‌ای، درست مثل ادبیات اجتماعی‌شدن سیاسی، تمهیدات سازمانی و فرهنگی عوامل مهمی می‌شود. دانا فیشر^{۲۸۲} در اکتیویسم اینک^{۲۸۳} (۲۰۰۶) این مسئله را بررسی می‌کند و بر یک سازمان بزرگ و ملی تمرکز می‌کند که به طور منظم جوانانی را برای کارهای تابستانی به منظور جمع‌آوری پول برای حمایت از انواع اهداف لیبرال جذب می‌کند. فیشر با اطلاع از بازسازی آرشیوی پیشینه و استراتژی سازمان، به نمونه‌ای از یک گروه تابستانی شرکت‌کننده دسترسی یافت، اوایل و اواخر تابستان با آنها مصاحبه کرد و همچنین در سال بعد با هر تعداد از آنها که توانست مصاحبه کرد. نتایجی که به دست آمد خوانش خوش‌بینانه و تلطیف‌شده توکویل را، که بسیاری از تحقیقات درباره سرمایه اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده بود، رد کرد. در این تجربه کنشگری، به جای آنکه مشارکت باعث مشارکت بیشتر شود، بسیاری از مشارکت‌کنندگان را از زندگی سیاسی سرخورده و دور کرد، اگرچه مشارکت‌کنندگان در «پروژه‌های توانمندسازی» به لحاظ مدنی آنقدر انرژی گرفته بودند که در ادامه حس نومییدی و بی‌حرمت‌شدگی بر آنها چیره شود (الایسِف ۲۰۱۱؛ فصل ۴).

این یافته برای فیشر پرسشی تطبیقی پیش آورد. اگر این سازمان که جهت‌گیری لیبرال دارد الگویی مشارکتی را، که از اساس بسیج‌زدایی می‌کند، تداوم بخشد، چطور می‌توان تضاد آن را با بسیاری از سازمان‌های محافظه‌کار که از قرار معلوم کنشگری جوانان را به تعهدی پایدار تبدیل می‌کند توضیح داد؟ به‌زعم فیشر پاسخ در یک تشخیص نهفته و آن این است که چطور مدل‌های سازمانی گوناگون فرصت‌هایی را برای جایگاه‌های حرفه‌ای در کنشگری ایجاد می‌کند. به طرزی آبرونیک، به میزانی که سازمان مد نظر او از اهداف لیبرال پشتیبانی می‌کرد، ولی از یک مدل سلسله‌مراتبی مجاب‌کنندگی بهره می‌برد، مسیرهایی برای آشکال چالش‌برانگیزتر مشارکت فراهم می‌ساخت و فرصت‌هایی اندک برای هر گروه تابستانی به وجود آورد که به طور سودمندی درگیر واقعیت مادی اهدافی شوند که به خاطر آن پول جمع‌آوری می‌کردند. در مقایسه، شماری از سازمان‌های محافظه‌کار راه‌هایی را در پیش گرفتند که از جذب دانشجویان کالج منتهی می‌شد به موقعیت‌های چالش‌برانگیزتر در نهادهای سیاستگذاری یا سازمان‌های حزبی. این انتخاب‌های سازمانی احتمالاتی را شکل می‌دهد که به‌واسطه آن مشارکت سیاسی باعث شود مردم این حس را در خود درونی سازند که «سیاسی‌بودن» منبع مهمی برای هویت است.

بنابراین حرکت از دوره‌های مشارکت به‌سوی مشغله‌های کنشگری به ترکیبی از تحولات در هویت‌ها و ارزش‌های همراه با زمینه‌های سازمانی بستگی دارد که حرکت از یک اعتراض به اعتراضی دیگر، از یک هدف به هدفی دیگر، و تبدیل اعتراض به سبک زندگی را تسهیل کند. این تأثیرات در مطالعه داگ مک‌آدام^{۲۸۴} درباره شرکت‌کنندگان در پروژه حقوق مدنی به‌منظور نام‌نویسی رأی‌دهندگان و کارکنان «مدارس آزادی»^{۲۸۵} در می‌سی‌سی‌پی در تابستان ۱۹۶۴ به طور خاص قابل توجه است.

پروژه تابستان آزادی^{۲۸۶} برای حقوق مدنی در می‌سی‌سی‌پی نمونه قدرتمندی است که می‌تواند نشان دهد چطور تجربه مشارکت می‌تواند مسیر زندگی فرد را تغییر دهد. همان‌طور که مک‌آدام شرح می‌دهد علوم اجتماعی دست‌کم دو مدل متفاوت را برای چگونگی وقوع این امر توضیح می‌دهد. اولی تبدیل^{۲۸۷} است، «تحوالی ریشه‌ای در زندگی فرد، از جمله در تصور از خویشتن، شبکه‌های انجمن‌هایی که عضو آن است و جهان‌بینی وسیع‌تر او.» دومی تناوب^{۲۸۸} میان هویت‌هایی است که با الگوهای رفتاری موجود و نقش‌های اجتماعی ادامه می‌یابد. به‌زعم مک‌آدام «تفاوت اساسی بر میزان پیوستگی تغییر با زندگی پیشین فرد و تصور از خویشتن

متمرکز است» (۱۹۸۹: ۷۴۵).

مک‌آدام برای ارزیابی اینکه آیا مشارکت در جنبش می‌تواند از طریق تأثیری مستقیم بر زندگی مشارکت‌کنندگان تغییر پایدار ایجاد کند، به سراغ داوطلبان پروژه تابستان آزادی رفت و با آنها مصاحبه کرد، هم کسانی که واقعاً به می‌سی‌سی‌پی رفتند و هم کسانی که پذیرفته شدند ولی آنجا حضور نیافتند. معلوم شد که مشارکت‌کنندگان در طی شش سال پس از آن پروژه تابستانی به‌لحاظ سیاسی بسیار فعال‌تر بودند، همچنین در سایر تلاش‌ها برای حقوق مدنی و در جنبش‌های دانشجویی، ضدجنگ و آزادی‌بخشی زنان شرکت داشتند. شمار قابل توجهی از آنها «در جنبش» کار مزدی پیدا کردند و در انتخاب شریک عاطفی‌شان «توافق» به لحاظ سیاسی را در نظر می‌گرفتند (۱۹۸۹: ۷۵۰). به‌زعم مک‌آدام، این نشان‌دهنده یک الگوی «تناوب» است که در آن شرکت در پروژه تابستان آزادی الگوی زندگی داوطلبان را به طور کامل متحول نکرد، بلکه به طور نظاممند شیوه‌های تصمیم‌گیری داوطلبان را درباره شغل، ازدواج و تعامل سیاسی مداوم، تغییر داد. داوطلبان سابق با احتمال کمتری تا چند سال بعد ازدواج می‌کردند و درآمد کمتری داشتند، ولی به لحاظ سیاسی فعال‌تر شده بودند. داوطلبان قدیمی پروژه تابستان آزادی «می‌سی‌سی‌پی را در حالی ترک کردند که به لحاظ نگرشی تمایل بیشتری برای کنشگری داشتند و در مجموعه‌ای از روابط و یک خرده‌فرهنگ فعال در حال ظهور جای گرفته بودند که به شکلی ایده‌آل برای تقویت فرایند تغییر شخصی، که در می‌سی‌سی‌پی آغاز شده بود، مناسب بود» (۱۹۸۹: ۷۵۲). تجربه این کنشگری در سرتاسر زندگی داوطلبان تابستان آزادی بازتاب یافت.

اما وقتی حرف از کنشگری به میان می‌آید گاه افراد گزینه‌های اندکی دارند. همان‌طور که تحقیقات درباره انقلاب‌ها در فرانسه از ۱۷۸۹ تا قرن نوزدهم نشان داده است (فصل ۳)، امکان‌ها برای بسیج و شیوه‌هایی که با آن منافع درک می‌شود به طرزی قدرتمند در بسترهای خاصی شکل می‌گیرد که در آن کنشگران خود را در شرایط دشواری که به بحران تبدیل شده می‌بینند. ژوسلین ویترونا (۲۰۱۳) در تحلیل قانع‌کننده‌اش درباره زنانی که در جنگ داخلی، که از ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۲ در السالوادور ادامه داشت، به مشارکت‌کنندگان فعال (اعم از چریک یا همکار) تبدیل می‌شدند یا نمی‌شدند، این پرسش را طرح کرد که چطور شرایط زمینه‌ای بر مسیرهایی که افراد در پیش می‌گیرند اثر می‌گذارد. جنگ گسترده اغلب انتخاب‌های ناگزیری را تحمیل می‌کند که ممکن است زنان در روستاهایی که هنوز جنگ به آنها کشیده نشده، در اردوگاه‌های پناهندگی، در «فرایندهای جمعیت‌سازی»^{۲۸۹}، یا حتی در اردوگاه‌های

چریکی در کوهستان‌ها با آن مواجه شوند. این تحلیل ویترونا را به‌سوی استدلالی سوق می‌دهد که از جهات مهمی با استدلال‌های محققان دربارهٔ فرصت سیاسی و فرض‌شان دربارهٔ یک کنشگر کم‌وبیش منطقی و استراتژیک که فقط منتظر لحظهٔ مناسب است، متفاوت می‌شود: «جنبش‌ها لزوماً به‌دلیل یک فرصت سیاسی که باعث می‌شود موفقیت از نگاه شرکت‌کنندگان بالقوه محتمل‌تر دیده شود اوج نمی‌گیرد. جنبش‌ها زمانی اوج می‌گیرد که تغییر محیط‌ها در سطح کلان باعث تغییر شکل دو مؤلفه شود: (۱) معانی هویت‌هایی که افراد دارند و (۲) عضویت در شبکه‌هایی که افراد در آن قرار گرفته‌اند» (۲۰۱۳: ۴۲؛ تأکیدها از متن اصلی). این تغییر شکل‌ها در موارد بسیاری چشمگیر بود، زنان نیز راه‌های خود را برای خدمت در اردوگاه‌های چریکی در کوهستان‌ها پیدا می‌کردند، گاه ادارهٔ رادیو را بر عهده می‌گرفتند، گاه در چادرهای پزشکی خدمت می‌کردند و گاه اسلحه به دست می‌گرفتند.

با وجود این شرح ویترا درباره زنان در جنگ داخلی السالوادور ما را با تناقضی مواجه می‌سازد. در طول جنگ داخلی با وجود تمام ویژگی‌هایی که «اختلاط جنسیتی»^{۲۹۰} در مشارکت زنان بود، پایان مناقشه (هرچند پر آشوب و نامطمئن) با تحمیل دوباره و تشدید نظم جنسیتی سنتی همراه شد. برخلاف داوطلبان تابستان آزادی که به مناطقی مهاجرت کردند که شبکه‌های سیاسی و اجتماعی تأثیر مشارکت و گرایش آنها به کنشگری را حفظ و تقویت می‌کرد، چریک‌های سابق ویترا اغلب از مسیرهایی به زندگی غیرنظامی بازگشتند که ارتباطات‌شان با هم‌زمان زمان جنگ قطع می‌شد. این تناقض بحث مفصل‌تری را درباره نسبت شکاف در نقش‌های جنسیتی با تغییر اجتماعی و سیاسی طرح کرد.

رویکرد اول دیدگاهی عقل سلیمی است که می‌گوید مقیاس تغییر متناسب با مقیاس اختلال است. درست همین فرضیه است که نتیجه را در السالوادور بسیار شگفت‌آور می‌کند. اگر زنان اسلحه به دست می‌گرفتند و در خط مقدم می‌جنگیدند، همانا این انحراف زیاد از نقش‌های جنسیتی مورد انتظار منجر به تحولی پایدار در امکان‌ها برای چریک‌های زن سابق و به طور کلی‌تر برای زنان السالوادور نمی‌شد؟ رویکرد دوم به مسئله تغییر درست فرضیه‌ای مخالف طرح می‌کند. این بحث، همچون مثل معروف که اگر پروانه‌ای در چین بال بزند زنجیره‌ای از وقایع روی خواهد داد، ادعا می‌کند که تغییرات کوچک در مراحل ابتدایی می‌تواند منتهی به تغییرات بزرگ در نتایج شود.

بحث‌های جامعه‌شناختی درباره تغییر به بهترین شکل میان این دو حد طرح شده‌اند که با پرسش از کیفیت نظم پیش از ایجاد اختلال آغاز می‌شود (این خود ممکن است در حکم امری «خارجی» یا «داخلی» فهم شود). ویژگی اختلال چیست و چطور بر مؤلفه‌های مشخص نظم اجتماعی پیشین اثر می‌گذارد؟ در تجربیات پرتنش مشارکت در سیاست روزمره در جوامع یا جریان عادی انتخابات چه مسیرهایی را می‌توان یافت؟ این پرسش‌ها به تحقیق درباره مدل‌ها و شبکه‌های سازمانی بسیج‌شده به واسطه جنبش‌های اجتماعی، تعامل جنبش‌ها با «سیاست نهادی»، و به پیدایش مسیرهای متمایز تغییر در نظام‌های مختلف نظم سیاسی اشاره دارد (کلمنز و کوک ۱۹۹۹).

کارگان‌های سازماندهی

پژوهش در باب جنبش اجتماعی اغلب با شرح رویدادنِ تغییری چشمگیر آغاز می‌شود و بعد در طول تاریخ به عقب بازمی‌گردد. اگرچه این رویه ممکن است به مثابه «انتخاب بر اساس متغیر وابسته»^{۲۹۱} مورد نقد قرار گیرد، همچنین می‌تواند

به‌مثابه تکنیکی برای فهم وقایع به‌نسبت نادر اما مهم، درک شود. ممکن است پزشکان با رجوع به کسانی که به یک اپیدمی خطرناک و پیچیده مبتلا شدند تلاش برای شناسایی منبع سرایت و طرز کار بیماری ناشناخته‌ای را آغاز کنند، اما این در حکم مقدمه‌ای برای طرح پرسش‌هایی درباره این است که چه کسی در معرض این بیماری است، و از میان آنها، چه کسی به بیماری مبتلا می‌شود. در تحقیقات جنبش اجتماعی این نوع طرح تحقیقاتی به‌نسبت نادر است (اما بنگرید به مک‌آدام و بودت ۲۰۱۲) و اغلب بر مسئله بسیج و اعتراض تمرکز دارد تا بر نتایج تغییرات اجتماعی مهم.

الیزابت آرمسترانگ برای توضیح موفقیت نهایی جنبش‌های تحول هویت جنسی، استدلال‌هایی دربارهٔ پس‌وپیش‌کردن الگوها در حکم شکل اصلی تغییر سیاسی طرح می‌کند (سیوئل ۱۹۹۲؛ بنگرید به فصل ۴):

بیشتر مواقع جامعه از شبکه هم‌وابسته‌ای از میدان‌ها بر ساخته شده، که هر کدام با قواعد بدیهی انگاشته‌شده سازماندهی شده‌اند. کیفیت نهادینه‌شده عرصه‌های فردی و ارزش وزن و نفوذ جمعی میدان‌های مرتبطی که یکدیگر را تقویت می‌کنند آنچه را امکان‌اندیشیدن به آن است و نیز آنچه را امکان انجام‌دادنش است، محدود می‌سازد. کنشگران اغلب از کنش ممکن و کنش ناممکن تصور درستی دارند. این محدودیت‌های درک‌شده آن چیزی را شکل می‌دهد که مردم حتی می‌توانند تصور کنند خواهان آنند. هرچه مجموعه میدان‌های هم‌وابسته باثبات‌تر باشد، خلاقیت فرهنگی محدودتر می‌شود (آرمسترانگ ۲۰۰۲: ۵۸).

آرمسترانگ با توجه به این شرایط خلاقیت فرهنگی، بدیل مهمی برای تصور مایکل مان از قدرت اجتماعی، که از طریق شبکه‌های هم‌وابسته سازماندهی شده، فراهم می‌سازد (۱۹۸۶؛ بنگرید به فصل ۱). پیوند شبکه‌ها ممکن است روشی برای ترکیب و تجميع قدرت باشد، آن ترکیب‌ها نیز نشان‌دهنده نقاطی است که در آن میدان‌های متمایز با هم تماس پیدا می‌کند، هر نقطه به طور بالقوه پشتیبان یک کارگان کنش و سازماندهی است که ممکن است برای بی‌ثبات‌کردن میدان‌های دیگر یا برای تقویت یک بسیج، با یافتن قرابت‌هایی در جنبش‌های اجتماعی، پس و پیش شود (یونگ و همکاران ۲۰۱۴). نقاط تماس میان فعالیت جنبش اجتماعی و سیاست نهادی، از مهم‌ترین این نقاط هستند. با بازگشت به آن دو مدل تغییر، گاه جنبش‌های اجتماعی و بسیج انقلابی ممکن است در نظام‌های موجود نظم‌دهی اجتماعی و سیاسی شکل‌گسست‌های فاجعه‌باری را به خود بگیرد. اما بسیج اغلب در داخل و در امتداد شبکه‌های موجود سازماندهی سیاسی، حرکت می‌کند، و

مؤلفه‌های نظم‌های پیشین (موریس ۱۹۹۳) را از هم باز، دوباره ترکیب و جابه‌جا می‌کند بی آنکه تغییری دگرگون‌کننده در کل نظام ایجاد کند.

کنش متقابل میان سیاست نهادی و سیاست مجادله‌ای

جنبش‌های اجتماعی، به مثابه پروژه‌های بسیج، می‌تواند در امر ساختن اکثریت‌ها و بیان صریح علایق و هویت‌ها کمک کند. بدین ترتیب، جنبش‌های اجتماعی فقط اخلاط‌گر یا ستیزه‌جو نیست؛ جنبش‌های اجتماعی ممکن است تأثیر زیادی بر استراتژی حزب داشته باشد، آنقدر که نمایانگر بلوک‌های «ازپیش بر ساخته‌شده» رأی‌دهندگان و شبکه‌هایی باشد که از طریق آنها مشارکت را بسیج و شیوه‌های چارچوب‌بندی مسائل عمومی و راه‌کارهای سیاست‌گذاری را انتشار دهد. بدین‌سان، تأثیر جنبش‌های اجتماعی می‌تواند از طریق سیاست‌های انتخاباتی غیرمستقیم رایج^{۲۹۲} پخش و، احتمالاً، حتی وسیع‌تر شود، زیرا احزاب سیاسی فهم شهروندان را از هویت‌ها، منافع و مطالبات اجتماعی برای آینده‌های احتمالی متفاوت «صریح بیان می‌کند.» (دی لئون و همکاران ۲۰۱۵؛ فصل ۵). اما رویارویی با احزاب سیاسی ممکن است جنبش‌های اجتماعی را دگرگون - یا چه‌بسا بسیج‌زدایی - کند زیرا کار ساختن اتحاد با تغییر موضع جنبش‌ها همراه است و شهروندان گزینه‌های خروج، اعتراض و وفاداری را در نظر می‌گیرند.

یکی از نمونه‌های برجسته چنین تعامل دگرگون‌کننده‌ای میان سیاست‌های نهادی و مجادله‌ای از مضمون‌های بی‌شک در دسرساز در تاریخ سیاسی آمریکا می‌آید: قدرت سیاسی کو کلاکس کلن^{۲۹۳} در دهه ۱۹۲۰. با اینکه فهم آن با توجه به طیف راست-چپ و دغدغه‌های مربوط به عدالت نژادی، که تا حد زیادی افکار ما را درباره سیاست معاصر تحت تأثیر قرار می‌دهد، دشوار است، اما بسیاری از اعضای کو کلاکس کلن نیز در این منطق خاص که نسبت به تجارت‌های بزرگ و وال‌استریت رویکردی خصمانه داشتند، «مترقی» بودند. این خصومت شامل «تعرفه‌های بالا» نیز بود، تعرفه‌هایی که به نفع تولیدکنندگان بود، ولی پرداختش به گردن کشاورزانی می‌افتاد که محصولات را صادر می‌کردند و بعد کالاهای تولیدکنندگان را با قیمت‌هایی خریداری می‌کردند که به دلیل حمایت‌های تعرفه‌ای بالا بود. مردم ممکن بود به دلایل اقتصادی عضو کو کلاکس کلن شوند و همچنین جذب نژادپرستی سازمان‌یافته و تعصب مذهبی آنها نسبت به کاتولیک‌ها شوند و یا، به‌واقع، از طریق پیوندهای شبکه‌ای، دعوت‌ها و جذابیت رویدادهای اجتماعی به‌سوی آنها کشیده شوند. این مسیرهای متقاطع نفع و نارضایتی بستر متمایزی برای بسیج سیاسی ایجاد کرد، به‌ویژه در ایندیانا که محل زندگی بیشتر اعضای کو

کلاکس کلن در شمال در طول دههٔ پس از جنگ جهانی اول بود (بیلی ۱۹۹۱). بسیاری از اعضای کلنِ ایندیانا ابتدا حامی کارزار انتخابات ریاست‌جمهوری سناتور رابرت لا فولت^{۲۹۴} در سال ۱۹۲۴ از ویسکانسین بودند، از لا فولت در مقام نماد ترقی‌خواهی لیبرال یاد می‌کردند. با وجود این، در زمان انتخابات، کلن‌ها از کلوین کولیج^{۲۹۵}، نامزد حزب جمهوری‌خواه که حامی تجارت‌های بزرگ بود حمایت کردند (مکوی و همکاران ۲۰۰۴: ۶۵۴). چه چیزی می‌تواند این تغییر جهت را توضیح دهد؟ این چطور به فهم ما از رابطهٔ ترجیحات و مشارکت، که پیشاپیش با تحلیل زیاد مانسون (۲۰۰۸) دربارهٔ جنبش مخالفان سقط جنین پیچیده شده، می‌افزاید؟

مکوی و همکاران برای درک نتیجه‌ای که به‌ظاهر با ترجیحات اصلی شرکت‌کنندگان در تضاد است توجه ما را به فرایندهای بسیج یا چارچوب‌بندی جلب می‌کنند، به‌خصوص به اینکه چطور رهبران فرایندهایی مانند «انسداد اجتماعی» (فصل ۱) را برای ایجاد الگوهای جدید همبستگی اجتماعی آغاز می‌کنند: «یکی از راه‌های ساخت و تقویت مرزهای هویت جمعی تأکید بر ویژگی‌ها، سنت‌ها و ارزش‌های فرهنگی است که حامیان را از سایرین متمایز می‌کند» (مکوی و همکاران ۲۰۰۴: ۶۵۶). اما موفقیت در چنین تلاش‌هایی ممکن است باعث ایجاد مسیرهای جدید کشمکش با کسانی شود که خارج از تلاش سازماندهندگان بسیج قرار گرفته‌اند. این چالشی را برای فعالان جنبش ایجاد می‌کند: «آنها با کاهشِ طردکنندگی و خصومت می‌توانند برای به‌دست‌آوردن حمایت گسترده‌تر تلاش کنند، اما این کار با خطر از دست دادن هواداران اصلی همراه است» (۲۰۰۴: ۶۵۷). در نظام فدرالی، در ایالتی مثل ایندیانا مزایای بالقوه اتحاد با کلن‌ها به پیامدهای چگونگی درک چنین اتحادی در خارج از ایالت نمی‌ارزید، یعنی نه تنها برداشت افرادی که نسبت به نژادپرستی کلن‌ها احساس انزجار می‌کردند، بلکه واکنش گروه‌های بزرگ رأی‌دهی که نسبت به خصومت کلن نسبت به کاتولیک‌ها به‌طور مشخص و نسبت به مهاجران به‌طور کلی حساس بودند: «ساخت مرزهای طردکننده جنبش به این معنی بود که در بسیاری از نقاط (به ویژه خارج از ایندیانا) مخالفت سیاسی قابل توجهی با هر کسی که با کلن همسو باشد وجود خواهد داشت» (۲۰۰۴: ۶۷۸). لا فولت و همچنین نامزد دموکرات برای اجتناب از چنین صدمه‌ای با صراحت کلن را رد کردند و جایی باقی نگذاشتند که نفوذ انتخاباتی کلن‌ها در آن اثرگذار باشد، به غیر از نامزد جمهوری‌خواه حامی تجارت که سکوت کرده بود: «(کلوین) کولیج با امتناع از محکوم‌کردن کلن خطر از دست‌دادن آرای کاتولیک‌ها، مهاجران و آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار را به جان خرید ولی همچنین با جمع‌آوری آرای میلیون‌ها عضو کلن در سرتاسر کشور سود برد. او همچنین آرای پروتستان‌های سفید بوم‌زاد را، که عضو کلن نبودند اما از اعضای ساختارِ مرزی جنبش «به شمار می‌رفتند»، به دست آورد» (۲۰۰۴: ۶۷۸).

پویایی‌های انتخابات غیرمستقیم پیرامون کلن‌ها در سال ۱۹۲۴ نشان می‌دهد که چطور فرایندهای انسداد اجتماعی و ساخت مرز می‌تواند اتحادهای متغیری را که از منطق «دشمن دشمن من دوست من است» پیروی می‌کند به کار اندازد. جنبش‌ها همچنین می‌توانند از طریق کارکرد سیگنال‌دهی (فصل ۳؛ فاف و کیم ۲۰۰۳) پیامدهایی برای سیاست‌های حزبی داشته باشد و می‌تواند حوزه‌های

انتخابی جدیدی را آشکار سازد که ممکن است مورد توجه شرکت‌های سودآور یا کارآفرینان سیاسی باشد. کریستینا مورا^{۲۹۶} (۲۰۱۴) نشان می‌دهد که چطور فعالان قومی، با کار در میدان‌های مختلف، دسته هویتی «هیسپانیک»^{۲۹۷} را ساختند، و اداره سرشماری ایالات متحد^{۲۹۸} را تحت فشار قرار دادند تا نحوه شمارش افراد را بر اساس هویت قومی یا نژادی تغییر دهد، که این امر به نوبه خود این امکان را فراهم کرد که خبرنگاران و بازگوکنندگان نیز یک گروه هدف داشته باشند تا در پوشش و تبلیغات‌شان، به وقتش، به منزله یک بدنه انتخاباتی بسیار مناسب برای سیاست‌های ملی، ایالتی و محلی هدف قرار گیرد.

وقتی جنبش‌ها خود را معطوف به سیاست‌های انتخاباتی می‌کنند، چه در جایگاه حوزه‌های انتخاباتی که باید حمایت‌شان جلب شود و چه در جایگاه مشارکت‌کنندگان فعال در تعیین فرایندهای تعیین کاندیداها و انتخاب نمایندگان، خطرها و نیز فرصت‌هایی به وجود می‌آید.

مشارکت میان جنبش‌ها و احزاب، هرچند با فاصله، می‌تواند راه‌هایی را از نو شکل دهد که در آن مشارکت‌کنندگان ارتباطات میان فعالیت‌هایشان و خروجی‌های سیاسی یا تغییرات اجتماعی وسیع‌تر را تصور کنند. مایکل هینی^{۲۹۹} و فابیو روخاس^{۳۰۰} (۲۰۱۵)، در تحقیقی درباره جنبش ضدجنگ علیه حملات ایالات متحد آمریکا به عراق و افغانستان در پی حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، تحرکات جنبشی-حزبی را مستند کرده‌اند، این تحرکات مانند آن چیزی است که در کلن ایندیانا در سال ۱۹۲۴ مشاهده شده بود، گرچه مسائل مورد بحث و تعهدات سیاسی کنشگران آنها بسیار متفاوت بود: «احزاب سیاسی که رأی‌دهندگان و بدنه اصلی آنها فعالان جنبش اجتماعی‌اند، معمولاً برنامه‌های خود را برای جذب طیف وسیع‌تری از رأی‌دهندگان گسترش می‌دهند. این گسترش برنامه حزب را از اهداف جنبش اجتماعی، که اغلب در حاشیه‌های رادیکال سیاست قرار دارد، دور می‌کند. بدین‌ترتیب، رویکرد هواداری و تعصب به اصول، فشارهایی را برای تعدیل مواضع ایجاد می‌کند، در حالی که اصل مسئله رویکرد جنبش اغلب حمایت اکثریت را از دست می‌دهد» (۲۰۱۵: ۲۰؛ درباره پویایی‌های حزبی، بنگرید به داونز ۱۹۵۷). در یک خوانش، این ممکن است در حکم تضمینی برای شکست و دل‌سردی هر دو سوی رابطه میان کنشگران جنبش و فعالان حزبی باشد. اما، همان‌طور که هینی و روخاس استدلال می‌کنند، خود تعامل ممکن است یک یا هر دو سو را درگیر کند. سرانجام، جنبش ضدجنگ از نامزدی باراک اوباما در مقام نامزد ریاست‌جمهوری دموکرات‌ها در سال ۲۰۰۸ حمایت کرد. اما پس از آنکه «آدم‌شان»^{۳۰۱} بر سر کار آمد،

فعالان جنبش، یا با این انتظار که اختیارات ریاست‌جمهوری برای پایان‌دادن به جنگ کافی است و یا به دلیل اجتناب از بی‌اعتبار ساختن کاندیدای خود، بسیج‌زدایی شدند. به طرز آبرونیکی، بسیجی که به لحاظ تأثیرگذاری بر فرایند کاندیداتوری «موفق» بود، نشان داد که نمی‌تواند خروج نظامی مورد نظرش را تضمین کند، گرچه موضع سیاستگذاری خارجیِ اوباما، دست‌کم از سوی نیروهای متعارف، منجر به کاهش چشمگیر، و نه کامل، نیروهای نظامی و بیزاری از مداخلات نظامی بیشتر شد. با وجود این، همچنان که اوباما به پایان دوره دوم ریاست‌جمهوری‌اش نزدیک می‌شد، پرسش‌هایی مبنی بر اینکه آیا اعزام نیروهای نظامی بیشتر برای مداخله در درگیری‌های خاورمیانه هنوز در دستور کار قرار دارد یا خیر، ظرفیت جنبش‌های اعتراضی مؤثر برای ایجاد تغییرات اساسی و پایدار را زیر سؤال برد.

تأثیرات انرژی‌زدایی^{۳۰۲} دخالت گسترده در امور سیاسی فقط منحصر به جنبش ضدجنگ نیست که با دورهای حمله ایالات متحد آمریکا به عراق و افغانستان پدیدار شد. یک دهه پیش، انتخاب رئیس‌جمهور دموکرات جدید تأثیر مشابهی بر بسیج مبارزه با ایدز داشت. همان‌طور که دبورا گولد^{۳۰۳} در سیاست در حرکت^{۳۰۴} (۲۰۰۹) استدلال می‌کند، کمپین‌های کنش مستقیم پرشور که از سوی شعب ACT-UP در سرتاسر کشور به راه افتاده بود، پیشاپیش با گزارش‌های مایوس‌کننده محققان پزشکی، مبنی بر عدم موفقیت در درمان‌های مورد انتظار و احتمالاً حتی درمان‌هایی که در آینده نزدیک محقق نمی‌شود، به چالش کشیده شده بود. پس از سال‌ها کنشگری که با امید به نجات جان دوستان، دلدادگان و خانواده‌ها انگیزه گرفته بود، حس ناامیدی در حال ظهور باعث می‌شد روی آوردن به یک دولت ملی همدل‌تر گزینه جذاب‌تری به نظر برسد. و به تدریج که دستگاه اجرایی دولت کلینتون به واقع فرصت‌های جدیدی را برای مشارکت از طریق سیاست نهادی و توسعه سیاستگذاری ارائه می‌کرد، این فرصت‌ها با انتظارات برای آداب «حرفه‌ای» و معتدل‌تر برای کارکردن با متخصصان در بهداشت عمومی و تحقیقات زیست‌پزشکی همراه می‌شد. محرک‌های عاطفی عمیقی مثل اندوه، عشق، خشم، امید و یأس باعث تغییرات در شکل و کانون کنشگری و نیز واکنش سیاستگذاران و مقامات سیاسی می‌شد.

جنبش‌های اجتماعی و مسیرهای تغییر

برای نشان‌دادن ارتباط میان جنبش‌های اجتماعی و تغییر اجتماعی باید از الگوهای ساده علّت و معلولی، مثل هر چه اعتراض بیشتر تغییر بیشتر، فراتر رفت. با در نظر داشتن اهمیت هویت‌ها، منافع، شبکه‌ها، منابع و مناسبات میان سیاست‌های

نهادی، واضح است که مشارکت در جنبش اجتماعی ممکن است به تغییر اجتماعی در مسیرهای متعدد کمک کند. (در مسیر اول) مشارکت، همان‌طور که محققانی همچون داگ مک‌آدام^{۲۰۵}، زیاد مانسون و ژوسلین ویترا نشان داده‌اند، می‌تواند اثرات مستقیم بر افراد بگذارد و نگرش‌ها، رفتارها و ارزش‌های آنها را تغییر دهد. اینجا تأثیرات کلیدی از این لحاظ که آیا اهداف جنبش به دست آمده یا خیر سنجیده نمی‌شود. مسئله اصلی تأثیر بر خود مشارکت‌کنندگان است.

مسیر دوم برای تغییر اجتماعی پایدار از طریق تغییرات گسترده‌تر در نگرش‌ها عمل می‌کند نه از راه تأثیر بر زندگی فردی مشارکت‌کنندگان. کِلِم بروکس^{۲۰۶} (۲۰۰۰) در بخش قابل توجهی از یک تحلیل خلاف‌واقع^{۲۰۷}، اثرگذاری جنبش‌های دهه ۱۹۶۰ را بر کسانی که در آن شرکت نکردند نشان می‌دهد. بروکس علیه این ادعا که تغییرات اساسی مشاهده‌شده در نگرش‌ها در راستای حقوق مدنی (برای آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار، زنان و ...) فقط نشان‌دهنده یک «لیبرالیسم صوری»^{۲۰۸} است بحثش را طرح می‌کند و با یک نسخه آماری از استدلال خلاف‌واقع پیش می‌رود تا نشان دهد این توزیع پایدار نگرش‌ها با تغییرات مهم در نحوه انتخاب شهروندان میان احزاب سیاسی در انتخابات ریاست‌جمهوری مرتبط است. چون کسانی که نگرش‌های لیبرال نسبت به حقوق مدنی دارند با احتمال بیشتری به کاندیدای ریاست‌جمهوری دموکرات رأی می‌دهند، به میزانی که فعالیت‌های جنبش توزیع نگرش‌ها را در رأی‌دهندگان تغییر می‌داد، آن جنبش‌ها از طریق صندوق رأی در تغییر سیاسی نقش ایفا می‌کردند. بروکس نتیجه می‌گیرد که «بدون تغییرات (لیبرال) در نگرش‌ها نسبت به حقوق مدنی، نامزدهای دموکرات در هر دوره انتخابات بین سال‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۹۶ می‌توانستند شکست بخورند» (۲۰۰۰: ۵۰۰). اینجا، جنبش‌ها نه فقط نگرش‌های مشارکت‌کنندگان بلکه نگرش‌های رأی‌دهندگان بیشتری را تغییر می‌دهد و زمینی را که احزاب در آن برای تصدی مقام رقابت می‌کنند جابه‌جا می‌کند.

در نهایت، (در مسیر سوم) جنبش‌های اجتماعی و شورش‌ها ممکن است از طریق ایجاد بسترهای اجتماعی جدید پیامدهای ماندگاری داشته باشد. همان‌طور که الیزابت آرمسترانگ در مطالعه خود نشان داد، جنبش‌ها نه فقط به رسمیت‌شناختن یا تغییر سیاستگذاری را تضمین کرده‌اند، بلکه به ایجاد انواع جدید سازمان‌ها و اجتماعات نیز کمک کرده‌اند. با گذشت زمان، اینها در حکم بسترهایی برای اشکال جدیدتر بسیج به‌منزله بخشی از پیامد گسترده‌ای از رویدادهای جنبش عمل کرده و به تدریج، از طریق نوآوری‌ها و انتخاب نامزدها و نیز از طریق دادگاه‌ها به سیاست نهادی وارد شده و باعث به‌رسمیت‌شناختن حقوق جدید در نهاد پابرجای

ازدواج شده‌اند.

همان‌طور که باید روشن شده باشد، تحقیق دربارهٔ جنبش‌های اجتماعی از محوری‌ترین پرسش‌های جامعه‌شناسی سیاسی سخن می‌گوید. میان عواملی که برای بازسازی یا بازتولید یک سازمان موجودِ قدرت فشارهایی وارد می‌کند در یک سو، و عواملی که تغییر را تقویت و گسترده می‌کند در سوی دیگر، نقطهٔ تعادل کجاست؟ چطور می‌توانیم بفهمیم چرا مردم گاه با خشم و تجربهٔ سرکوب زندگی می‌کنند، گاه بدون ایجاد تغییر بسیج می‌شوند، و گاه، هرچند کمتر از چیزی که فعالان امید دارند، بسیج به دگرگونی‌های چشمگیری در نهادهای سیاسی و ابداع روش‌های جدید نظم‌دهی قدرت سیاسی منجر می‌شود؟

فصل هفت: فراملی‌گرایی و آینده (های) نظم سیاسی

هرچند تاریخ متقدم نظم سیاسی باعث رشد سریع اشکال نوآورانه شد، در طول چند سده گذشته پویایی‌های امپراتوری‌ها و دولت-ملت‌ها و نیز دولت-ملت‌ها در دل امپراتوری‌ها — طرح‌های کلی و مسلط سازماندهی سیاسی جهانی را مشخص کرده است. اما اگر دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم به نوعی اوج مرحله دولت-ملت باشد، جریان‌های تغییر دوباره تحول یافته و مرزهای دولت-ملت را به چالش می‌کشد و اشکال جدیدی از نظم سیاسی ایجاد می‌کند. همان‌طور که جان مارکوف (۲۰۱۳: ۱۳) شرح می‌دهد، در بحث‌های سیاسی معاصر، «ملتی که به لحاظ قلمرو حد و مرز مشخص تعیین شده فرض اصلی باقی مانده است. اما (اینک) در اوایل قرن بیست و یکم دلایل زیادی برای پیش‌بینی یک تغییر مفهومی عمده وجود دارد. شبکه ارتباطات فراملی، توسعه ساختارهای فراملی تصمیم‌گیری (از اتحادیه اروپا گرفته تا صندوق بین‌المللی پول)، و اختلاف زیاد ثروت و قدرت میان دولت-ملت‌ها دموکراسی را در آنها زیر سؤال می‌برد.»

یکی از منابع تغییر آشکار است. در جهانی که به شکلی فزاینده - بر حسب سفر، ارتباطات، فرهنگ یا تجارت - جهانی شده است بحران‌ها، نارضایتی‌ها و خواسته‌ها به راحتی درون دولت-ملت‌ها باقی نمی‌ماند. اگر با ترمینولوژی مایکل مان بخواهیم بگوییم، بی‌نیازی قفس‌های اجتماعی اصلی کمتر و کمتر می‌شود. اعتراضات بر ضد شرکت‌های چندملیتی و پیمان‌های تجارت آزاد، به نفع یا بر ضد مهاجران جویای کار و کسانی که به دنبال پناهندگی سیاسی‌اند بسیج می‌شود. «دیوارکشی» در مرز ایالات متحد و مکزیک، یا سقوط بازار سهام که به دلیل وقایعی در آن سوی جهان بی‌ثبات شده است، یا گزارش‌هایی در مورد شیوع بیماری همه‌گیر از طریق پروازهای بین‌المللی، و یا توده‌ای از هوای آلوده یا آلودگی رادیواکتیو ناشی از باد خواه بی‌اهمیت تلقی شود خواه نه، واضح است که فرایندهای اقتصادی، سیاسی و زیست‌محیطی مرزهای ملی را در نوردیده است.

هرچند این پدیده‌ها جدید نیست، اما در عصر فناوری‌های ارتباطاتی جدید که چرخه‌های خبری سریع‌تر شده و نقل و انتقال شتاب گرفته است، این پدیده‌ها سریع‌تر، مؤثرتر و واضح‌تر ظاهر می‌شود. تمام این تحولات ما را ملزم می‌کند مسئله تسلط دولت-ملت در حکم الگویی برای نظم سیاسی را مورد بازنگری قرار دهیم و مجموعه جدیدی از پرسش‌ها را درباره امکان‌هایی برای بسیج و کنش سیاسی طرح کنیم. چطور می‌توان کنش سیاسی را در میان مرزهای ملی سازماندهی کرد؟ کنشگران درون سیاست ملی چطور می‌توانند به مسائلی که از مرزهای ملی گذر

می‌کند بپردازند؟ و در تقابل با نظام‌های بین‌المللی از کنشگران خصوصی و عمومی که در معرض ترکیبی پیچیده از مقررات و پویایی‌های بازارند چه نوع سیاستی ممکن است؟

جامعه جهانی و دولت‌سازی

فرایند دولت‌سازی مرکز‌گشی اطراف دولت‌ها نیست. بحث چارلز تیلی (فصل ۲) را دوباره مرور کنیم، رقابت درون نظام‌های دولت‌ها پروژه‌های جداگانه دولت‌سازی را درون مرزهای سرزمینی پیش می‌برد. برای مقابله یا حتی غلبه بر تهدید یک نظم سیاسی همجوار، هر کنشگری که به دنبال ساخت یک دولت است باید تلاش‌هایش را برای متمرکزسازی کنترل و بسیج منابع پیش ببرد. اما همچنانکه دولت‌ها در رقابت با یکدیگر توسعه می‌یابند، این پرسش پیش می‌آید که چرا دولت‌ها اغلب شبیه یکدیگر می‌شوند. دقیق‌تر، چرا دولت-ملت تبدیل به الگوی مسلط سازماندهی سیاسی شد، در سرتاسر جهان تکرار شد، از سوی سایر دولت‌ها به رسمیت شناخته شد، و در شمار روزافزون سازمان‌های حاکم بین‌المللی همچون سازمان ملل در حکم یک شرط برای نمایندگی الزامی شد — به نام سازمان ملل توجه داشته باشید.

جان می‌یر^{۳۰۹} و همکارانش یک الگوی نظری قدرتمند را طراحی کرده‌اند که با ساخت مداوم و مشترک مجموعه‌ای از داده‌های طولی و فراملی^{۳۱۰} پشتیبانی می‌شود و سیاست‌گذاری‌های دولتی، نهادهای سیاسی، عوامل جمعیت‌شناختی و اقتصادی، پذیرش معاهدات، عضویت در سازمان‌های بین‌المللی و موارد دیگر را دنبال می‌کند. استدلال اصلی آن به صورت زیر است:

بسیاری از ویژگی‌های دولت-ملت معاصر برآمده از الگوهای جهانی ساخته شده و تبلیغ شده از سوی فرایندهای فرهنگی و ارتباطی جهانی است. این الگوها و اهدافی که بازتاب می‌دهد (مانند برابری، پیشرفت اقتصادی-اجتماعی، توسعه انسانی) بسیار منطقی، تصریح شده و اغلب به طرز شگفت‌آوری توافقی است. الگوهای جهانی دستورکارهایی را برای کنش محلی، شکل‌دهی ساختارها و سیاست‌گذاری‌های دولت-ملت‌ها و سایر کنشگران محلی و ملی تقریباً در تمام حیطه‌های زیست اجتماعی منطقی — از جمله تجارت، سیاست، آموزش، پزشکی، علم و حتی خانواده و مذهب — تعریف می‌کند و به آنها مشروعیت می‌بخشد (می‌یر و همکاران ۱۹۹۷: ۱۴۴-۵).

در این بحث، ادعای اصلی معطوف به یک «نظم برتر»^{۳۱۱} یا اثر از بالا به پایین است، که ویژگی اصلی نهادگرایی جامعه‌شناختی به شمار می‌رود (بنگرید به فصل

۵). می‌یر و همکارانش استدلالی فرهنگی را بسط می‌دهند که بر مبنای آن مجموعه‌ی مشترکی از باورها یا انتظارات وجود دارد درباره‌ی اینکه یک دولت چطور باید باشد (از جمله این انتظار که دولت همراه با نوعی مفهوم عضویت در گروه، یک «دولت-ملت»، خواهد بود) و چه مؤلفه‌هایی را شامل می‌شود. صرف‌نظر از وضعیت جمعیتی، زیست‌محیطی یا اقتصادی، از یک دولت تازه‌تأسیس انتظار می‌رود دارای تعدادی مقام دولتی معین، پول رایج و قهر مشخص، مجموعه‌ای از وزارتخانه‌ها و یک مکان مرکزی مشخص باشد (اغلب با یک فرودگاه اختصاصی باشکوه و مجموعه‌ای از بزرگراه‌ها که از فرودگاه به سمت چیزی، چه شهری بزرگ، چه جاده‌ای خاکی که به سمت افق می‌رود، کشیده شده است). در نتیجه، پشتیبانی تجربی اصلی برای این بحث شکل یافته‌هایی را به خود می‌گیرد که در آن بین الزامات کارکردی و سازماندهی سیاسی «ارتباطی وجود ندارد». به عبارت دیگر، این احتمال هست که یک کشور نظام آموزشی درجه‌بندی‌شده‌ای داشته باشد، که برای کودکان تقریباً ۵ تا ۱۶ ساله مورد نیاز است، ولی به لحاظ آماری با سطح توسعه‌ی اقتصادی یا حتی باسوادی در آن کشور ارتباطی ندارد (می‌یر و همکاران ۱۹۹۲). دولت-ملت‌ها این سیاستگذاری‌ها را اتخاذ می‌کنند زیرا اینها بخشی است از آنچه از یک دولت-ملت انتظار می‌رود.

این استدلال قوی برای مفهوم‌سازی دولت-ملت‌ها در حکم الگوهایی تعبیه‌شده در یک فرهنگ جهانی به‌شدت با شیوه‌های اندیشیدن درباره‌ی فرایند دولت‌سازی و تصویرسازی ملی که در فصل‌های پیشین با آن مواجه بودیم، در تضاد است: تمرکز تیلی بر تلاش‌های ابزاری کنشگران سیاسی در راستای تمرکز قدرت، بسیج منابع و جنگیدن است؛ تصور الازار از سازماندهی سیاسی همچون بیرون آمدن از دل فرهنگ دیرپا و سنت‌های مذهبی گروه‌های خاص مردم است؛ یا نوشتارهای متعدد — از جمله تحلیل‌ها درباره‌ی امپراتوری‌ها، شبکه‌های تجاری، و توسعه‌ی وابسته — توسعه‌ی ملی را در گره‌گاه‌هایی درون جریان‌های تجارت و رقابت جهانی نشان می‌دهد.

اما تغییر از دولت-ملت‌ها به فرایندهای جهانی همیشه و به‌دفعات چنین شکل فرهنگی‌ای به خود نمی‌گیرد. در حالی که می‌یر و همکارانش جامعه جهانی یا فرهنگ جهانی را در حکم نظامی از معانی و انتظارات مشترک انگاشتند، دیگران یک «موجودیت سیاسی جهانی»^{۲۱۲} را تئوریزه کرده‌اند که در آن تلاش برای بسیج و اظهار نظر محدود به مرزهای ملی نیست، پرواضح است که محدود به مسائل و فرصت‌هایی که کنش سیاسی را برمی‌انگیزد هم نیست.

پاسخ‌های دموکراتیک به مسائل فراملی

رودا ایوانز^{۲۱۳} و تامارا کی^{۲۱۴} (۲۰۰۸) در مطالعه تطبیقی‌شان درباره فعالیت کارگری و محیط زیستی در طول مذاکرات و تصویب توافقنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی^{۲۱۵} (NAFTA) نمونه‌ای قابل توجه از پویایی‌های سیاسی غیرمنتظره را که در مرزهای ملی رخ می‌دهد ارائه داده‌اند. سیاست NAFTA، که قصد داشت یک منطقه تجارت آزاد سه کشوری — شامل مکزیک، ایالات متحد و کانادا — ایجاد کند، برای پیروزی‌هایی که کنشگران قبلاً درون سیاست‌های ملی خود به دست آورده بودند تهدید بود. رهبران اتحادیه نگران بودند که قراردادهای دستمزد و مقررات محل کار در رقابت با کارگران مکزیک ضعیف شود؛ و کنشگران محیط زیست به دنبال محافظت از ترتیبات نظارتی در قوانین ملی، ایالتی و محلی بودند. اگر به الگوهای بنیادین بازگردیم که در آن توزیع حمایت رأی‌دهندگان پیامدهای سیاستگذاری را تعیین می‌کند (بنگرید به فصل ۴)، یک پیش‌بینی به نسبت ساده در پی دارد. باید انتظار داشته باشیم که مجموعه کنشگران قوی‌تر — بر حسب ترکیبی از عضویت، منابع مالی و شبکه‌های سیاسی — در به حداقل رساندن خسارت ناشی از توافق تجارت آزاد موفق‌ترین گروه باشند. از دید نظریه «بسیج منابع» (بنگرید به فصل ۶)، بی‌تردید نیروی کار سازمان‌یافته، نسبت به شبکه فعالان محیط زیست و سازمان‌های غیرانتفاعی، قوی‌تر دیده می‌شود. با وجود این، به طرز شگفت‌انگیزی، طرفداران محیط زیست از نظر قدرت «توافق‌های جانبی»، که در معاهده NAFTA گنجانده شده بود، به نتایج بهتری رسیدند. این «قدرت» در به رسمیت شناختن ادعاهای آنها در حکم ادعایی مشروع و نیز در دسترسی فعالان به مذاکره‌کنندگان نهفته است. نتیجه ایجاد «نهادهای قضایی فراملی جدید و سازوکارهای اجرایی» بود (ایوانز و کی ۲۰۰۸: ۹۷۰-۱). فعالان محیط زیست توانستند «محیط زیست» را در حکم مسئله‌ای تجاری از نو چارچوب‌بندی کنند و در نتیجه مذاکره‌کنندگان تجاری را تحت انقیاد منابع جدید فشار سیاسی درآورند. کنشگران محیط زیست به جای آنکه تلاش کنند کل معاهده را از بین ببرند، که

استراتژی بسیاری از سازمان‌های کارگري پيشرو بود، از ابتدا به‌منظور تأثیرگذاری بر محتوای توافقنامه‌های جانبی معاهده‌ای که فرض می‌کردند تصویب می‌شود، بسیج شدند.

نمونه دوم از اینکه چطور جنبش‌های اجتماعی، با اینکه که به طور کامل تعیین‌کننده نبوده‌اند اما توانسته‌اند توافقات فراملی را شکل دهند در پیدایش نظام‌های جدید تنظیمات خصوصی در نیروی کار و نیز در شرایط زیست‌محیطی در صنایع پوشاک و جنگلداری دیده می‌شود. همان‌طور که تیم بارتلی^{۲۱۶} نشان می‌دهد (۲۰۰۷)، موضوعات مورد بحث شباهت زیادی به مذاکرات اصلی NAFTA داشت. در نتایج نیز الگوی مشابهی به دست آمد: جایی که ادعاهای محیط زیستی اهمیت داشت نتایج برای جنگلداری پایدار تا حدودی قوی‌تر بود؛ جایی که استدلال‌ها درباره حقوق و تنظیمات نیروی کار اهمیت داشت نتایج برای تولید پوشاک محدودی ضعیف‌تر بود. اما، برخلاف بسیج حول NAFTA، کنشگرایی مسیرهای سیاسی بسیار متفاوتی را در پیش گرفت و مجموعه‌های متفاوتی از کنشگران را درگیر کرد. در سمت جنبش اجتماعی، بسیج جنگلداری طرفداران محیط زیست و نیز کارگران چوب و حافظان منابع طبیعی را شامل می‌شد. جنبش «علیه بیگاری»^{۲۱۷} نه فقط فعالان حقوق کار بلکه فعالان مصرف‌کننده را نیز شامل می‌شد. در تضادی حتی چشمگیرتر با NAFTA در این جنبش مقامات منتخب کمتر حضور داشتند؛ دولت‌های ملی با پذیرش پیشین توافقنامه‌های تجارت آزاد محدود شده بودند، پذیرش آن توافقنامه توانایی آنها را برای تحریم سایر دولت‌ها به دلیل اقدامات اقتصادی‌شان محدود می‌کرد. در نهایت، شرکت‌های خصوصی، هم در جایگاه اهداف و هم در مقام متحدان گه‌گاه مردد، بازیگران عمده در این کشمکش‌ها بودند.

برای بارتلی مسئله این بود که بفهمد چه چیزی باعث ایجاد نظامی جدید برای مقررات اقتصادی خصوصی می‌شود که با «مهر تأیید» (برای جنگلداری پایدار، لباس‌های ضدبیگاری، ماهی تُن «ایمن برای دلفین») به‌علاوه ترتیبات بازرسی و صدور مجوز بازنمایی می‌شود. مسائلی که ابتدا در بستر توافقنامه‌های تجاری میان کشورها ظاهر می‌شد، در طی فرایند «تغییر زمین بازی»^{۲۱۸} به حوزه‌های مصرف‌کننده و محیط زیستی منتقل شد. می‌شد شرکت‌هایی را که در یک نظام تولید پایین‌دست بودند -خرده‌فروشان لباس و شعبه‌های تعمیرات ساختمانی- متقاعد کرد که به نوبه خود تولیدکنندگان کفش ورزشی یا مدیران جنگل‌های تجاری را تحت فشار بگذارند. به‌زعم بارتلی این نظام‌های تنظیمی جدید را نمی‌توان

فقط در حکم تلاش‌هایی از سوی شرکت‌ها برای حل مسائل مبتنی بر بازار شرح داد، بلکه اینها «بازتاب‌دهنده توافقات مذاکره‌شده و پروژه‌های نهادسازی است که از کشمکش‌های مربوط به دولت‌ها، سازمان‌های غیردولتی، و سایر کنشگران غیربازاری و نیز شرکت‌ها برآمده است» (بارتلی ۲۰۰۷: ۲۹۹). در عمل، این نظام تنظیمی خصوصی نمونه‌ای است از سیاست‌های درجه دوم: «کارآفرینی نهادی این سازمان‌های غیردولتی ناشی از شکست‌ها در عرصه‌های بین دولتی و استراتژی تغییر زمین بازی بود» (۲۰۰۷: ۳۳۲).

بارتلی، و نیز ایوانز و کی، فرایندی از تغییر را شرح می‌دهند که در بحث‌های پیشین درباره جنبش‌های اجتماعی طرح شد (فصل ۶). اگر، به پیروی از الیزابت آرمسترانگ، جامعه را همچون «برساختی از شبکه‌های هم‌وابسته‌ای از میدان‌ها» تصور کنیم «که هر کدام بر اساس قوانین بدیهی انگاشته‌شده سازماندهی شده‌اند» (۲۰۰۲: ۵۸)، هم‌پوشانی‌ها، مرزها و تلاقی‌های آن میدان‌ها فرصت‌هایی را برای کنشگران بسیج‌شده فراهم می‌سازد تا بکوشند شرایط مقررات و مشارکت در روند سیاستگذاری را تغییر دهند. همان‌طور که بارتلی نتیجه می‌گیرد، «وجود یک محیط نهادی چندسطحی پیچیده، با عرصه‌های متعدد، اجازه می‌دهد این نوع عاملیت نهادینه‌شده نه فقط نظم اجتماعی موجود را بازتولید بلکه تا حدی تغییر ایجاد کند» (۲۰۰۷: ۳۱۱).

بسیج آن سوی مرزها

با پیدایش اشکال جدید تنظیم و هماهنگی، اندیشیدن به سیاست فراملی در حکم چیزی نو یا، دست‌کم، چیزی متمایز و سوسه‌انگیز می‌شود، آن هم در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم که شاهد تأسیس سازمان‌هایی مثل سازمان ملل متحد و مجموعه ادارات و کمیسیون‌های حول و حوش آن بودیم. اما همان‌طور که مارگارت کک^{۲۱۹} و کاترین سیکینک^{۲۲۰} (۱۹۹۳: ۳۹) نوشته‌اند، شبکه‌های مدرن مروج فراملی‌شدن را می‌توان در بسیج‌های اولیه برای پایان‌دادن به برده‌داری و تجارت برده، و برای غیرقانونی‌کردن بستن پا و نیز ختنه زنان هم مشاهده کرد. در موارد بسیاری، این بسیج‌ها به دنبال شبکه‌های استعمار، تجارت و تبادل فرهنگی، که برساخته امپراتوری‌ها در حکم نظام‌های سیاسی و اقتصادی بود، شکل می‌گرفت.

پیتر استاماتوف (۲۰۱۰) این نقد از ادبیات حامی ترویج فراملی‌شدن را استحکام می‌بخشد، آن هم به این عنوان که در تمرکز بر قرن بیستم بیش از حد اکنون‌گرا^{۲۲۱} است. او آرای چارلز تیلی را نقطهٔ مقابل خود قرار می‌دهد و استدلال می‌کند که تحقیقات تاریخی دربارهٔ ریشه‌های جنبش‌های اجتماعی بیش از حد به طرزی غریزی سکولار است، و از این رو این تحقیقات نقش مرکزی دین را در حکم یک زهدان برای آشکال جدید سازماندهی سیاسی نادیده می‌گیرد (اما بنگرید به یانگ ۲۰۰۶).

دو محدودیتِ استدلال‌های موجود به همان استدلال مشابهی بازمی‌گردد که ریشه‌های جنبش اجتماعی مدرن را در حکم واکنشی به پیدایش دولت ملی در نظر می‌گیرد (تیلی ۱۹۹۵). اما استاماتوف به جای تمرکز درونِ مرزهای ملی، امپراتوری را در حکم زهدانی ارائه می‌کند که درونِ آن آشکال جدید بسیج پدیدار می‌شود: «این کنشگران مذهبیِ رادیکال به دنبال منافع مذهبی متمایز در رویارویی‌های خود با سایر کنشگران امپراتوری، با هم بسیج شدند تا از رفاه نوکیشان بالقوه و بالفعل به مسیحیت، که از مردمانی بودند که به لحاظ فرهنگی و جغرافیایی دور و به قلمرو امپریالیسم اروپایی کشیده شده بودند، دفاع کنند» (۲۰۱۰: ۶۰۸). بنابراین ساختار امپراتوری در مقام یک دستگاه نظم سیاسی فرمان نمی‌راند که تنها پاسخ انسانیت‌زدایی از استعمارشده‌ها باشد، خصیصه‌ای که انتقاد فانون را برانگیخت (فصل ۲). کنشگران گوناگون، با تعهدات فرهنگی متمایز مبتنی بر مذهب، در حکم نیروی مقابلِ پروژه‌های استخراجی نظام‌های اقتصادی امپراتوری توسعه یافتند.

استاماتوف این دو نقد را پیش می‌برد، و زمینه را برای تعامل با برخی از چهره‌های مسلطِ کنونی بر جامعه‌شناسی تاریخی، فراهم می‌سازد. تحقیقات استاماتوف، با یادآوریِ تصورات مایکل مان از تلاقی شبکه‌هایی که با پایگاه منابع خاص متمایز شده، نشان می‌دهد که چقدر می‌توانیم قدرت نفوذ به دست آوریم، آن هم با توجه به اینکه چنین تلاقی‌هایی ممکن است کامل صورت نگیرد، اما در عوض مناطق پایدار مجادله را درون آشکال سیاسی جدیدی که ممکن است ایجاد شود بر ساخته می‌کند: «کنشگران مذهبی، که علقه‌های مذهبی خاص — گسترش مسیحیت و نجات روح بشر — رانهٔ انگیزشی آنها بود در ابتدا فعالیت‌های سیاسی را دنبال نمی‌کردند. آنها فقط پس از درگیر شدن در کشمکش‌های آشتی‌ناپذیر با شبکه‌های سکولارِ مخالف که به نظرشان باعث تضعیف ترویج انجیل و ناقض اخلاق مسیحی بود خط مشی حمایت سیاسی را در پیش گرفتند» (۲۰۱۰: ۶۱۵). همان‌طور که مطالعات حامی فراملی‌شدن نشان داده، ساختارهای امپراتوری و

نظام‌های دولت‌ها در تضاد و رقابت به طور مرتب چنین بسیج‌هایی را شکل می‌دهد. مهم‌تر از همه، گاه آن بسیج‌ها در برابر تهدیدات فراملی موجود قدرت بذر آشکال جدیدی از نظم سیاسی را می‌پاشد.

از جامعه جهانی تا سیاست جهانی

خیلی‌ها وسوسه شده‌اند که فقط با تأیید مفهوم «شهروندی جهانی»^{۳۲۲} به یک نظام سیاسی جهانی استناد کنند که در آن سازمانی مانند سازمان ملل متحد در هیئت یک نظم برتر معادل یک قانونگذار ملی عمل می‌کند (این راه اول است). اما این برای اعلام یک «سیاست جهانی»^{۳۲۳}، و بعد برای فرض‌گرفتن اینکه این سیاست ضامن یک هم‌ارزی کارکردی برای نظامی کم‌وبیش دموکراتیک از نمایندگی و دولت پاسخگوست، کافی نیست. حتی اگر بتوان نمونه‌هایی مشابه از مؤلفه‌های خاص سیاست ملی را در سطح جهانی یافت، سایر مؤلفه‌ها به طرزی چشمگیر غایب‌اند. مؤلفه‌های غایب دست‌کم دو بخش‌اند: «اول سازوکاری که سیاست جهانی بتواند با آن به شهروندانش دسترسی داشته باشد (به جای اینکه با به اجرا گذاشتن حقوق‌شان در مقام شهروندان دولت-ملت‌ها زندگی آنها را غیرمستقیم تحت تأثیر قرار دهد)؛ و... دوم نوعی مشارکت دموکراتیک از سوی افراد و گروه‌هایی که شهروندان این نظم سیاسی فراملی را تشکیل می‌دهند» (واتکینز و همکاران ۲۰۱۲: ۳۰۶).

یک زیرساخت احتمالی برای چنین نظم سیاسی فراملی‌ای را می‌توان در شمارِ رو به رشد سازمان‌های غیرانتفاعی (واژه انتخابی ایالات متحد) یا غیردولتی (اصطلاحی که در بیشتر نقاط جهان به کار می‌رود) یافت. برخی از این سازمان‌ها وابسته به انواع حمایت‌های فراملی‌اند که در بالا مورد بحث قرار گرفت؛ سایر سازمان‌ها مأموریت‌شان را بر اساس کمک‌های بشردوستانه، حمایت‌های توسعه‌ای، مأموریت‌های پزشکی و انواع خیریه‌ها تعریف می‌کنند.

چالش‌هایی که در دنیای (سازمان‌های) غیرانتفاعی در حکم نوعی سیاست ایجاد می‌شود از طریق مقایسه با مسائل امپراتوری، که در فصل ۲ بحث شد، برجسته می‌شود. این سازمان‌های غیرانتفاعی را، درست همان‌طور که «کارکنان کمپانی» اعزامی به هند شرقی هلند کارگزارانِ «رؤسا» می‌بودند که در کشور مبدأ حضور داشتند (آدامز ۱۹۹۶)، می‌توان در حکم کارگزارانِ اعطاکننده‌ها، خواه افراد خصوصی، خواه بنیادها و دولت‌ها درک کرد. اما در عصر آکنده از هنجارهای دموکراتیک، این سازمان‌های غیرانتفاعی به یک معنا نسبت به جوامع و جمعیت‌هایی که قصد خدمت به آنها را دارند نیز مسئولند. به این سبب «یک

مشکل کلیدی برای اعطاکننده‌های خارجی این است که آنها در عمل نمی‌توانند مستقیم به ذینفعان مورد نظرشان دسترسی داشته باشند، بلکه مجبورند از طریق یک «زنجیره کمکی» از سایر سازمان‌ها اقدام کنند» (واتکینز و همکاران ۲۰۱۲: ۲۸۷). این وابستگی اغلب از طریق یک بوروکراسی حسابداری یا «شاخصی»^{۲۲۴} مدیریت می‌شود؛ این امر نیز انگیزه‌هایی را برای سازمان‌های غیردولتی میانجی ایجاد می‌کند که، به جای اینکه با استانداردهای دیگر اعم از حمایت از جمعیت ذینفع یا ارزیابی نیازهای مسلم پیش بروند، به پروژه‌هایی توجه می‌کنند که نتایج قابل تقدیر از نگاه اعطاکننده‌ها به بار آورد (کراوز ۲۰۱۴). به این ترتیب، مطالبات برای «پاسخگویی» و «نتایج قابل سنجش» شکل متمایزی از بازخورد سیاستگذاری (بنگرید به فصل ۵؛ واتکینز و همکاران ۲۰۱۲: ۲۹۹) ایجاد می‌کند که در آن تلاش معطوف به مسائلی می‌شود که دشوار، ولی از نظر یک نظام مستندسازی «قابل حل» است.

از آنجا که میانجی‌ها نمی‌توانند روی حمایت همیشگی اعطاکننده‌ها حساب کنند، با انتظارات اعطاکننده‌ها به همان اندازه هماهنگ می‌شوند که با مشارکت و ترجیحات ذینفعان مورد نظر. بنابراین با اینکه همه آن سازمان‌های غیردولتی اغلب با گفتمان‌های مشارکت مدنی مرتبطند، ضرورتاً در حکم مؤلفه‌هایی در زنجیره مشارکت سیاسی عمل نمی‌کنند. همان‌طور که واتکینز و همکارانش شرح می‌دهند (۲۰۱۲: ۲۹۶): «معضل اساسی اهداف سازمان‌های غیردولتی از ماهیت متناقض خود نوع دوستی ناشی می‌شود: نوع دوست، که به نفع دیگری دست به کنش می‌زند، ممکن است چیزی را که دیگران واقعاً می‌خواهند برای آنها تهیه کند یا نکنند... اگر دریافت‌کننده نوع دوستی نتواند آنچه را نیاز دارد خود به دست آورد، پس این تعریف او از نیازهایش نیست، بلکه نیازهای نوع دوست است که غالب می‌شود.» آگاهی از عملکرد قدرت درون نظام سازمان‌های غیردولتی این پرسش را پیش می‌کشد که در یک نظام «نوع دوستی سازمان‌یافته» که تا آن سوی مرزها گسترش می‌یابد سیاست مشارکتی یا دموکراتیک معنادار تا چه اندازه امکان‌پذیر است.

راه دوم، و چه‌بسا راه واضح‌تر برای حرکت در راستای «سیاست جهانی» ساخت سازمان‌های بین‌المللی فراگیرتر است، خواه سازمان ملل متحد با جهان‌شمولی تقریبی‌اش (نه کاملش) یا به طور خاص موجودیت‌های منطقه‌ای مثل NAFTA که متمرکز بر تجارت است یا پروژه بلندپروازانه‌تر ساخت و گسترش اتحادیه اروپا. این پروژه‌ها نیز الگوهای جدیدی از سیاست، همراه با شهروندانی از بسیاری از

کشورهای اروپایی ایجاد می‌کند که برای اعتراض به مقر اتحادیه اروپا در بروکسل بسیج می‌شوند، آن هم در تلاشی برای مقابله با آنچه بسیاری از آنها «نقصان دموکراسی» می‌نامند، هرچند بسیاری از فعالیت‌های سیاسی همچنان در کانون توجه ملی قرار دارد (فلیگشتاین ۲۰۰۸: ۲۰۷-۴۱).

اما، شرکت‌ها خود را در سرتاسر اروپا (فلیگشتاین ۲۰۰۸: ۸۸-۱۲۲) از نو سازماندهی کرده‌اند به طوری که فعالیت‌های آنها راحت‌تر از نظام‌های مقررات ملی خاص فرار می‌کند. شرکت‌ها ممکن است از طریق آژانس‌هایی در سطح اتحادیه اروپا سیاستگذاری‌هایی را اعمال کنند که پروژه‌های بازتوزیع مرکزی دولت‌های رفاه اروپایی را تضعیف کند (فصل ۵)، و منابع جدیدی برای نارضایتی ایجاد کند و باعث از هم پاشیدن همبستگی‌هایی شود که نظام‌های همگانی تأمین اجتماعی را حفظ کرده بود (برزین ۲۰۰۹). چنین ناهماهنگی‌هایی باعث انتقاد بیشتر و اعلان‌های مکرر برای یافتن تهیدات حاکمیتی جدید شود. در این تلاش‌ها، بسیاری از فرایندهای آشنای مطالعات ملت‌سازی و ملی‌گرایی (فصل ۲) دوباره ظاهر می‌شود. راه سوم با تلاقی پویای هنجارهای جهانی یا فراملی و قانون‌گذاری درون دولت-ملت‌ها تعریف می‌شود. به همان روشی که فعالان جنبش و کنشگران حقوقی نظام‌های جدید مقررات خصوصی (بارتلی ۲۰۰۷) را شکل می‌دهند، کنشگران حقوقی و نخبگان سیاسی نیز در سرتاسر عرصه‌های ملی و جهانی دست به عمل می‌زنند تا با وجود اختلاف‌های مستمر در اجرا، یک همگرایی در مفاهیم نظارتی ایجاد و ترویج کنند (هالیدی و کاروترز ۲۰۰۷). یاسمین سویسال^{۲۲۵} (۱۹۹۴) ترکیبی مشابه از همگرایی را در سطح هنجارها و معاهدات جهانی با اختلاف‌های پایدار در سطح ملی ارائه می‌دهد، و این اختلاف‌های پایدار در سطح ملی در تبدیل هنجارها به کردوکارها و توافق‌های سیاسی در مورد مسئله حقوق شهروندی برای کارگران مهمان و مهاجران وجود دارد. در هر دور بعدی در فرایندهای «بازگشتی» قانون‌گذاری، شکاف‌ها میان هنجارهای جهانی و توافق‌های ملی فرصت‌هایی را برای کنشگری جدید شکل می‌دهد.

مسائل فراملی در حکم چالش‌های دموکراسی

پروژه برساخت یک «سیاست جهانی» یا اساساً روشی مناسب‌تر برای رویارویی با چالش‌های جهانی وقتی چالش‌برانگیزتر می‌شود که نزد کنترل‌کنندگان مناسبات و جریان‌های کلیدی فراملی دلیلی برای نوع‌دوستی وجود نداشته باشد. همان‌طور که جان مارکوف (۲۰۱۳: ۲۴) استدلال می‌کند «به نظر می‌رسد ساختار در حال رشد مناطق فراملی تصمیم‌گیری با پاسخگویی اندک نسبت به کسانی که تحت تأثیر تصمیمات آنها قرار دارند، کفایت مفهوم کلیدی مردم خودمختار در یک قلمرو محدود را زیر سؤال می‌برد.» در سال‌های اخیر، معترضان در سرتاسر جهان هم با پاسخ‌گونی دولت‌های خود و هم با در دسترس نبودن تصمیم‌گیرندگان اصلی، چه در مجموعه‌های اجرایی خصوصی شرکت‌های چندملیتی، چه در گردهمایی‌های

اجتماعی انحصاری نخبگان سیاسی-اقتصادی-رسانه‌ای، روبه‌رو بوده‌اند. با توجه به اینکه نیروهای قدرتمند فرهنگی، اقتصادی و فناوری جهانی‌شدن را پیش می‌برند، آیا تباهی تدریجی سیاست دموکراتیک اجتناب‌ناپذیر است؟ یا همان‌طور که جان مارکوف استدلال می‌کند، آیا می‌توان یک نظم دموکراتیک فراملی را، برای پرداختن به نوعی خلاقیت فرهنگی با توجه به اشکال نظم‌دهی سیاسی که مشخصه لحظه‌های اولیه تاریخ سیاسی بوده، تصور کرد؟ او با یادآوری اینکه چطور بنیانگذاران نخستین جمهوری‌های دموکراتیک مدرن — در ایالات متحد و فرانسه — از الگوهای باستانی دموکراسی به شکل‌گزینی استفاده کردند، خواستار بازگشت به پرسش‌های بنیادین درباره ماهیت و سازوکارهای نظم سیاسی می‌شود: چه کسی عضو است؟ با چه حق و حقوقی؟ نمایندگان یا رهبران چطور انتخاب می‌شوند؟ تنش میان برابری سیاسی و نابرابری اقتصادی چطور مدیریت می‌شود؟ او بی آنکه پاسخ قطعی به این پرسش‌ها بدهد، برای تصویری دوباره از سیاست دموکراتیک، با اشاره به سازوکار بازخوردی، که اینک برای ما سازوکاری آشنا است، بحث بسیج جنبش‌های اجتماعی و ابراز نارضایتی را طرح می‌کند:

دموکراسی در جوهر خود پویا به نظر می‌رسد: زیرا جنبش‌های اجتماعی‌ای را می‌پروراند که منشأ انرژی آنها ناامیدی از ویژگی دموکراتیک نابسندۀ نهادهای واقعی از جمله مرزهای عضویت و طرد است؛ زیرا دعوی‌های متنوع دموکراسی اغلب متناقض است و می‌گذارد جنبش‌های بسیار متنوع برچسب دموکراتیک داشته باشد؛ زیرا صاحبان قدرت می‌دانند، هر قدر هم ترتیبات سیاسی باعث نابرابری و سرکوب باشد ضامن قدرت آنهاست، و اگر ادعا کنند این ترتیبات «دموکراتیک» است به خودشان کمک می‌کنند؛ زیرا جنبش‌های ضددموکراتیک همراه با و از دل جنبش‌هایی که معطوف‌اند به یافتن الگوهای جدیدی از دموکراسی، پرورش می‌یابد (مارکوف ۲۰۱۳: ۱۹).

این بحث یک پرسش بزرگ پایانی برای ما پیش می‌آورد. با داشتن ابزارهای جامعه‌شناسی سیاسی، درباره انواع سیاست‌هایی که ناشی از عدم تطابق میان مقیاس مسائل و قلمرو نظم‌های سیاسی دموکراتیک است، چه انتظاراتی می‌تواند ایجاد شود؟ اگر، همان‌طور که بسیاری از محققان استدلال کرده‌اند، ماهیت نظم‌دهی سیاسی به طور فزاینده‌ای از سازوکارهای پاسخگویی دموکراتیک در بسیاری از دولت-ملت‌ها فاصله داشته باشد، آیا می‌توان تصور کرد که برخی «هویت‌های مشترک می‌تواند به منزله نتیجه تبعیت مشترک از همان اقتدار سیاسی ظاهر شود.» مارکوف با اشاره به تحلیل تیلی از دموکراسی‌سازی، گمانه‌زنی می‌کند

جامعه‌شناسی سیاسی چیست؟ | فصل هفت: فرامل...

که «ساخت یک نظم فراملی استبدادی مؤثر ممکن است توسعه بعدی دموکراتیک را بیشتر ممکن سازد، این امر تقریباً با تواریخ ملی اروپای غربی قابل قیاس است که در آن دولت‌ها به طور کلی قبل از آنکه دموکراتیک‌تر شوند قوی‌تر شدند» (۲۰۱۳: ۲۹).

جهانی‌شدن از آنجا که الگوهای جدید گردش ایجاد می‌کند، ممکن است همان تأثیری را داشته باشد که بندیکت اندرسون در نسخه خلاصه‌شده «سفرهای زیارتی اجرایی»^{۲۲۶} کریول‌های اسپانیایی‌تبار خالصی یافت که در قلمروهای امپراتوری ماورای شبه جزیره ایبریا متولد شدند (فصل ۲). تجربه مسیرهای مشترک و درگیرشدن در شبکه‌های جدید ممکن است در وهله اول تأثیری ساختارشکن داشته باشد و پیوندها با هویت ملی و همبستگی‌های ملت‌محور را سست کند. اما، در عین حال چه‌بسا، داده‌های اجتماعی نیز اینجا وجود داشته باشد که بتوان از آن برای توسعه صورت‌های جدید انسداد اجتماعی و همبستگی اجتماعی، که تقویت‌کننده بسیج‌های سیاسی در ابعاد غیرملی‌اند، استفاده کرد. همان‌طور که مارکوف نتیجه می‌گیرد «به یاد آورید که دموکرات‌های مدرن متقدم در تصور اینکه یک دولت ملی دموکراتیک‌تر چه می‌تواند باشد، همان‌طور که به الگوی آتن وفادار بودند در یک عرصه مهم به طور کامل از آن جدا شدند. آنها به نهادهای دولتی کاملاً جدیدی اعتبار قانونی بخشیدند... اکنون باید با همان میزان خلاقیت به فراتر از دولت ملی بنگریم» (مارکوف ۲۰۱۳: ۳۱). این امکان‌ها و پیدایش مسیرهای تغییر را نمی‌توان صرفاً با تحلیل توزیع ترجیحات کنونی یا تنظیمات نهادهای موجود درک کرد. در شرایطی که با آن مواجه‌ایم سهم اصلی جامعه‌شناسی سیاسی این است که توجه ما را به فرصت‌هایی برای تغییر و به ابزارها و داده‌هایی — همچون شبکه‌ها، منابع سازماندهی، فرهنگ‌های محلی و اتحادهای احتمالی — جلب کند که ممکن است از آنها نظم‌های سیاسی جدید ساخته شود.

منابع

- Abrams, Philip. 1988 [1977]. "Notes on the Difficulty of Studying the State," *Journal of Historical Sociology* 1 (1): 58-89.
- Adams, Julia. 1994. "The Familial State: Elite Family Practices and State-Making in the Early Modern Netherlands," *Theory and Society* 23 (4): 505-39.
- Adams, Julia. 1996. "Principals and Agents, Colonialists and Company Men: The Decay of Colonial Control in the Dutch East Indies," *American Sociological Review* 61 (1): 12-28.
- Alexander, Michelle. 2010. *The New Jim Crow: Mass Incarceration in the Age of Colorblindness*. New York: New Press.
- Almond, Gabriel Abraham, and Sidney Verba. 1965. *The Civic Culture: Political Attitudes and Democracy in Five Nations, An Analytic Study*. Boston, MA: Little, Brown.
- Anderson, Benedict. 1991 [1983]. *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism*. London: Verso.
- Armstrong, Elizabeth. 2002. *Forging Gay Identities: Organizing Sexuality in San Francisco, 1950-1994*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Ash, Timothy Garton. 1990. "The Revolution of the Magic Lantern," *The New York Review of Books*, January 18.

- Bachrach, Peter, and Morton S. Baratz. 1962. "Two Faces of Power," *American Political Science Review* 56 (4): 947-52.
- Baker, Jean H. 1983. *Affairs of Party: The Political Culture of Northern Democrats in the Mid-Nineteenth Century*. Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Barkey, Karen. 2008. *Empire of Difference: The Ottomans in Comparative Perspective*. New York: Cambridge University Press.
- Bartley, Tim. 2007. "Institutional Emergence in an Era of Globalization: The Rise of Transnational Private Regulation of Labor and Environmental Conditions," *American Journal of Sociology* 113 (2): 297-351.
- Bendix, Reinhard. 1964. *Nation-Building and Citizenship*. Berkeley, CA: University of California Press.
- Berelson, Bernard, Paul Lazarsfeld, and William McPhee. 1954. *Voting*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Berezin, Mabel. 2009. *Illiberal Politics in Neoliberal Times: Culture, Security and Populism in the New Europe*. New York: Cambridge University Press.
- Berry, Jeffrey M. and Sarah Sobieraj. 2011. "Understanding the Rise of Talk Radio," *PS: Political Science & Politics* 44 (4): 762-7.
- Blee, Kathleen. 1991. *Women of the Ku Klux Klan: Racism and Gender in the 1920s*. Berkeley, CA: University of California Press.
- Bourdieu, Pierre. 1994. "Rethinking the State: Genesis and Structure of the Bureaucratic Field," *Sociological Theory* 12 (1): 1-18.
- Breen, T.H. 2004. *The Marketplace of Revolution: How Consumer Politics Shaped American Independence*. New York: Oxford University Press.
- Brewer, John. 1988. *The Sinews of Power: War, Money and the English State, 1688-1783*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Brinton, Crane. 1965. *The Anatomy of Revolution*. New York: Vintage Books.
- Brooks, Clem. 2000. "Civil Rights Liberalism and the Suppression of a Republican Political Realignment in the United States, 1972 to 1996," *American Sociological Review* 65 (4): 483-505.
- Brubaker, Rogers. 1996. *Nationalism Reframed: Nationhood and the National Question in the New Europe*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Burns, Nancy, Kay Lehman Schlozman, and Sidney Verba. 2001. *The*

- Private Roots of Public Action: Gender, Equality, and Political Participation*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Calhoun, Craig. 1983. "The Radicalism of Tradition: Community Strength or Venerable Disguise and Borrowed Language?" *American Journal of Sociology* 88 (5): 886-914.
 - Campbell, Andrea Louise. 2003. *How Policies Make Citizens: Senior Political Activism and the American Welfare State*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
 - Campbell, Angus, Philip E. Converse, Warren E. Miller, and Donald E. Stokes. 1960. *The American Voter*. New York: Wiley.
 - Chibber, Vivek. 2003. *Locked in Place: State-Building and Late Industrialization in India*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
 - Clemens, Elisabeth S. 1993. "Organizational Repertoires and Institutional Change: Women's Groups and the Transformation of American Politics, 1890-1920," *American Journal of Sociology* 98 (4): 755-98.
 - Clemens, Elisabeth S. 1996. "Organizational Form as Frame: Collective Identity and Political Strategy in the American Labor Movement," in D. McAdam, J. McCarthy, and M. Zald (Eds) *Comparative Perspectives on Social Movements: Opportunities, Mobilizing Structures, and Cultural Framings*. New York: Cambridge University Press, pp. 205-26.
 - Clemens, Elisabeth S. 1997. *The People's Lobby: Organizational Innovation and the Rise of Interest Group Politics in the United States, 1890-1925*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
 - Clemens, Elisabeth. 2005. "Logics of History? Agency, Multiplicity, and Incoherence in the Explanation of Change," in Julia Adams, Elisabeth S. Clemens, and Ann Shola Orloff (eds) *Remaking Modernity: Politics, History, and Sociology*. Durham, NC: Duke University Press.
 - Clemens, Elisabeth, and James Cook. 1999. "Politics and Institutionalism: Explaining Durability and Change," *Annual Review of Sociology* 25: 441-66.
 - Cohen, Cathy. 1999. *The Boundaries of Blackness: AIDS and the Breakdown of Black Politics*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
 - Collins, Randall. 1980. "Weber's Last Theory of Capitalism: A Systematization," *American Sociological Review* 45: 925-42.
 - Crozier, Michel. 1964. *The Bureaucratic Phenomenon*. Chicago, IL: University of Chicago Press.

- Darwin, John. 2009. *The Empire Project: The Rise and Fall of the British World-System, 1830-1970*. New York: Cambridge University Press.
- de Leon, Cedric, Manali Desai, and Cihan Tuğal. 2015. *Building Blocs: How Parties Organize Society*. Stanford, CA: Stanford University Press.
- DeSilver, Drew. 2015. "US voter turnout trails most developed countries," Pew Research Center, Fact-tank, May 6.
- de Tocqueville, Alexis. 2004. *Democracy in America*, trans. Arthur Goldhammer. New York: Library of America.
- Diamond, Jared. 1997. *Guns, Germs, and Steel: The Fates of Human Societies*. New York: W.W. Norton.
- Domhoff, G. William. 1967. *Who Rules America?* Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.
- Domhoff, G. William. 1996. *State Autonomy or Class Dominance?: Case Studies on Policy Making in America*. New York: Aldine de Gruyter.
- Downing, Brian M. 1992. *The Military Revolution and Political Change: Origins of Democracy and Autocracy in Early Modern Europe*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Downs, Anthony. 1957. *An Economic Theory of Democracy*. New York: Harper and Row.
- Durkheim, Emile. 1964. *The Division of Labor in Society*. Glencoe, IL: The Free Press.
- Edelman, Lauren B., Christopher Uggen, and Howard S. Erlanger. 1999. "The Endogeneity of Legal Regulation: Grievance Procedures as Rational Myth," *American Journal of Sociology* 105 (2): 406-54.
- Elazar, Daniel J. 1975. "The American Cultural Matrix," in Daniel J. Elazar and Joseph Ziskmund II (eds) *The Ecology of American Political Culture*. New York: Thomas Y. Crowell, pp. 13-42.
- Eliasoph, Nina. 1997. "'Close to Home': The Work of Avoiding Politics," *Theory and Society* 26 (5): 605-47.
- Eliasoph, Nina. 1998. *Avoiding Politics: How Americans Produce Apathy in Everyday Life*. New York: Cambridge University Press.
- Eliasoph, Nina. 2011. *Making Volunteers: Civic Life after Welfare's End*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Ertman, Thomas. 1997. *Birth of the Leviathan: Building States and Regimes in Medieval and Early Modern Europe*. New York: Cambridge University Press.

- Esping-Andersen, Gøsta. 1990. *The Three Worlds of Welfare Capitalism*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Evans, Peter. 1995. *Embedded Autonomy: States and Industrial Transformation*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Evans, Peter, and James E. Rauch. 1999. "Bureaucracy and Growth: A Cross-National Analysis of the Effects of 'Weberian' State Structures on Economic Growth," *American Sociological Review* 64 (5): 748-65.
- Evans, Rhonda, and Tamara Kay. 2008. "How Environmentalists 'Greened' Trade Policy: Strategic Action and the Architecture of Field Overlap," *American Sociological Review* 73 (6): 970-91.
- Fanon, Frantz. 2004 [1961]. *The Wretched of the Earth*, trans. Richard Philcox. New York: Grove Press.
- Ferree, Myra Marx, William Anthony Gamson, Jürgen Gerhards, and Dieter Rucht. 2002. *Shaping Abortion Discourse: Democracy and the Public Sphere in Germany and the United States*. New York: Cambridge University Press.
- Fiorina, Morris P., and Samuel J. Abrams. 2008. "Political Participation in the American Public," *Annual Review of Political Science* 11: 563-88.
- Fisher, Dana R. 2006. *Activism Inc.: How the Outsourcing of Grass-roots Campaigns Is Strangling Progressive Politics in America*. Palo Alto, CA: Stanford University Press.
- Fligstein, Neil. 2008. *Euro-Clash: The EU, European Identity, and the Future of Europe*. New York: Oxford University Press.
- Fortner, Michael J. 2015. *Black Silent Majority: The Rockefeller Drug Laws and the Politics of Punishment*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Foucault, Michel. 2010. *The Birth of Biopolitics: Lectures at the Collège de France, 1978-1979*. New York: Picador.
- Fox, Cybelle. 2012. *Three Worlds of Relief: Race, Immigration, and the American Welfare State from the Progressive Era to the New Deal*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Frank, Thomas. 2004. *What's the Matter with Kansas? How Conservatives Won the Heart of America*. New York: Metropolitan Books.
- Fraser, Nancy. 1990. "Struggle Over Needs: Outline of a Socialist-Feminist Critical Theory of Late-Capitalist Political Culture," in Linda Gor-

- don (ed.) *Women, the State, and Welfare*. Madison, WI: University of Wisconsin Press.
- Freeman, Jo. 1974. "The Tyranny of Structurelessness," *The Second Wave* 2 (1). Reprinted in Jane Jaquette (ed.) *Women in Politics*. New York: Wiley.
 - Ganz, Marshall. 2000. "Resources and Resourcefulness: Strategic Capacity in the Unionization of California Agriculture," *American Journal of Sociology* 105 (4): 1003-63.
 - Gaventa, John. 1980. *Power and Powerlessness: Quiescence and Rebellion in an Appalachian Valley*. Urbana, IL: University of Illinois Press.
 - Gilens, Martin. 2012. *Affluence and Influence: Economic Inequality and Political Power in America*. New York and Princeton, NJ: Russell Sage Foundation and Princeton University Press.
 - Gitlin, Todd. 1980. *The Whole World Is Watching: Mass Media in the Making and Unmaking of the New Left*. Berkeley, CA: University of California Press.
 - Go, Julian. 2007. "The Provinciality of American Empire: 'Liberal Exceptionalism' and US Colonial Rule, 1898-1912," *Comparative Studies in Society and History* 49 (1): 74-108.
 - Goldstone, Jack A. 2001. "Toward a Fourth Generation of Revolutionary Theory," *Annual Review of Political Science* 4: 139-87.
 - Goldstone, Jack A., and Bert Useem. 1999. "Prison Riots as Microrevolutions: An Extension of State-Centered Theories of Revolution," *American Journal of Sociology* 104 (1): 985-1029.
 - Goodwin, Jeff. 1997. "The Libidinal Constitution of a High-Risk Social Movement: Affectual Ties and Solidarity in the Huk Rebellion, 1946 to 1954," *American Sociological Review* 62 (1): 53-69.
 - Gorski, Philip S. 2003. *The Disciplinary Revolution: Calvinism and the Rise of the State in Early Modern Europe*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
 - Gould, Deborah B. 2009. *Moving Politics: Emotion and ACT UP's Fight Against AIDS*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
 - Gould, Roger V. 1995. *Insurgent Identities: Class, Community, and Protest in Paris from 1848 to the Commune*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
 - Gramsci, Antonio. 1971. *Selections from the Prison Notebooks*. New York: International Publishers.

- Habermas, Jürgen. 1994. *The Structural Transformation of the Public Sphere: An Inquiry into a Category of Bourgeois Society*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Hacker, Jacob S., and Paul Pierson. 2005. *Off Center: The Republican Revolution and the Erosion of American Democracy*. New Haven, CT: Yale University Press.
- Hall, Peter A., and David Soskice (eds). 2001. *Varieties of Capitalism: The Institutional Foundations of Comparative Advantage*. New York: Oxford University Press.
- Halliday, Terence C., and Bruce G. Carruthers. 2007. "The Recursivity of Law: Global Norm Making and National Lawmaking in the Globalization of Corporate Insolvency Regimes," *American Journal of Sociology* 112 (4): 1135–202.
- Heaney, Michael T., and Fabio Rojas. 2015. *Party in the Street: The Antiwar Movement and the Democratic Party after 9/11*. New York: Cambridge University Press.
- Hirschman, Albert O. 1970. *Exit, Voice, and Loyalty: Responses to Decline in Firms, Organizations and States*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Igo, Sarah. 2007. *The Averaged American: Surveys, Citizens, and the Making of a Mass Public*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Ikegami, Eiko. 1995. *The Taming of the Samurai: Honorific Individualism and the Making of Modern Japan*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Jung, Wooseok, Brayden G. King, and Sarah A. Soule. 2014. "Issue Bricolage: Explaining the Configuration of the Social Movement Sector, 1960–1995," *American Journal of Sociology* 120 (1): 1–39.
- Keck, Margaret E., and Kathryn Sikkink. 1998. *Activists beyond Borders: Advocacy Networks in International Politics*. Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Keyssar, Alexander. 2000. *The Right to Vote: The Contested History of Democracy in the United States*. New York: Basic Books.
- Kiser, Edgar, and April Linton. 2002. "The Hinges of History: State-Making and Revolt in Early Modern France," *American Sociological Review* 67 (6): 889–910.
- Krause, Monika. 2014. *The Good Project: Humanitarian Relief NGOs and the Fragmentation of Reason*. Chicago, IL: University of Chicago Press.

- Kroneberg, Clemens, and Andreas Wimmer. 2012. "Struggling over the Boundaries of Belonging: A Formal Model of Nation Building, Ethnic Closure, and Populism," *American Journal of Sociology* 118 (1): 176–230.
- Lachmann, Richard. 1990. "Class Formation without Class Struggle: An Elite Conflict Theory of the Transition to Capitalism," *American Sociological Review* 55 (3): 398–414.
- Lachmann, Richard. 2011. "American Patrimonialism: The Return of the Repressed," *Annals of the American Academy of Political and Social Science* 636: 204–30.
- Lazarsfeld, Paul, Bernard Berelson, and Hazel Gaudet. 1944. *The People's Choice: How the Voter Makes Up His Mind in a Presidential Campaign*. New York: Columbia University Press.
- Lee, Caroline W. 2015. *Do-It-Yourself Democracy: The Rise of the Public Engagement Industry*. New York: Oxford University Press.
- Lee, Cheol-Sung. 2012. "Associational Networks and Welfare States in Argentina, Brazil, South Korea, and Taiwan," *World Politics* 64 (3): 507–54.
- Lee, Cheol-Sung, Young-Bum Kim, and Jae-Mahn Shim. 2011. "The Limit of Equality Projects: Public Sector Expansion, Sectoral Conflicts, and Income Inequality in Postindustrial Economies," *American Sociological Review* 76 (1): 100–24.
- Levitsky, Sandra. 2014. *Caring for Our Own: Why There is No Political Demand for New American Social Welfare Rights*. New York: Oxford University Press.
- Lieberman, Denise. 2012. "Barriers to the Ballot Box: New Restrictions Underscore the Need for Voting Laws Enforcement," *Human Rights* 39 (1): 2–14.
- Lipset, Seymour Martin, and Stein Rokkan (eds). 1967. *Party Systems and Voter Alignments: Cross-National Perspectives*. New York: Free Press.
- Lukes, Steven. 1974. *Power: A Radical View*. New York: Macmillan.
- Mann, Michael. 1986. *The Sources of Social Power: A History of Power from the Beginning to A.D. 1760*. New York: Cambridge University Press.
- Manza, Jeff, and Christopher Uggen. 2004. "Punishment and Democ-

- racy: The Disenfranchisement of Nonincarcerated Felons in the United States," *Perspectives on Politics* 2: 491–505.
- Manza, Jeff, Michael Hout, and Clem Brooks. 1995. "Class Voting in Capitalist Democracies Since World War II: Dealignment, Realignment, or Trendless Fluctuation?" *Annual Review of Sociology* 21: 137–62.
 - Markoff, John. 1985. "The Social Geography of Rural Revolt at the Beginning of the French Revolution," *American Sociological Review* 50 (6): 761–81.
 - Markoff, John. 2013. "Democracy's Past Transformations, Present Challenges, and Future Prospects," *International Journal of Sociology* 43 (2): 13–40.
 - Martin, Isaac. 2008. *The Permanent Tax Revolt: How the Property Tax Transformed American Politics*. Stanford, CA: Stanford University Press.
 - Marwell, Nicole. 2007. *Bargaining for Brooklyn: Community Organizations in the Entrepreneurial City*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
 - McAdam, Doug. 1982. *Political Process and the Development of Black Insurgency, 1930–1970*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
 - McAdam, Doug. 1989. "The Biographical Consequences of Activism," *American Sociological Review* 54 (5): 744–60.
 - McAdam, Doug, and Hilary Boudet. 2012. *Putting Social Movements in their Place: Explaining Opposition to Energy Projects in the United States, 2000–2005*. New York: Cambridge University Press.
 - McAdam, Doug, John D. McCarthy, and Mayer N. Zald. 1996. *Comparative Perspectives on Social Movements: Political Opportunities, Mobilizing Structures, and Cultural Framings*. New York: Cambridge University Press.
 - McCall, Leslie. 2005. "The Complexity of Intersectionality," *Signs* 30 (3): 1771–800.
 - McCarthy, John D., and Mayer N. Zald. 1977. "Resource Mobilization and Social Movements: A Partial Theory," *American Journal of Sociology* 82 (6): 1212–41.
 - McElwee, Sean. 2014. "Why the Voting Gap Matters," available at: <http://www.demos.org/sites/default/files/publications/Voters&NonV> (accessed December 15, 2015).

- McQuarrie, Michael. 2013. "Community Organizations in the Foreclosure Crisis: The Failure of Neoliberal Civil Society," *Politics and Society* 41 (1): 73-101.
- McVeigh, Rory, Daniel J. Myers, and David Sikkink. 2004. "Corn, Klansmen, and Coolidge: Structure and Framing in Social Movements," *Social Forces* 83 (2): 653-90.
- Mettler, Suzanne. 2005. *Soldiers to Citizens: The G.I. Bill and the Making of the Greatest Generation*. New York: Oxford University Press.
- Mettler, Suzanne. 2011. "Our Hidden Government Benefits," *New York Times*, September 19.
- Mettler, Suzanne, and Joe Soss. 2004. "The Consequences of Public Policy for Democratic Citizenship: Bridging Policy Studies and Mass Politics," *Perspectives on Politics* 2 (1): 55-73.
- Meyer, John W., Francisco O. Ramirez, and Yasemin Nuhoğlu Soysal. 1992. "World Expansion of a Mass Education, 1870-1980," *Sociology of Education* 65 (2): 128-49.
- Meyer, John W., John Boli, and George M. Thomas. 1997. "World Society and the Nation-State," *American Journal of Sociology* 103 (1): 144-81.
- Mills, C. Wright. 1956. *The Power Elite*. New York: Oxford University Press.
- Mills, C. Wright. 1959. *The Sociological Imagination*. New York: Oxford University Press.
- Mitchell, Timothy. 1991. "The Limits of the State: Beyond Statist Approaches and Their Critics," *American Political Science Review* 85 (1): 77-96.
- Molotch, Harvey. 1976. "The City as a Growth Machine: Toward a Political Economy of Place," *American Journal of Sociology* 82 (2): 309-32.
- Moore, Barrington Jr. 1966. *Social Origins of Dictatorship and Democracy: Lord and Peasant in the Making of the Modern World*. Boston, MA: Beacon Press.
- Mora, G. Cristina. 2014. "Cross-Field Effects and Ethnic Classification: The Institutionalization of Hispanic Panethnicity, 1965 to 1990," *American Sociological Review* 79 (2): 183-210.
- Morris, Aldon D. 1993. "Birmingham Confrontation Reconsidered: An

- Analysis of the Dynamics and Tactics of Mobilization," *American Sociological Review* 58 (5): 621-36.
- Munson, Ziad. 2008. *The Making of Pro-Life Activists: How Social Movement Mobilization Works*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
 - Nettl, J.P. 1968. "The State as a Conceptual Variable," *World Politics* 20 (4): 559-92.
 - Neuman, W. Russell. 1986. *The Paradox of Mass Politics: Knowledge and Opinion in the American Electorate*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
 - Ojeda, Christopher, and Peter K. Hatemi. 2015. "Accounting for the Child in the Transmission of Party Identification," *American Sociological Review* 80 (6): 1150-74.
 - Orloff, Ann Shola. 1993. "Gender and the Social Rights of Citizenship: The Comparative Analysis of Gender Relations and Welfare States," *American Sociological Review* 58 (3): 303-28.
 - Orloff, Ann Shola. 2009. "Gendering the Comparative Analysis of Welfare States: An Unfinished Agenda," *Sociological Theory* 27 (3): 317-43.
 - Orloff, Ann Shola. 2012. "Remaking Power and Politics," *Social Science History* 36 (1): 1-21.
 - Padgett, John F., and Christopher K. Ansell. 1993. "Robust Action and the Rise of the Medici, 1400-1434," *American Journal of Sociology* 98 (6): 1259-319.
 - Page, Benjamin I., Larry M. Bartels, and Jason Seawright. 2013. "Democracy and the Policy Preferences of Wealthy Americans," *Perspectives on Politics*, 11 (1): 51-73.
 - Pateman, Carole. 1988. "The Patriarchal Welfare State," in Amy Gutmann (ed.) *Democracy and the Welfare State*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
 - Payne, Charles M. 1995. *I've Got the Light of Freedom: The Organizing Tradition and the Mississippi Freedom Struggle*. Berkeley, CA: University of California Press.
 - Pfaff, Steven, and Hyojoung Kim. 2003. "Exit-Voice Dynamics in Collective Action: An Analysis of Emigration and Protest in the East German Revolution," *American Journal of Sociology* 109 (2): 401-44.
 - Pierson, Paul. 1994. *Dismantling the Welfare State? Reagan, Thatcher,*

and the Politics of Retrenchment. Cambridge, MA: Harvard University Press.

- Piven, Frances Fox, and Richard A. Cloward. 1977. *Poor People's Movements: Why They Succeed, How They Fail*. New York: Pantheon.
- Piven, Frances Fox, and Richard A. Cloward. 2000. *Why Americans Still Don't Vote and Why Politicians Want It That Way*. Boston, MA: Beacon Press.
- Polletta, Francesca. 2002. *Freedom is an Endless Meeting: Democracy in American Social Movements*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Prior, Markus. 2013. "Media and Political Polarization," *Annual Review of Political Science* 16: 101–27.
- Putnam, Robert D. 2000. *Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community*. New York: Simon and Schuster.
- Riley, Dylan. 2005. "Civic Associations and Authoritarian Regimes in Interwar Europe: Italy and Spain in Comparative Perspective," *American Sociological Review* 70 (2): 288–310.
- Rosenstone, Steven J., and John Mark Hansen. 1993. *Mobilization, Participation, and Democracy in America*. New York: Macmillan.
- Rousseau, Jean-Jacques. 1959. *The Social Contract and Discourses*, trans. G.D.H. Cole. New York: E.P. Dutton.
- Roxborough, Ian. 1988. "Modernization Theory Revisited: A Review Article," *Comparative Studies in Society and History* 30 (4): 753–61.
- Ruggie, Mary. 1984. *The State and Working Women: A Comparative Study of Britain and Sweden*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Ryan, Joseph W. 2012. *Samuel Stouffer and the GI Survey: Sociologists and Soldiers during the Second World War*. Austin, TX: University of Texas Press.
- Sartre, Jean-Paul. 2004 [1961]. Preface to Frantz Fanon, *The Wretched of the Earth*. New York: Grove Press.
- Schama, Simon. 1988. *The Embarrassment of Riches: An Interpretation of Dutch Culture in the Golden Age*. Berkeley, CA: University of California Press.
- Schattschneider, E.E. 1960. *The Semisovereign People: A Realist's View of Democracy in America*. New York: Holt, Rinehart and Winston.
- Scott, James C. 1987. *Weapons of the Weak: Everyday Forms of Peasant Resistance*. New Haven, CT: Yale University Press.

- Scott, James C. 1998. *Seeing Like a State: How Certain Schemes to Improve the Human Condition Have Failed*. New Haven, CT: Yale University Press.
- Sewell, William H. Jr. 1992. "A Theory of Structure: Duality, Agency, and Transformation," *American Journal of Sociology* 98 (1): 1-29.
- Sirianni, Carmen. 2014. "Bringing the State Back In through Collaborative Governance: Emergent Mission and Practice at the US Environmental Protection Agency," in Jennifer Girouard and Carmen Sirianni (eds) *Varieties of Civic Innovation: Deliberative, Collaborative, Network, and Narrative Approaches*. Louisville, TN: Vanderbilt University Press, pp. 203-38.
- Skocpol, Theda. 1976. "France, Russia, China: A Structural Analysis of Social Revolutions," *Comparative Studies in Society and History*, 18 (2): 175-210.
- Skocpol, Theda. 1979. *States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia, and China*. New York: Cambridge University Press.
- Skocpol, Theda. 1980. "Political Response to Capitalist Crisis: Neo-Marxist Theories of the State and the Case of the New Deal," *Politics and Society* 10 (2): 155-201.
- Skocpol, Theda. 1985. "Bringing the State Back In: Strategies of Analysis in Current Research," in Peter Evans, Dietrich Rueschemeyer, and Theda Skocpol (eds) *Bringing the State Back In*. New York: Cambridge University Press, pp. 3-37.
- Skocpol, Theda. 1992. *Protecting Soldiers and Mothers: The Political Origins of Social Policy in the United States*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Skocpol, Theda, and Vanessa Williamson. 2012. *The Tea Party and the Remaking of Republican Conservatism*. New York: Oxford University Press.
- Slater, Dan. 2009. "Revolutions, Crackdowns, and Quiescence: Communal Elites and Democratic Mobilization in Southeast Asia," *American Journal of Sociology* 115 (1): 203-54.
- Smith, Rogers. 1993. "Beyond Tocqueville, Myrdal, and Hartz: The Multiple Traditions in America," *American Political Science Review* 87 (3): 549-66.

- Snow, David A., R. Burke Rochford, Steven K. Worden, and Robert D. Benford. 1986. "Frame Alignment Processes, Micromobilization, and Movement Participation," *American Sociological Review* 41 (4): 464–81.
- Sohrabi, Nader. 1995. "Historicizing Revolutions: Constitutional Revolutions in the Ottoman Empire, Iran, and Russia, 1905–1908," *American Journal of Sociology* 100 (6): 1383–447.
- Somers, Margaret R. 1993. "Citizenship and the Place of the Public Sphere: Law, Community, and Political Culture in the Transition to Democracy," *American Sociological Review* 58 (5): 587–620.
- Soysal, Yasemin Nuhoğlu. 1994. *Limits of Citizenship: Migrants and Postnational Membership in Europe*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Stamatov, Peter. 2010. "Activist Religion, Empire, and the Emergence of Modern Long-Distance Advocacy Networks," *American Sociological Review* 75 (4): 607–28.
- Steinmetz, George. 2014. "The Sociology of Empires, Colonies, and Postcolonialism," *Annual Review of Sociology* 40: 77–103.
- Strang, David. 1990. "From Dependency to Sovereignty: An Event History Analysis of Decolonization, 1870–1987," *American Sociological Review*, 55 (6): 846–60.
- Strang, David. 1992. "The Inner Incompatibility of Empire and Nation: Popular Sovereignty and Decolonization," *Sociological Perspectives* 35 (2): 367–84.
- Tilly, Charles. 1992. *Coercion, Capital, and European States, AD 990–1992*. New York: Blackwell.
- Tilly, Charles. 1995. *Popular Contention in Great Britain, 1758–1834*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Tilly, Charles. 1998. *Durable Inequality*. Berkeley, CA: University of California Press.
- Traugott, Mark. 1980. "Determinants of Political Orientation: Class and Organization in the Parisian Insurrection of June 1848," *American Journal of Sociology* 86 (1): 32–49.
- Tucker, Robert C. (ed.). 1978. *The Marx-Engels Reader*, 2nd edn. New York: W.W. Norton.
- Uggen, Christopher, and Jeff Manza. 2002. "Democratic Contraction?"

- Political Consequences of Felon Disenfranchisement in the United States," *American Sociological Review* 67 (6): 777–803.
- Verba, Sidney, Kay Lehman Schlozman, and Henry E. Brady. 1995. *Voice and Equality: Civic Voluntarism in American Politics*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
 - Viterna, Jocelyn. 2013. *Women in War: The Micro-Processes of Mobilization in El Salvador*. New York: Oxford University Press.
 - Vonnegut, Kurt. 1988 [1968]. "Harrison Bergeron," in *Welcome to the Monkey House*. New York: Dell.
 - Walder, Andrew G. 2009. *Fractured Rebellion: The Beijing Red Guard Movement*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
 - Watkins, Susan Cotts. 1991. *From Provinces to Nations: Demographic Integration in Western Europe 1870–1960*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
 - Watkins, Susan Cotts, Ann Swidler, and Thomas Hannan. 2012. "Outsourcing Social Transformation: Development NGOs as Organizations," *Annual Review of Sociology* 38: 285–315.
 - Weaver, Vesla, and Amy E. Lerman. 2010. "Political Consequences of the Carceral State," *American Political Science Review* 104 (4): 817–33.
 - Weber, Max. 1978 [1918–20]. *Economy and Society*. Berkeley, CA: University of California Press.
 - Wittfogel, Karl August. 1957. *Oriental Despotism: A Comparative Study of Total Power*. New Haven, CT: Yale University Press.
 - Xu, Xiaohong. 2013. "Belonging Before Believing: Group Ethos and Bloc Recruitment in the Making of Chinese Communism," *American Sociological Review* 78 (5): 773–96.
 - Young, Michael P. 2006. *Bearing Witness against Sin: The Evangelical Birth of the American Social Movement*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
 - Zhao, Dingxin. 2001. *The Power of Tiananmen: State-Society Relations and the 1989 Beijing Student Movement*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
 - Zhao, Dingxin. 2009. "The Mandate of Heaven and Performance Legitimation in Historical and Contemporary China," *American Behavioral Scientist* 53 (3): 416–33.

یادداشت‌ها

[←۱]

The People's Lobby: Organizational Innovation and the Rise of Interest Group Politics in the United States, ۱۸۹۰-۱۹۲۵

[←۲]

Civic Gifts: Voluntarism and the Making of the American Nation-State

[←۳]

?What is Political Sociology

[←۴]

Polity Press

[←۵]

Rose Deller

[←۶]

departments of government

[←۷]

acts of governing

[←۸]

politicized

[←۹]

C. Wright Mills

[←۱۰]

sociological imagination

[←۱۱]

واژه **policy** به روش یا برنامه دارای اهداف و رویه‌های قابل پذیرش اشاره دارد، روش یا برنامه‌ای که از سوی دولت، حزب سیاسی، شرکت تجاری یا سازمان به طور رسمی مورد توافق قرار گرفته و انتخاب شده و به اجرا درمی‌آید، در واقع به معنی تدبیر یا خرد به کار رفته در مدیریت امور است. معادل واژه **policy** «تعیین خط مشی سیاسی» یا «سیاستگذاری» است، در این کتاب این واژه به سیاق متن «سیاستگذاری» ترجمه شده است. م.

[←۱۲]

social caging

[←۱۳]

social closure

[←۱۴]

direct and indirect rule

[←۱۵]

political selves

[←۱۶]

people

[←۱۷]

transnational

[←۱۸]

Barrington Moore

[←۱۹]

democratic state

[←۲۰]

the state

[←۲۱]

electorate

[←۲۲]

polity

[←۲۳]

تأثیر زندگی‌نامه‌ای مشارکت در جنبش یعنی تأثیرات ناشی از فعالیت یا کنشگری افراد در جنبش‌های اجتماعی. مطالعات نشان می‌دهند مشارکت فعال در جنبش اجتماعی تأثیر قوی هم بر زیست سیاسی و هم زندگی شخصی افراد دارد. م.

[←۲۴]

globalization

[←۲۵]

تئوکراسی (theocracy) از ریشه یونانی theos به معنی خدا و kratia به معنی حکومت گرفته شده است. تئوکراسی یعنی حکومت الهی یا حکومت مذهبی که در آن قدرت سیاسی مطلق در دست مرجع عالی مذهبی، پاپ یا خلیفه، است. اساس

تئوکراسی سه چیز است: اول، حکومت از جانب خداوند است. دوم، مرجع مذهبی فرمانروای سیاسی است. سوم، دستگاه اداری و قضایی مرجع مذهبی که «فرمان‌های خداوند» را که از جانب وحی رسیده است تفسیر و اجرا می‌کند. تئوکراسی از یک جنبه نقطه مقابل دموکراسی است؛ در دموکراسی حرف از حاکمیت مردم بر مردم است و در تئوکراسی حرف از حاکمیت خداوند و نوابش بر مردم است. م.

[←۲۶]

فور کورنرز یا چهار گوشه (Four Corners) نام منطقه‌ای در جنوب غربی ایالات متحد آمریکا است که شامل جنوب غرب کلرادو، جنوب شرق یوتا، شمال شرق آریزونا و شمال غرب نیومکزیکو است. در این منطقه چهار ایالت در یک نقطه به هم می‌رسند. بنای یادبود چهار گوشه در اینجا قرار دارد. منطقه چهار گوشه بخشی از منطقه‌ای بزرگتر به نام فلات کلرادو است و بیشتر آن مناطق روستایی است. پرجمعیت‌ترین شهر چهار گوشه، فارمینگتن در نیومکزیکو است. م.

[←۲۷]

Chaco Canyon

[←۲۸]

power

[←۲۹]

Max Weber

[←۳۰]

Macht

[←۳۱]

borg

[←۳۲]

Emile Durkheim

[←۳۳]

mechanical solidarity

[←۳۴]

Alexis de Tocqueville

[←۳۵]

pecking order

[←۳۶]

John Locke

[\[←۳۷\]](#)

Karl Marx

[\[←۳۸\]](#)

Jean-Jacques Rousseau

[\[←۳۹\]](#)

self-determining

[\[←۴۰\]](#)

Michael Mann

[\[←۴۱\]](#)

social cage

[\[←۴۲\]](#)

ranked

[\[←۴۳\]](#)

dystopian novels

[\[←۴۴\]](#)

Charles Tilly

[\[←۴۵\]](#)

کروشه از نویسنده است.

[\[←۴۶\]](#)

structural equivalence

[\[←۴۷\]](#)

the state

[\[←۴۸\]](#)

electoral democracies

[\[←۴۹\]](#)

cross-cutting

[\[←۵۰\]](#)

اینترسکشنالیتی (Intersectionality) معمولاً برای توصیف وجود اشکال چندگانه ستم که با یکدیگر همپوشانی دارد به کار می‌رود. تقاطع نظام‌های کلان سلطه در موقعیت‌های مختلف برای هر فرد تجربه منحصر به فردی از ستم و مجموعه‌ای از

موانع را ایجاد می‌کند. گزاره‌ی نیاز به «اینترسکشنال‌بودن» گزاره‌ی متداولی است که در جنبش‌ها به کار می‌رود و به این معناست که هر مبارزه‌ی معین به جای تمرکز بر یک گروه یا یک ستم مشخص باید دربرگیرنده و نماینده‌ی افرادی باشد که ستم‌های همپوشاننده را تجربه می‌کنند. واژه‌ی Intersectionality اولین بار از سوی کیمبرلی کرنشاو (Kimberle Crenshaw)، حقوق‌دان، به کار رفت. او در نقد قانون ضد تبعیض نژادی در آمریکا در اشاره به تعقیب حقوقی موقعیت زنان سیاه‌کارگر جنرال موتورز به این نکته مهم اشاره کرد که طبق این قانون قوه قضائیه ایالات متحد آمریکا فقط می‌تواند به حقوق نژادی و یا فقط به حقوق جنسیتی کارگران سیاه‌رسیدگی کند؛ یا این یا آن، و نه هر دو به شکل پیوسته و همبسته. از این رو کیمبرلی واژه اینترسکشنالیتی را به منزله مفهومی به کار برد که دربرگیرنده مجموعه‌ای از همپوشی‌های نژادی، جنسیتی، قومی و مذهبی است. اصطلاح اینترسکشنالیتی در فارسی به درهم‌تنیدگی نیز ترجمه شده است و نظریه اینترسکشنالیتی در فارسی به نظریه گره‌گاه، تقاطع، تلاقی، بیناهویتی و هم‌بُرش‌گاهی نیز ترجمه شده است. (این توضیحات برگرفته از مقاله «مارکسیسم در برابر اینترسکشنالیتی» نوشته جسیکا کسل و ترجمه نیکزاد زنگنه است.) با توجه به شرحی که داده شد مترجم در این کتاب تلاقی‌گاه را معادل Intersection می‌آورد و خود اصطلاح اینترسکشنالیتی را معادل Intersectionality می‌آورد. م.

[←۵۱]

brokers

[←۵۲]

John Padgett

[←۵۳]

Christopher Ansell

[←۵۴]

Cosimo de Medici

[←۵۵]

Pierre Bourdieu

[←۵۶]

James Scott

[←۵۷]

weapons of the weak

[←۵۸]

immiseration

[←۵۹]

John Gaventa

[←۶۰]

gag rule

[←۶۱]

کلمات داخل کروشه از مترجم است.

[←۶۲]

تدهین یا مسح مقدس در آیین مسیحی (کلیساهای ارتودکس) به معنی مُهرشدن یا تثبیت روح‌القدس یا تأییدشدن است. در کلیسای کاتولیک آیین تدهین از آیین غسل تعمید جدا شده است و حق انجام آیین تدهین در انحصار اسقف است. م.

[←۶۳]

دموکرات‌های جکسونی پیرو فلسفه‌ای سیاسی بودند که پس از اندرو جکسون، هفتمین رئیس‌جمهور ایالات متحد، رایج شد. بر اساس این فلسفه سیاسی فقط مردان سفید بالای ۲۱ سال حق رای داشتند. دموکراسی جکسونی تا دهه ۱۸۳۰ رایج بود. م.

[←۶۴]

Albert O. Hirschman

[←۶۵]

کتاب کلاسیک آلبرت هیرشمن با عنوان خروج، اعتراض و وفاداری با ترجمه محمد مالجو در سال ۱۳۸۲ از سوی نشر شیرازه منتشر شده است. م.

[←۶۶]

پیشینه این جمله برمی‌گردد به اوایل قرن نوزدهم، در ایالات متحد وقتی از یکی از افسران فاتح نیروی دریایی به خاطر اقدامات شجاعانه‌اش تجلیل شد، جمله افراطی وطن‌پرستانه‌ای گفت. او گفت: «کشور ما، در روابطش با ملل خارجی می‌تواند همیشه طرف حق باشد؛ فقط کشور ما، برحق یا ناحق!» از آن پس این جمله یکی از مشهورترین جمله‌های تاریخ شد؛ میهن‌پرستی محض، عشق کور به وطن و تعصب در آن نمایان است. م.

[←۶۷]

voice

[←۶۸](#)

embeddedness

[←۶۹](#)

Hannah Arendt

[←۷۰](#)

آرنت این بحث را در کتاب وضع بشر مطرح کرده است. م.

[←۷۱](#)

private people

[←۷۲](#)

public

[←۷۳](#)

sociability

[←۷۴](#)

Nina Eliasoph

[←۷۵](#)

geopolitics

[←۷۶](#)

hub-and-spoke network structure

[←۷۷](#)

entities

[←۷۸](#)

states

[←۷۹](#)

people

[←۸۰](#)

states

[←۸۱](#)

Julia Adams

[←۸۲](#)

metropole

[←۸۳]

Karen Barkey

[←۸۴]

the New World

[←۸۵]

کریول‌ها (creoles) یا مردمان کریول کسانی بودند که زبان‌شان از ترکیب چند زبان مختلف، انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی و پرتغالی پدید آمد و این زبان به عنوان زبان مادری به کودکان آموزش داده شد. مردمان کریول حاصل گسترش استعمار اروپاییان بودند و بیشتر در حوزه کارائیب، اقیانوس هند و جزایر اقیانوس آرام سکونت داشتند. م.

[←۸۶]

nationalism

[←۸۷]

Benedict Anderson

[←۸۸]

سفرهای زیارتی اجرایی (administrative pilgrimages) مفهومی است که بندیکت اندرسون برای شرح موقعیت کریول‌ها از آن بهره می‌برد. اندرسون از تحلیل ویکتور ترنر انسان‌شناس درباره سفر زیارتی استفاده می‌کند تا روشی را نشان دهد که با آن ساختار اداری-اجرایی امپراتوری‌های اروپایی به ساختار جنبش‌های ملی‌گرا در مستعمرات سابق کمک کرده است. اندرسون سفرهای کریول‌ها را عاملی تعیین‌کننده در رشد آگاهی جغرافیایی آنها می‌بیند: مردم با رفتن به پایتخت، برای کار یا تحصیل، درباره ویژگی‌های خاص ملی، زبانی و فرهنگی خود در مقایسه با دیگران به نوعی آگاهی دست می‌یابند، درست مثل سفرهای زیارتی. استفاده از عبارت «سفر زیارتی» به اندرسون این امکان را می‌دهد که تداوم میان ملت‌ها و سایر پدیده‌های فرهنگی را، مثل مذاهب یا آیین‌ها، نشان دهد. سفر زیارتی در حکم یک آیین هویت افراد را با مفهومی نمادین از خانه دگرگون می‌کند، مفهومی که دربردارنده حس وفاداری و تعلق به مکانی است که از آن آمده‌اند. نوعی در کنار هم قرار گرفتن افراد از ملیت‌های مختلف است که همگی کلماتی مشابه را به زبان‌های گوناگون بر زبان می‌رانند، درست مثل سفر زیارتی که مردم در آن می‌توانند خود را در هیئت ملت‌ها ببینند. م. برای مطالعه بیشتر در این

مورد بنگرید به فصل ۷ کتاب اندرسون:

Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism by Benedict Anderson

[←۸۹]

جنگ‌های فرانسوی-هندی یا جنگ هفت‌ساله درگیری نظامی بزرگی بود که بین سال‌های ۱۷۵۶ تا ۱۷۶۳ م. بین قدرت‌های بزرگ آن زمان رخ داد و آمریکای شمالی و مرکزی، اروپا، ساحل غربی آفریقا، هند و فیلیپین را تحت تأثیر قرار داد. م.

[←۹۰]

the colonists

[←۹۱]

خاستگاه شعار «نه به مالیات بدون نمایندگی» (no taxation without representation) به دهه‌های ۱۷۵۰ و ۱۷۶۰ بازمی‌گردد. مهاجرنشینان بریتانیایی در سیزده مستعمره آمریکا باور داشتند که نداشتن نماینده مستقیم در مجلس بریتانیا به این معنی است که آنها در مقام شهروندان بریتانیا حق و حقوقی ندارند، پس نباید به بریتانیا مالیات بپردازند. م.

[←۹۲]

اصطلاح رتوریک (rhetoric) نخستین‌بار در خطابه‌های افلاطون به کار رفت. پس از آن این اصطلاح دال بر معانی متفاوتی شد از جمله لفاظی، خطابه، بلاغت و ارتباطات. متفکران و محققان جدید رتوریک را «هنر سخن‌گفتن و نوشتن مؤثر و اقناعی» می‌دانند، در این کتاب منظور از اصطلاح رتوریک همین معنای جدید است. م.

[←۹۳]

peripheries

[←۹۴]

Protestant Reformation

[←۹۵]

biopolitics

[←۹۶]

the Domesday Book of ۱۰۸۶

[←۹۷]

sovereign

[\[←۹۸\]](#)

house of discipline

[\[←۹۹\]](#)

drowning cell

[\[←۱۰۰\]](#)

شوگان (shogun) به معنی سردار نیروهای جنگاور لقبی تاریخی است که به شکل موروثی به فرمانروایان نظامی ژاپن اطلاق می‌شد، شوگان‌ها معمولاً امپراتور را هم تحت سلطه خود داشتند. م.

[\[←۱۰۱\]](#)

Eiko Ikegami

[\[←۱۰۲\]](#)

Antonio Gramsci

[\[←۱۰۳\]](#)

resource-intensive

[\[←۱۰۴\]](#)

John Darwin

[\[←۱۰۵\]](#)

nationhood

[\[←۱۰۶\]](#)

در این کتاب «مرکز کشور استعمارگر» معادل متروپولیتن (Metropolitan) آمده است، این واژه به شهری اشاره دارد که بخش اعظم قدرت کشور استعمارگر، اعم از سیاسی و اقتصادی، در آن تجمیع شده است. م.

[\[←۱۰۷\]](#)

colonialism

[\[←۱۰۸\]](#)

colonizer

[\[←۱۰۹\]](#)

colonized

[\[←۱۱۰\]](#)

metropolitan universalism

[\[←۱۱۱\]](#)

dehumanize	[←۱۱۲]
othering	[←۱۱۳]
Frantz Fanon	[←۱۱۴]
incorporative	[←۱۱۵]
communisms	[←۱۱۶]
David Strang	[←۱۱۷]
event history analysis	[←۱۱۸]
country-year	[←۱۱۹]
outcome of interest	[←۱۲۰]
metropole	[←۱۲۱]
Julian Go	[←۱۲۲]
civilizational	[←۱۲۳]
non-state	[←۱۲۴]
non-territorial	[←۱۲۵]
Auguste Comte	[←۱۲۶]
Emile Durkheim	

[\[←۱۲۷\]](#)

Social Origins of Dictatorship and Democracy

[\[←۱۲۸\]](#)

Lord and Peasant in the Making of the Modern World

[\[←۱۲۹\]](#)

Reinhard Bendix

[\[←۱۳۰\]](#)

modernization

[\[←۱۳۱\]](#)

structure of relevance

[\[←۱۳۲\]](#)

hydraulic societies

[\[←۱۳۳\]](#)

oriental despotism

[\[←۱۳۴\]](#)

Michel Crozier

[\[←۱۳۵\]](#)

immiseration

[\[←۱۳۶\]](#)

States and Social Revolutions

[\[←۱۳۷\]](#)

Theda Skocpol

[\[←۱۳۸\]](#)

contentious politics

[\[←۱۳۹\]](#)

Craig Calhoun

[\[←۱۴۰\]](#)

منظور از نخبگان جماعتی (communal elites) اشخاصی است که در جامعه دارندۀ اقتدار ناسیونالیستی یا مذهبی‌اند. م.

[\[←۱۴۱\]](#)

Roger Gould

	[←۱۴۲]
marxisante	
	[←۱۴۳]
National Workshops	
	[←۱۴۴]
Mobile Guard	
	[←۱۴۵]
Mark Traugott	
	[←۱۴۶]
Jeff Goodwin	
	[←۱۴۷]
Huk Rebellion	
	[←۱۴۸]
People's Liberation Army	
	[←۱۴۹]
sex opportunism	
	[←۱۵۰]
ocelyn Viterna	
	[←۱۵۱]
John Markoff	
	[←۱۵۲]
democratization	
	[←۱۵۳]
constitutional	
	[←۱۵۴]
Xiaohong Xu	
	[←۱۵۵]
elective affinity	
	[←۱۵۶]

عبارت داخل کروشه از مترجم است.

[\[←۱۵۷\]](#)

Margaret Thatcher

[\[←۱۵۸\]](#)

Francisco Franco

[\[←۱۵۹\]](#)

George Orwell's ۱۹۸۴

[\[←۱۶۰\]](#)

Kurt Vonnegut

[\[←۱۶۱\]](#)

Harrison Bergeron

[\[←۱۶۲\]](#)

intermediary organizations

[\[←۱۶۳\]](#)

Trajan

	[←۱۶۴]
Andrew Walder	
	[←۱۶۵]
Dingxin Zhao	
	[←۱۶۶]
Dylan Riley	
	[←۱۶۷]
coercion	
	[←۱۶۸]
Steven Pfaff	
	[←۱۶۹]
Hyojoung Kim	
	[←۱۷۰]
mono-organizational	
	[←۱۷۱]
Thomas Schelling	
	[←۱۷۲]
Timothy Garton Ash	
	[←۱۷۳]
state of nature	
	[←۱۷۴]
state of war	
	[←۱۷۵]
	کروشه از مترجم.
	[←۱۷۶]
On Political Association in the	
	فصل دوازده کتاب دموکراسی در آمریکا:
	United States
	[←۱۷۷]
policy schools	
	[←۱۷۸]

Samuel Stouffer's *The American Soldier*

[\[←۱۷۹\]](#)

homophily

[\[←۱۸۰\]](#)

birds of a feather flock together

[\[←۱۸۱\]](#)

funnel of causality

[\[←۱۸۲\]](#)

جزو طبقه متوسط شدن (Embourgeoisement) تغییر در راستای کسب ارزش‌ها و کردوکارهای بورژوازی یا گسترش ارزش‌هایی همچون ماتریالیسم که در جامعه مخصوص طبقه متوسط تلقی می‌شود. م.

[\[←۱۸۳\]](#)

Sidney Verba, Kay Lehman Schlozman, and Henry Brady

[\[←۱۸۴\]](#)

Civic Engagement Project

[\[←۱۸۵\]](#)

socio-economic status

[\[←۱۸۶\]](#)

political socialization

[\[←۱۸۷\]](#)

rational apathy

[\[←۱۸۸\]](#)

رادیوی گفت‌و شنود محافظه‌کارانه (Conservative talk radio) در قالب برنامه‌های رادیویی در ایالات متحد و سایر کشورها پخش می‌شود و در آن دیدگاه‌های محافظه‌کاران درباره مسائل روز به بحث گذاشته می‌شود، این برنامه‌ها در برابر رادیوی گفت‌و شنود مترقی (progressive talk radio) قرار می‌گیرد. گفت‌وگوهای محافظه‌کاران به حدی گسترده شده که برنامه‌های گفت‌وگوهای آزادی‌خواهان را نیز در خود جای می‌دهد. این برنامه‌ها پس از لغو دکترین عدالت در سال ۱۹۸۷ در ایالات متحد فرم غالب برنامه‌های رادیویی شد. م.

[\[←۱۸۹\]](#)

Lancastrian

[←۱۹۰]

etiquettes

[←۱۹۱]

Carmen Sirianni

[←۱۹۲]

Caroline Lee

[←۱۹۳]

Do-It-Yourself Democracy

[←۱۹۴]

visioning

[←۱۹۵]

fiscal scarcity

[←۱۹۶]

وقتی مردم با تصمیمی عمومی مخالف‌اند یا آن تصمیم را تهدیدی برای خود می‌دانند به کارگانِ مجادله (repertoire of contention) رجوع می‌کنند که شامل اقداماتی است که می‌توانند برای ابراز مخالفت خود انجام دهند. کلمهٔ کارگان معادلِ مصوب فرهنگستانِ زبان و ادب فارسی برای کلمهٔ فرانسوی رپرتوار (répertoire) است. رپرتوار در معنای لغوی یعنی فهرست و جدول. این اصطلاح در سیاست «فرصت‌شناسی سیاسی» نیز ترجمه شده است، اما این اصطلاح پیش از سیاست در موسیقی، به معنای مجموعه قطعه‌های موسیقی که تکنواز برای ارکستر آماده می‌سازد، رایج بوده است. در میدانِ سیاست و به طور خاص در نظریهٔ جنبش اجتماعی کارگانِ مجادله به مجموعهٔ ابزارها و اقدامات مختلفی اشاره دارد که یک جنبش یا یک سازمان در یک بازهٔ زمانی مشخص در دسترس دارد و برای نشان‌دادن اعتراض خود می‌تواند از آنها استفاده کند. در متن این کتاب کلمهٔ کارگان معادلی برای repertoire است و در معنایی که در میدانِ سیاست و در نظریهٔ جنبش اجتماعی رایج است استفاده می‌شود. م.

[←۱۹۷]

organizational repertoire

[←۱۹۸]

Elisabeth Clemens

[←۱۹۹]

The People's Lobby

[←۲۰۰]

progressivism

[←۲۰۱]

Rogers Smith

[←۲۰۲]

ascriptive

[←۲۰۳]

عبارت داخل کروشه از مترجم است.

[←۲۰۴]

universal

[←۲۰۵]

the federal amendment

[←۲۰۶]

سیاست جیب (pocketbook politics) اصطلاحی است که در مورد رأی‌دهندگانی به کار می‌رود که به حزب سیاسی یا نامزدی رأی می‌دهند که برایشان بیشترین منفعت مالی را داشته باشد. م.

[←۲۰۷]

close to home

[←۲۰۸]

fine print

[←۲۰۹]

قانون ثبت‌نام رأی‌دهندگان به نام قانون رأی‌دهندگان موتور (Motor Voter Law) نیز شناخته می‌شود، یکی از قوانین فدرال ایالات متحد است که در دوره ریاست‌جمهوری بیل کلینتن در سال ۱۹۹۳ تصویب شد، این قانون بر اساس بند انتخاباتی قانون اساسی ایالات متحد حق رأی را گسترش می‌دهد، و دولت‌های فدرال را ملزم می‌کند برای هر فرد واجد شرایطی که خواهان دریافت یا تمدید گواهینامه رانندگی و یا خواستار کمک‌های عمومی و خدمات پستی است شرایط ثبت‌نام برای رأی‌دهی نیز ساده شود. این قانون ایالت‌ها را از حذف رأی‌دهندگان ثبت‌نام‌شده از فهرست رأی‌دهندگان منع می‌کند. نام این قانون، یعنی «رأی‌دهندگان موتور» به این دلیل انتخاب شد که ثبت‌نام رأی‌دهندگان زمانی صورت می‌گیرد که آنها خواهان

دریافت یا تمدید گواهینامه رانندگی وسایل نقلیه موتوری باشند و این از هزینه‌های ثبت‌نام برای رأی‌گیری می‌کاهد و داده‌های فردی مردم هنگام مراجعه به دفاتر گواهینامه وسایل نقلیه موتوری جمع‌آوری می‌شود. م.

[←۲۱۰]

Frances Fox Piven

[←۲۱۱]

Richard Cloward

[←۲۱۲]

محرومیت از حق رأی بزهکار در ایالات متحد به معنی تعلیق یا حذف حق رأی به دلیل محکومیت جرم کیفری است. این نوع از دست دادن حقوق یکی از عواقب جانبی محکومیت کیفری در ایالات متحد آمریکا است. م.

[←۲۱۳]

اصطلاح حبس جمعی (mass incarceration) یا حبس بیش از حد یا رونق زندان، به روشی در ایالات متحد آمریکا اشاره دارد که در آن شمار زیادی از افراد در زندان‌های فدرال و ایالتی و محلی محبوس شده‌اند. نظام عدالت کیفری ایالات متحد سیاست‌ها و کردوکارهای رادیکالی را در پیش گرفته که به جای پیشگیری از جرم و جنایت یا بازپروری مجرمین به مجازات‌های خشن و حبس‌های پی‌درپی و آزادی‌های مشروط روی آورده است. اصطلاح حبس جمعی فقط به زندانی‌کردن تعداد زیادی از افراد با حکم نظام عدالت کیفری اشاره ندارد، بلکه به انگیزه‌های اصلی هم اشاره دارد. م.

[←۲۱۴]

Martin Gilens

[←۲۱۵]

In Affluence and Influence: Economic Inequality and Political Power in America

[←۲۱۶]

بر اساس قضیه رأی‌دهنده میانه (median voter) نتیجه رأی‌گیری از اکثریت در یک جامعه ترجیحات رأی‌دهنده میانه را منعکس خواهد کرد. م.

[←۲۱۷]

Sandra Levitsky

[←۲۱۸]

bring the state back in

[\[←۲۱۹\]](#)

electoral democracy

[\[←۲۲۰\]](#)

Power Elite

[\[←۲۲۱\]](#)

G. William Domhoff

[\[←۲۲۲\]](#)

Who Rules America

[\[←۲۲۳\]](#)

Digby Baltzell

[\[←۲۲۴\]](#)

Franklin Delano Roosevelt

[\[←۲۲۵\]](#)

electorates

[\[←۲۲۶\]](#)

The Eighteenth Brumaire

[\[←۲۲۷\]](#)

absolutist

[\[←۲۲۸\]](#)

instrumentalist

[\[←۲۲۹\]](#)

J. P. Nettl

[\[←۲۳۰\]](#)

Peter Evans

[\[←۲۳۱\]](#)

embedded autonomy

[\[←۲۳۲\]](#)

اصل گلدیلاکس (Goldilocks principle)، یا اصل مقدار درست، بر اساس داستان
کودکانه گلدیلاکس و سه خرس نامگذاری شده است. در این داستان دختری کوچک
به نام گلدیلاکس (موتلایی)، سه کاسه فرنی را مزه مزه می‌کند، و می‌گوید فرنی‌ای

را ترجیح می‌دهد که نه خیلی داغ باشد و نه خیلی سرد، و درجهٔ حرارت مناسب دارد. (در نسخه‌ای دیگر از داستان سه کاسه است که اولی شور، دومی شیرین و سومی طعم مناسب دارد) این داستان به خوبی در فرهنگ‌های مختلف شناخته شده و از آن تفسیرهای متعدد شده است و بر اساس آن فیلم‌ها، اپراها و آثار هنری دیگری ساخته شده است. «گلدیلاکس و سه خرس» یکی از محبوب‌ترین داستان‌های عامیانه در زبان انگلیسی است. با توجه به این داستان مفهوم مقدار درست به راحتی قابل درک شده و در طیف گسترده‌ای از رشته‌ها از جمله روان‌شناسی رشد، زیست‌شناسی، ستاره‌شناسی، علم و مهندسی، اقتصاد و مهندسی اعمال می‌شود. م.

[←۲۳۳]

caveat emptor

[←۲۳۴]

Rauch

[←۲۳۵]

societal groups

[←۲۳۶]

capillary

[←۲۳۷]

Timothy Mitchell

[←۲۳۸]

دشت بزرگ (Great Plains) پهنهٔ وسیعی از زمین‌های صاف در شمال مرکزی آمریکای شمالی است که از تگزاس تا آلبرتا در کانادا گسترده شده است. استپ‌ها و علفزارها، در غرب رودخانهٔ می‌سی‌سی‌پی و شرق کوه‌های راکی در ایالات متحد و کانادا این منطقه را پوشش می‌دهد. م.

[←۲۳۹]

James C. Scott

[←۲۴۰]

Seeing Like a State

[←۲۴۱]

Fiscal forestry

[←۲۴۲]

Waldsterben or forest death

[←۲۴۳](#)

high modernist

[←۲۴۴](#)

Andrea Campbell

[←۲۴۵](#)

earned benefit

[←۲۴۶]

Isaac Martin

[←۲۴۷]

The Permanent Tax Revolt

[←۲۴۸]

Cybelle Fox

[←۲۴۹]

برنامه نیودیل (New Deal) برنامه اقتصادی اجتماعی فرانکلین روزولت رئیس جمهور ایالات متحد آمریکا پس از رکود بزرگ در سال ۱۹۲۹ بود. بر اساس این برنامه دولت در اقتصاد دخالت کرد و ایالات متحد آمریکا را از بحران سرمایه‌داری خارج کرد، دولت در امور عمرانی و زیربنایی سرمایه‌گذاری کرد و نرخ بیکاری کاهش یافت، به طبقه کارگر پول تزریق شد و در نتیجه امکان خرید محصولات انبارشده در کارخانه‌ها فراهم شد. همچنین بر اساس برنامه نیودیل دولت در بخش‌هایی سرمایه‌گذاری کرد که بخش خصوصی تمایلی به سرمایه‌گذاری در آن نداشت و نظارت دقیقی نیز بر عملکرد بانک‌های خصوصی و بازار سهام صورت گرفت. م.

[←۲۵۰]

جنبش تی‌پارتی (Tea Party) از سال ۲۰۰۹ به دنبال اعتراضات محلی و ملی در ایالات متحد آمریکا شکل گرفت. تی‌پارتی در برابر سیاست‌های باراک اوباما قد علم کرد، اعضای تی‌پارتی سیاست‌های اوباما را چپی و سوسیالیستی می‌خواندند. نام این جنبش برگرفته از واقعه‌ای است که در سال ۱۷۷۳ در آمریکا رخ داد، جمعی از مستعمره‌نشینان بریتانیایی در بوستون صندوق‌های چای را که قرار بود راهی بریتانیا شود در اعتراض به مالیاتی که لندن برای آن تعیین کرده بود به دریا ریختند. این رویداد به مهمانی چای بوستون یا تی‌پارتی بوستون معروف شد و یکی از نخستین جرقه‌های انقلاب آمریکا و استقلال این کشور بود. جنبش تی‌پارتی که از سال ۲۰۰۹ شکل گرفته است توده‌گرا و بسیار محافظه‌کار است و تمرکزش بر مسائل اقتصادی است و به سه اصل پایبند است: مسئولیت‌پذیری در مقابل مالیات‌دهندگان، محدودکردن دولت و بازار آزاد. م.

[←۲۵۱]

Thomas Frank

[←۲۵۲]

What's the Matter with Kansas?

[←۲۵۳]

derangement

[←۲۵۴]

Suzanne Mettler

[←۲۵۵]

اشاره دارد به بند ۸ قانون تأمین مسکن، مصوب سال ۱۹۳۷ در آمریکا که به موجب آن کم‌درآمدها می‌توانند مبلغ کمتری برای اجارهٔ منازل مسکونی بپردازند.

۰۴

[←۲۵۶]

de Leon

[←۲۵۷]

articulate

[←۲۵۸]

Mabel Berezin

[←۲۵۹]

لوله‌کش لهستانی و بنّای لهستانی از کلیشه‌های رایج‌اند که برای اشاره به نیروی کار ارزان که از اروپای مرکزی و شرقی به اروپای غربی می‌آیند به کار می‌رود. م.

[←۲۶۰]

Nicole Marwell

[←۲۶۱]

voluntarism

[←۲۶۲]

Michael McQuarrie

[←۲۶۳]

رویکرد مبتنی بر پیکربندی (configurational approach) رویکردی است که در آن سازمان‌ها در حکم مجموعه‌ای از ساختارهای به‌هم‌پیوسته، فرایندهای مرتبط و کردوکارهای وابستهٔ متقابل به شیوه‌ای نظاممند یا کل‌نگر دیده می‌شود، در این رویکرد درک عمیق‌تر از ساختار و عملکرد سازمانی ارزشمند است و نیز بینشی را دربارهٔ فرایند تغییر سازمانی و همسویی استراتژیک فراهم می‌سازد. م.

	[←۲۶۴]
corporatism	
	[←۲۶۵]
Gosta Esping-Andersen	
	[←۲۶۶]
corporatist	
	[←۲۶۷]
coalition	
	[←۲۶۸]
decommodification	
	[←۲۶۹]
methodological individualism	
	[←۲۷۰]
John McCarthy	
	[←۲۷۱]
Mayer Zald	
	[←۲۷۲]
political process	
	[←۲۷۳]
framing	
	[←۲۷۴]
منظور نویسندگان افزایش مطالعات درباره جنبش اجتماعی است که زیرشاخه اصلی جامعه‌شناسی سیاسی در نظر گرفته می‌شود. م.	
	[←۲۷۵]
Students for a Democratic Society	
	[←۲۷۶]
United Farm Workers	
	[←۲۷۷]
challengers	
	[←۲۷۸]
Ziad Munson	

[←۲۷۹]

فعالان مخالف سقط جنین به نام فعالان حامی زندگی (pro-life activists) نیز شناخته می‌شوند. م.

[←۲۸۰]

The Making of Pro-Life Activists

[←۲۸۱]

رو علیه وید (Roe versus Wade) حکم تاریخی دیوان عالی ایالات متحد آمریکا در خصوص قانونی‌شدن سقط جنین است. دیوان عالی حکم داد که قانون اساسی ایالات متحد آمریکا از آزادی زن برای انجام سقط جنین بدون محدودیت‌های اعمال‌شده از سوی نهادهای دولتی حمایت می‌کند. این حکم باعث برچیده‌شدن بسیاری از قوانین فدرال و ایالتی درباره سقط جنین شد و بحث‌های ادامه‌داری را در سطح ایالات متحد برانگیخت، از جمله آیا سقط جنین باید قانونی باشد، چه کسی باید در خصوص قانونی‌بودن سقط جنین تصمیم بگیرد و نقش دین و دیدگاه‌های اخلاقی در این تصمیم چه مقدار باید تأثیر داشته باشد. رو علیه وید شکلی تازه به سیاست آمریکا داد و آمریکا را به دو دسته موافقان سقط جنین و مخالفان سقط جنین (جنبش حامیان زندگی) تقسیم کرد و همزمان جنبش‌های مردمی از سوی هر دو گروه شکل گرفت. م.

[←۲۸۲]

Dana Fisher

[←۲۸۳]

Activism Inc.

[←۲۸۴]

Doug McAdam

[←۲۸۵]

مدارس آزادی (Freedom Schools) در دهه ۱۹۶۰ نخستین بار از سوی کمیته هماهنگی خشونت‌پرهیز دانش‌آموزی (SNCC) در تابستان آزادی ۱۹۶۴ در می‌سی‌سی‌پی ایجاد شد. هدف آنها مخالفت با نوعی آموزش بود که برای زندگی درجه دوم و به طور خاص برای سیاهان و فقرا طراحی شده بود. م.

[←۲۸۶]

تابستان آزادی (The Freedom Summer) یا پروژه تابستانی می‌سی‌سی‌پی برنامه‌ای برای نام‌نویسی رأی‌دهندگان در سال ۱۹۶۴ بود که هدف آن افزایش شمار

رأی‌دهندگان سیاه در می‌سی‌سی‌پی بود. در این برنامه بیش از ۷۰۰ نفر که بیشترشان سفید بودند داوطلبانه به این برنامه پیوستند تا علیه ارباب و تبعیض رأی‌دهندگان پای صندوق‌های رأی مبارزه کنند. داوطلبان پروژه تابستان آزادی با مقاومت خشونت‌آمیز از سوی کوکلاس‌کلن و اعضای اجرای قانون محلی مواجه شدند. پوشش خبری ضرب‌و‌شتم و دستگیری‌های دروغین باعث جلب توجه بین‌المللی به این جنبش شد. این تلاش‌ها و افزایش آگاهی درباره تبعیض‌های موجود میان رأی‌دهندگان منجر به تصویب قانون رأی در سال ۱۹۶۵ شد. م.

[←۲۸۷]

conversion

[←۲۸۸]

alternation

[←۲۸۹]

فرایند یا پدیده بازسازی جمعیت (repopulation) با هدف افزایش شمار ساکنان یا موجودات زنده یک گونه خاص انجام می‌گیرد، به‌خصوص پس از آنکه شمار آنها بسیار کم یا تقریباً منقرض شده باشند. م.

[←۲۹۰]

gender-bending

[←۲۹۱]

انتخاب بر اساس متغیر وابسته (selecting on the dependent variable) یعنی مجموعه مشاهدات به مواردی محدود می‌شوند که محقق دوست دارد با آنها به نتیجه دلخواهش دست یابد، انتخاب بر اساس متغیر وابسته باعث می‌شود مواردی که پدیده مورد مطالعه در آنها مشاهده نشده‌اند حذف شود. م.

[←۲۹۲]

منظور انتخابات الکترال در آمریکا است.

[←۲۹۳]

کو کلاکس کلن (Ku Klux Klan) سازمان حامی برتری نژاد سفید در ایالات متحد است، آنها یهودستیز و نژادپرستاند و با آئین کاتولیک، سیاهان و بومی‌گرایی مخالف‌اند. آنها برای رسیدن به اهداف‌شان به ایجاد رعب و وحشت و اعمال غیراخلاقی متوسل می‌شوند. این گروه در دهه ۱۹۲۰ در ایالات متحد به اوج موفقیت‌های خود رسید. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ دست به کارهای خشونت‌آمیزی زدند که به کشتار کودکان و کارگران انجامید. تا امروز گزارش‌هایی

از حضور آنها در برخی از ایالت‌های آمریکا داده شده است. م.

[\[←۲۹۴\]](#)

Robert La Follette

[\[←۲۹۵\]](#)

Calvin Coolidge

[\[←۲۹۶\]](#)

Cristina Mora

[\[←۲۹۷\]](#)

هیسپانیک (Hispanic) صفت مردم اسپانیایی‌زبان یا پرتغالی‌زبان به ویژه در آمریکای لاتین. م.

[\[←۲۹۸\]](#)

US Census

[\[←۲۹۹\]](#)

Michael Heaney

[\[←۳۰۰\]](#)

Fabio Rojas

[\[←۳۰۱\]](#)

their guy

[\[←۳۰۲\]](#)

de-energizing

[\[←۳۰۳\]](#)

Deborah Gould

[\[←۳۰۴\]](#)

Moving Politics

[\[←۳۰۵\]](#)

Doug McAdam

[\[←۳۰۶\]](#)

Clem Brooks

[\[←۳۰۷\]](#)

تحلیل خلاف‌واقع (Counterfactual analysis) محققان را قادر می‌سازد علت و اثر را به مداخلات و نتایج نسبت دهند. تحلیل «خلاف‌واقع» آن چیزی را می‌سنجد

که در غیاب مداخله برای ذینفعان روی می‌داد و اثر با مقایسهٔ نتایج خلاف‌واقع با نتایجی که تحت مداخله مشاهده شده است برآورد می‌شود. به بیان دیگر، تحلیل خلاف‌واقع یعنی کنکاش در چیزهایی که رخ نداده‌اند ولی می‌توانستند رخ دهند. خلاف‌واقع‌ها آزمایش‌های ذهنی‌اند که با انجام آنها این امکان برای ما فراهم می‌شود تا تاریخ را در ذهن خویش به شکلی به نسبت متفاوت از آنچه در عمل وقایع در آن رخ داده‌اند تکرار کنیم و فرضیات موردی را بر اساس شواهد قابل دسترس آزمون نماییم. برای مطالعهٔ بیشتر در این مورد بنگرید به مقالهٔ محمدرضا طالبان، «تحلیل خلاف‌واقع در تبیین‌های تاریخی علوم اجتماعی»، مجلهٔ علوم اجتماعی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، بهار و تابستان ۱۳۸۹، صص ۸۵-۱۲۰. م.

[\[←۳۰۸\]](#)

superficial liberalism

[\[←۳۰۹\]](#)

John Meyer

[\[←۳۱۰\]](#)

cross-national

[\[←۳۱۱\]](#)

higher order

[\[←۳۱۲\]](#)

world polity

[\[←۳۱۳\]](#)

Rhonda Evans

[\[←۳۱۴\]](#)

Tamara Kay

[\[←۳۱۵\]](#)

North American Free Trade Agreement

[\[←۳۱۶\]](#)

Tim Bartley

[\[←۳۱۷\]](#)

anti- sweatshop

[\[←۳۱۸\]](#)

اصطلاح «تغییر زمین بازی» (forum shifting) می‌تواند به چند پویایی متمایز اشاره داشته باشد، اما همه آنها برای به‌دست‌آوردن نتایج مطلوب با تغییر بازی طراحی می‌شود. برای مثال احزاب ممکن است یک دستورکار را از یک مجمع به مجمع دیگری منتقل کنند، یا از یک مجمع به کلی خارج شوند، مثل خروج ایالات متحد از یونسکو در سال ۱۹۸۰، یا ممکن است دستورکارها را همزمان در چند مجمع دنبال کنند. گاه تغییر زمین بازی به این معنی است که برخی مذاکرات در عمل هرگز تمام نمی‌شوند. سازمان‌های غیردولتی نیز در تلاش‌های خود برای تغییر قوانین از این استراتژی استفاده می‌کنند. م.

[\[←۳۱۹\]](#)

Margaret Keck

[\[←۳۲۰\]](#)

Kathryn Sikkink

[\[←۳۲۱\]](#)

presentist

[\[←۳۲۲\]](#)

world citizenry

[\[←۳۲۳\]](#)

world polity

[\[←۳۲۴\]](#)

metrics

[\[←۳۲۵\]](#)

Yasemin Soysal

[\[←۳۲۶\]](#)

برای خواندن شرحی درباره مفهوم «سفرهای زیارتی اجرایی» (administrative pilgrimages) اندرسون به پاورقی فصل دوم در بخش «فرهنگ و تحکیم قدرت: مدارا و ملی‌گرایی» رجوع کنید. م.